

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام عدد (۱۰۵)

# گفتگوی داستانی

## دربارہ دعوت مبارک یانی

(قسمت سوم)

نویسنده: شیخ ابو احسان انصاری

چاپ اول

۱۴۳۴ هـ.ق - ۲۰۱۳ م

آبان ماه ۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به

امام مقدس . . .

امام مجهول و نا شناس . . .

قائم مأمول . . .

محل پیوند دو دریای رحمت و سخاوت، علی و فاطمه علیهم السلام؛

معلم انبیاء و سخن گفته با موسی علیه السلام بر کوه طومر و شبیه عیسی علیه السلام

بنده صالح، بنده ای که خداوند با ولایتش بر ما منت نهاد؛ ولایتی که حق محض است و

هرگز به بدی تن در نمی دهد . . .

سرور و مولایم احمد الحسن یمانی آل محمد علیهم السلام

این کوشش و تلاش اندک مرا به پیشگاه مقدس شما تقدیم می کنم، با این امید که مرا

با وجود کوتاهی و جهلم نسبت به حق شما، مورد قبول و تأیید خود قرار دهید .

خادم شما ابواحسان

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه:

حمد و سپاس، از آن پروردگار جهانیان است؛ خداوندا بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین درود بفرست.

در آغاز و نشأت خلق، حمد و سپاس از آن پروردگار، و در فناء و زوال و آخر نیز حمد و سپاس از آن پروردگار است؛ آن داننده ای که یاد آورنده ی خود را فراموش نمی کند و از شکر گزار او چیزی کم نمی کند و کسی که او را می خواند، مورد بی لطفی قرار نمی گیرد و امید کسی را به نا امیدی مبدل نمی سازد. خداوندا تو را شاهد می گیرم که همانا شاهد بودنت برای من کافی است و تمام ملائکه و دارندگان ساکنان آسمانها و حاملان عرش و تمام انبیاء و فرستادگان مبعوث شده ات، و تمام صنف ها و مخلوقات را گواه و شاهد می گیرم که من شهادت می دهم که هیچ خدایی جز تو نیست و تو تنها و یگانه و بی همتایی و هیچ مخلوقی همتای تو نیست، و هیچ کس با تو مساوات و برابری نمی کند و در سخن و وعده ی خود هیچ تغییر و تبدیلی قرار نمی دهی. و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده ی توست؛ که ایشان هر آن چه که تو آن را برای بندگان خود فرستادی اداء کرد و در راه خداوند به معنای حقیقی کلمه جهاد کرد و او به تمام حق، بشارت و به تمام حساب و کتاب، هشدار داده است. خداوندا، مرا تا آن زمان که زنده ام، بر دین خود استوار گردان و بعد از این که مرا هدایت کردی، قلب مرا در لغزش و انحراف قرار مده و از نزد خودت به من رحمتی ببخشای که تو بهترین بخشنده گانی.<sup>(۱)</sup>

**اما بعد:** قسمت سوم گفتگوی داستانی، در مورد دعوت مبارک یمانی، در خصوص دانستنی های دعوت سید احمد الحسن یمانی علیه السلام، وصی و فرستاده ی امام مهدی علیه السلام، را به برادران عزیز و گرامی تقدیم می کنم؛ فرستاده ای که سال ها در میان مردم نداء می دهد تا به پشت سر خود بنگرند و به قرآن و عترت فراموش شده ملتفت شوند.

با وجود آن چه از دلایل و سیره‌ی حسنه و حکمت یمانیه که بصورت آشکار بیانگر حقانیت این مرد آل محمدی علیه السلام است، آورده، اما مردم به دلیل غوطه ور شدن در دنیای مادیات و فراموشی خداوند هیچ قوه‌ی درکِ حق از باطل، برای خود باقی نگذاشته‌اند، و خداوند نیز آنان را فراموش کرده است.

از خداوند می‌خواهیم که همگان را، به آن چه که مورد پسند و رضایت اوست، توفیق دهد.

اللهم فثبني على دينك واستعلمني بطاعتك، و لين قلبي لولي أمرك وعافني مما امتحنت به خلقك، وثبني على طاعة ولي أمرك الذي سترته عن خلقك فيأذنك غاب عن برئتك، وأمرك ينتظر وانت العالم غير معلم بالوقت الذي فيه صلاح أمر وليك في الإذن له، بإظهار أمره وكشف سره، وصبرني على ذلك حتى لا أحب تعجيل ما أخرت ولا تأخير ما عجلت، ولا اكشف عما سترت، ولا أبحث عما كتمت، ولا أنزعك في تدبيرك، وأفوض أموري كلها إليك<sup>(۲)</sup>.

(خداوندا مرا بر دین خود استوار گردان و مرا در اطاعت از خودت مورد استفاده قرار ده، و قلبم را نسبت به ولی امرت نرم گردان و مرا از آن چه که با آن، خلق را امتحان کردی، عافیت بخش، و مرا در اطاعت از ولی امرت ثابت قدم گردان، ولی که او را از بندگانت پنهان داشتی و به اذن تو از مردم غائب گشت و هر آینه منتظر امرت هست و تو عالم به آن زمانی هستی که صلاح امر ولایت در آن می‌باشد، در حالی که هیچ کس از آن زمان آگاهی ندارد، زمانی که امر او ظاهر و راز او کشف می‌شود. خداوندا مرا تا آن روز، صبر و شکیبایی عطاء کن تا دوست نداشته باشم عجله در امری که تو، آن را به تأخیر انداخته‌ای و یا نسبت به امری که تو در آن تعجیل قرار دادی، تأخیر نکنم، و آن چه که تو آن را پنهان داشتی آشکار نسازم، و در جستجوی چیزی نباشم که تو آن را کتمان کرده‌ای و در تدبیر با تو نزاع نکنم و تمام امر خود را به تو واگذار کنم).

و حمد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است؛ بهترین سلام و درودها بر محمد و آل محمد ائمه و مهدیین باد.



## قسمت اول:

### ارزش وصیت:

بر اساس وعده هر شب، پدر آمد و فرزندان خود را دید که منتظر او نشسته اند، پس بر آنان سلام کرد و آنان نیز با سلام و احترام به استقبال پدر آمدند و بعد از آن نشستند.

پدر گفت: گفتگوی ما در طول این شب ها، چگونه بود؟

فرزندان گفتند: پدر جان، بهره‌ی بسیاری بردیم.

پدر: آیا سؤالی دارید؟

واثق: آری پدر جان، به ما وعده دادید که در مورد وصیت شب وفات رسول الله ﷺ،

برایمان توضیح دهید؛ آیا زمان آن فرا نرسیده است؟

پدر: آری عزیزانم؛ اکنون برایتان از وصیتی خواهم گفت، که اولین گزینه از امور قانون

معرفت حجت های الهی، در گفتگوی قسمت دوم که در این گفتگو ذکر کردیم، می باشد.

فرزندان عزیزم به یاد دارید که در اولین شب گفتگویمان، در مورد وقایعی که در آستانه‌ی

وفات رسول الله ﷺ اتفاق افتاد، آن هنگام که حضرت دوات و صحیفه‌ای در خواست

کردند، تا در آن وصیتی بنویسند، تا مردم بعد از ایشان تا روز قیامت گمراه نشوند، اما عمر

مخالفت کرد و آن سخن زشت و زننده و در عین حال معروف خود را به زبان راند، و بعد از

این سخن، رسول الله ﷺ، به خروج آنان از کنار خویش امر کردند و هنگامی که آنان

خارج شدند، رسول الله ﷺ آن وصیت خویش را که خواستند در حضور عموم مردم ابلاغ

کنند، را ذکر کردند.

سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود:

(یا طلحة، إنَّ كل آية أنزلها الله في كتابه على محمد عندي بإملاء رسول الله وخطي بيدي،

وتأويل كل آية أنزلها الله على محمد وكل حلال أو حرام أو حد أو حكم أو أي شيء تحتاج إليه

الأمّة إلى يوم القيامة عندي مكتوب بإملاء رسول الله وخط يدي حتى أُرش الخدش.

قال طلحة: كل شيء من صغير أو كبير أو خاص أو عام، كان أو يكون إلى يوم القيامة فهو

مكتوب عندك؟

قال: نعم، وسوى ذلك أن رسول الله أسر إلي في مرضه مفتاح ألف باب من العلم يفتح كل

باب ألف باب. ولو أن الأمة منذ قبض الله نبيه اتبعوني و أطاعوني لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم رغداً إلى يوم القيامة. ما كتب في الكتف بإملاء رسول الله يا طلحة، ألسنت قد شهدت رسول الله حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: إن نبي الله يهجر فغضب رسول الله، ثم تركها؟

قال: بلى، قد شهدت ذلك.

قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني بذلك رسول الله وبالذي أراد أن يكتب فيها وأن يشهد عليها العامة. فأخبره جبرائيل: إن الله؛ قد علم من الأمة الاختلاف والفرقة، ثم دعا بصحيفة فأملى على ما أراد أن يكتب في الكتف وأشهد على ذلك ثلاثة رهط: سلمان وأبذر والمقداد، وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة. فسماني أولهم ثم ابني هذا - وأدنى بيده إلى الحسن - ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابني هذا - يعني الحسين - كذلك كان يا أبذر و انت يا مقداد؟ فقاموا وقالوا: نشهد بذلك على رسول الله صلوات الله عليه وآله.

فقال طلحة: والله لقد سمعت من رسول الله يقول لأبي ذر: ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر ولا أبر عند الله، وأنا أشهد أنهما لم يشهدا إلا على حق، ولانت أصدق و آثر عندي منهما).<sup>(۳)</sup>

(ای طلحه، هر آیه‌ای که خداوند در کتاب خود بر محمد صلوات الله علیه وآله نازل کرده، نزد من است و رسول الله صلوات الله علیه وآله بر من املاء کرده و من با دست خود آن را نگاشتم و تأویل و تفسیر هر آیه‌ای که خداوند بر محمد صلوات الله علیه وآله نازل کرده و تمام حلال و حرامها یا حدود و احکام و یا هر چیز دیگر که امت تا روز قیامت، به آن محتاج خواهد شد، همه نزد من هستند که رسول الله صلوات الله علیه وآله بر من املاء کرده و من با دست خودم آن‌ها را نگاشتم.

طلحه گفت: همه چیز از کوچک و بزرگ گرفته، تا خاص و عام و هر آن چه هست و نیست، همه نزد تو نگاشته شده است؟

فرمود: آری! علاوه بر آن، رسول الله صلوات الله علیه وآله در هنگام بیماری خود به من کلیدی دادند که از هر هزار درب علم، هزار درب دیگر برویم گشوده شد و اگر امت بعد از وفات پیامبرش، از

۳- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری: ص ۲۱۱- غیبت نعمانی: ص ۸۴ - احتجاج: ج ۱ ص ۲۲۴ - بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۴۲۵ - بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۷۷، دُرَر الأخبار: ص ۲۴۶ - مکاتیب الرسول: ج ۲ ص ۱۷۳، و ج ۳ ص ۷۰۲.



من تبعیت و اطاعت می‌کرد، از زیر پا و بالای سر خود، بصورت مداوم تا روز قیامت می‌خوردند، در آن کتف (صحیفه) با املائی رسول الله نگاهشتم، ای طلحه مگر تو خود شاهد نبودی آن هنگام که رسول الله از ما طلب صحیفه و دواتی کردند تا در آن وصیتی بنویسند که امت بعد از ایشان، هرگز گمراه نشود و با هم اختلاف پیدا نکنند اما صاحب تو (عمر) گفت: پیامبر هذیان می‌گوید. و رسول الله صلی الله علیه و آله خشمگین شدند و از نوشتن آن، صرف نظر کردند؟ طلحه گفت: آری، شهادت می‌دهم چنین بود.

سپس حضرت فرمود: آن هنگام که شما خارج شدید، رسول الله صلی الله علیه و آله به آن چه که خواستند در وصیت در حضور شما بنویسند و عامه بر آن شهادت دهد، مرا با خبر کردند و هم چنین جبرئیل به ایشان خبر داده که (خداوند از اختلاف و تفرقه امت آگاه است)؛ سپس رسول الله صلی الله علیه و آله طلب صحیفه و دوات کردند و آن چه را می‌خواستند، بر من املاء کرده و من نوشتم و سه تن از جوانردان بر این وصیت شهادت دادند: سلمان فارسی، مقداد و ابوذر. کسانی که پیشوایان هدایت هستند، از آن جمله که اطاعتشان را تا روز قیامت به مؤمنان امر فرموده، نام بُرد، و مرا نخستین آنان خواند، و سپس این فرزندانم - حضرت به امام حسن علیه السلام اشاره کردند - سپس این فرزندانم حسین علیه السلام و بعد از او، نُه تن از فرزندان او می‌باشند. آیا همین طور است، ای ابوذر و تو ای مقداد؟ آنان برخاستند و گفتند: آری ما بر این امر رسول الله شهادت می‌دهیم.

که در این جا طلحه می‌گوید: به خدا سوگند از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم، که به ابوذر فرمود: زمین هرگز زبان آوری بر پشت خود حمل نکرده و آسمان‌ها هرگز بر او سایه نیفکنده که راستگوتر و نیکوکارتر از ابی ذرّ باشد، و من نیز شهادت می‌دهم که آن دو جز به حق، شهادت نمی‌دهند و تو نزد من از همه‌ی آنان راستگوتر و نیکوکارتر از آن دو هستی).

و این روایت، بر وجود وصیتی نوشته شده که در نزد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد، دلالت می‌کند؛ همان طور که روایات دیگر نیز، بر این امر تأکید می‌کنند که در زمان خاصش برای شما ذکر خواهم کرد.

رسول الله صلی الله علیه و آله، نوشته‌ای را که هنگام طلب دوات و صحیفه کردند، تا در آن چیزی بنویسند را این گونه وصف کردند که آن نوشته نگهدارنده و حافظ امت از ضلالت و گمراهی

خواهد بود، و فرمود: (ائتونی بکتفٍ لکم کتاباً لا تضلوا بعده أبداً).<sup>(۴)</sup>  
 (برایم صحیفه‌ای بیاورید، تا برای شما وصیتی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید).  
 بنا بر این چقدر این نوشته مهم می‌باشد؟!

همان طور که در روایت به تعبیر دیگر آمده است که فرمود: (ائتونی بدواة و بیاض لأزیل عنکم إشکال الأمر وأذکر لکم المستحق لها بعدی). قال عمر: دعوا الرجل فإنه لیهجر، وقیل: یهدو).<sup>(۵)</sup>

(برایم دوات و کاغذی بیاورید، تا اشکال امر را از شما دفع کنم و آن چه را که بعد از من به آن نیازمند می‌شوید و مستحق آن هستید را ذکر کنم. پس عمر گفت: آن مرد را رها کنید، که ایشان هذیان می‌گویند و یا گفته شد: یاوه می‌گوید).

استغفر الله؛ و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این امور منزّه است.

عمر آن چه را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهان آن بودند، را درک کرده بود به همین خاطر گفت: (کتاب خدا برای ما کافی است) و همین سخن او بر این امر دلالت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قصد داشتند چیزی دیگر قرین و همراه کتاب خدا قرار دهند، و آن همان عترت می‌باشد، و به خاطر آن عمر منکر گشت.

و سؤالی که در ذهن هر انسانی می‌رسد، این است: اگر اعتراض عمر و پیروانش، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از نوشتن آن وصیت، در حضور عامه مردم منع کرد، اما آیا باز مانع آن هم می‌شد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حضور اصحاب خاصه‌ی خود مانند سلمان و ابوذر و مقداد، وصیت خود را ننویسد؟!

و ائق: نه پدر جان مانعی نیست؛ بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در هدایت امت خویش حرص می‌ورزیدند و این امر نزد همگان ثابت است، پس چگونه ممکن است از نوشتن وصیتی صرف نظر کنند که مایه‌ی نجات امت از ضلالت و گمراهی می‌باشد؟!

در حقیقت، هر گاه در مورد آن مصیبت روز پنج شنبه و امتناع عمر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نوشتن وصیت و سخنانی که شنیدم، به فکر می‌افتم، دچار تعجب زیاد می‌شوم و با خود

۴- به کتاب جزء اول از قسمت اول این گفتگو مراجعه شود.

۵- کتاب الأربعین محمد طاهر قمی شیرازی: ص ۲۸۴، و در آن: لیهدر. از زندگی نامه خلیفه عمر بن خطاب نوشته عبد الرحمن احمد البکری: ص ۱۱۸.

## گفتگوی داستانی در باره دعوت یانی جلد سوم..... ۱۱

می‌گویم: آیا عاقلانه است که رسول الله ﷺ در هنگام وفات خویش، هیچ وصیتی نکردند، همان طور که علمای شیعه می‌گویند؟! و هرگز پاسخی برای این تعجب نیافتم و این نگرانی هنگامی که فهمیدم که رسول الله ﷺ به علی بن ابی طالب رضی الله عنه وصیت کردند و مقداد و سلمان و ابوذر، همان طور که بر ایمان بیان کردید، بر این امر شهادت دادند، بر طرف گشت. محمود: به این که گفته شود، که: رسول الله ﷺ وصیتی نکردند، خطایی بزرگ است، که عده‌ی زیادی در آن اشتباه کرده‌اند؛ و باید پیامبر را از آن منزّه کنیم؛ زیرا حضرت صلی الله علیه و آله هرگز با قرآن مخالفت نمی‌کنند و آن وقتی که قرآن وجوب وصیت را ذکر می‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (۶).

(بر شما مقرر شده است هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند. این حقی است بر پرهیزکاران).

همان طور که قرآن، به حضور گواهان بر وصیت نیز امر می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾ (۷).

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید؛ یا دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید).

همان طور که ایشان وصف کرده، کسانی که فرستادگان را تکذیب کردند و با آنان به مبارزه برخاستند، هرگز فرصت و مجال وصیت و سفارش به آنان داده نمی‌شود و خداوند می‌فرماید: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ \* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ (۸).

(اما) جز این انتظار نمی‌کشند، که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرا گیرد، در حالی

۶- البقرة: ۱۸۰.

۷- المائدة: ۱۰۶.

۸- یس: ۴۹-۵۰.

که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند. \* (چنان غافل گیر می شوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند، یا به سوی خانواده خود باز گردند).

یعنی خداوند به آنان مهلت نمی دهد، تا به اهل خود وصیت و سفارش کنند و این امر در باب مذمت و سوء عاقبت آنان می باشد و عدم توفیق در ذکر وصیت در هنگام وفات یکی از نشانه های خشم و غضب الهی بر آنان می باشد، و از همین جا در می یابیم که این اوصاف مؤمنان نمی باشد، بعد از این امر، چگونه گفته می شود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصیتی نکردند و در حالی که ایشان اشرف مخلوقات هستند؟!

انس بن مالک می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلانی وفات یافت. قال: (أليس كان معنا آنفاً؟) قالوا: بلى. قال: (سبحان الله كأنها أخذت علي غضب، المحروم من حرم وصيته).<sup>(۹)</sup>

حضرت فرمود: آیا او همانی نیست که تازه نزد ما بود؟ گفتند: آری. فرمود: سبحان الله؛ گویی ایشان با حالت خشم، جانش گرفته شد، و از نوشتن وصیتش محروم گشت).

هم چنین گفته شود، به این که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصیتی نکردند، خود می تواند تأییدی برای سخن عمر باشد که با آن می خواست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از این وصیت منع کند. پس چگونه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجازه می دهند عمر به خواسته اش برسد؟!

احمد: اما چگونه شیعه می گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصیتی نکردند، در حالی که شیعه تنها مذهبی است که اعتقاد دارد، امامت با نص و وصیت ثابت می شود؟

پدر: آری احمد جان، برای عدم نوشته شدن وصیت، توسط پیامبر عذر و بهانه می تراشند، به این که آن نوشته ای که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهان نوشتن آن بودند، باید سبب شود که جلوی اختلاف و ضلالت و گمراهی را بگیرد، و مسلمانان از هنگامی که عمر گفته خود را گفت، در اصل نوشته اختلاف پیدا کردند، برخی گفتند آن چه را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواسته به ایشان بدهید، و برخی ها سخن عمر را تکرار کردند؛ پس اگر در اصل نوشته (وصیت) اختلاف پیدا کردند، پس از آن دیگر عمل کردن به آن، در نزدشان، فایده ای نداشت؛ پس به همین خاطر، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از نوشتن آن، صرف نظر کردند.

و این عذر (دلیل تراشی) خطاء است؛ پس فقط اختلاف، در اصل وصیت به معنای عدم وصیت کردن نیست، بخصوص به این که در وصیت امری واجب عبادی وجود دارد. و حق این است که گفته شود: عدم نوشتن وصیت در مقابل مردم، که اعتراض داشتند، به معنی این نیست که رسول الله ﷺ هرگز در وقت دیگری وصیتی ننوشته اند؛ و آن هنگامی که قرآن کریم و رسول الله ﷺ خود به نوشتن وصیت سفارش می کردند؛ و هر انسان مسلمان و روشن فکر اعتقاد دارد که اسوه اول قرآن کریم همان رسول الله ﷺ می باشد؛ و می بینیم که این قرآن است، که به واجب بودن نوشتن وصیت در هنگام وفات (مرگ) تصریح می کند و هیچ دلیلی در باب عدم نوشتن وصیت از سوی رسول الله ﷺ وجود ندارد تا این که بگوییم: رسول الله ﷺ از عمومیت آیه خارج شدند، پس این حق برای ایشان وجود دارد که وصیتی نکنند؛ و بلکه این آیه شامل ایشان و خاندان گرامیش می شود و آنان به اندازه تار موی از دستورات قرآن، سرپیچی نمی کنند و به این خاطر است که در روایت هایی که از آنها صادر شده، خود مؤید این حقیقت می باشند.

ابا عبد الله العلیه فرمود: رسول الله ﷺ در خطبه‌ی خویش فرمود: (أبها الناس ما جاءكم عني يوافق كتاب الله فأنا قلته، و ما جاءكم (عني) بخلاف كتاب الله فلم أقله).<sup>(۱۰)</sup>

(ای مردم، آن چه از سوی من برای شما آمد، آن را با قرآن مطابقت دهید، اگر موافق قرآن بود، من آن را گفته ام و اگر خلاف قرآن بود من آن را نگفته ام).

ابن ابی یعفر می گوید: از ابا عبد الله العلیه، در مورد اختلاف حدیث که کدام موثق تر است پرسیدم، حضرت فرمود: (إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهداً من كتاب الله؛ أو من قول رسول الله وإلا فالذي جاءكم به أولى به).<sup>(۱۱)</sup>

(اگر حدیثی بر شما عرضه شد و شاهدی برای آن در کتاب خدا و کلام رسول الله ﷺ یافتید، به آن عمل کنید، و گر نه آن کسی که آن را برای شما آورده، به آن سزاوارتر است).

و همگان به این نتیجه رسیدند که مقارنت روایت با قرآن کریم، دلیلی بر صحت صدور آن روایت از محمد و آل محمد (علیهم السلام) می باشد و مخالفت بودن روایت با قرآن کریم، دلیلی بر عدم

۱۰- کافی: ج ۱ ص ۶۹، وسائل شیعۀ چاپ آل البیت: ج ۲۷ ص ۱۱۱.

۱۱- کافی: ج ۱ ص ۶۹، وسائل شیعۀ چاپ آل البیت: ج ۲۷ ص ۱۱۰.

حقانیت آن می‌باشد؛ پس در نهایت، موافقت آن با قرآن دلیلی بر صدور و قبول آن، می‌باشد. و این که گفته شود، به این که پیامبر وصیت نکردند، آن مخالف قرآن می‌شود که بر واجب بودن وصیت، در هنگام مرگ تأکید می‌کند؛ و برای کسی ممکن نیست که بگوید به این که پیامبر صلی الله علیه و آله با قرآن مخالفت نمود، مگر این که به آن چه که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، کافر شود.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله بر نوشتن وصیت، در بیشتر روایات تأکید کرده‌اند، که بعضی از آن‌ها را برای شما ذکر می‌کنم:

از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ترك الوصية عار في الدنيا، و نار و شئار في الآخرة).<sup>(۱۲)</sup>

(ترك وصیت، سبب خواری در دنیا می‌شود، و باعث ورود به آتش جهنم می‌شود).  
و شیخ طوسی، در کتاب النهایة خود، از رسول الله صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند، که حضرت فرمود: (من مات بغير وصية، مات ميتة جاهلية).<sup>(۱۳)</sup>

(هر کس بدون وصیت بمیرد؛ به مرگ جاهلیت، مرده است).  
و نیز صلی الله علیه و آله فرمود: (ما ينبغي لامرئ مسلم أن يبیت ليلة، إلا و وصيته تحت رأسه).<sup>(۱۴)</sup>  
(بر مسلمان، شایسته نیست یک شب را به صبح برساند، در حالی که وصیتی زیر سر او نباشد).

و نیز صلی الله علیه و آله فرمود: (الوصية تمام ما نقص من الزكاة).<sup>(۱۵)</sup>  
(وصیت، مکمل نقص زکات می‌باشد).

و نیز صلی الله علیه و آله فرمود: (من لم یحسن وصيته عند الموت، كان نقصاً في مروته و عقله).<sup>(۱۶)</sup>  
(هر کس در هنگام وفات، وصیت خود را مهیاء نکند؛ در عقل و مروته او نقص است).

۱۲- مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۲۱۲.

۱۳- النهایة: شیخ الطوسی: ص ۶۰۴.

۱۴- النهایة: شیخ طوسی: ص ۶۰۴.

۱۵- النهایة: شیخ طوسی: ص ۶۰۵.

۱۶- النهایة: شیخ طوسی: ص ۶۰۵.

و به همین خاطر، شیخ مفید رحمته الله علیه می گوید: (پس بر مسلمان واجب است که از نهی خدا و رسولش در مورد ترک وصیت و اهمال در آن بر حذر باشد و دین خود را آشکار سازد و اهلش و برادرانش را به تقوای الهی و اطاعت از او سفارش کند و از عصیانگری اجتناب کند و به آن چه که دوست دارد، در هنگام غسل و حُنط و کفنش، برای او انجام دهند، سفارش کند و به مروت و صدق دادن، به نیابت ایشان و تدبیر امر و داشتن یک فرد موثق در انجام این کارها، برایش بعد از مرگش، که در انجام این کارها برایش اهمال و سهل انگاری و یا افراط و زیاده روی نکند، ان شاء الله).<sup>(۱۷)</sup>

و شیخ طوسی رحمته الله علیه می گوید: مسئله ای که در مورد فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: (هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است) و نیز فرموده اش: (هر کس بدون وصیت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است)، و این تفاوت، بر آن جایز نمی‌شود؛ زیرا جهل به امام، باعث خروج از ایمان می‌شود؛ هر چند که عقیده اش صحیح و اعمالش نیک باشد،<sup>(۱۸)</sup> و هر کس در ترک وصیت خطاء کند، به سبب آن از ایمان خارج نمی‌شود؛ پس مقصود در این باره چیست، هنگامی که دو عبارت در لفظ یکی باشند، اما در معنی با هم اختلاف دارند؟ پاسخ: جهل به امام کفر است که در مورد آن تفسیر کرده‌اند و گفتند او به مرگ ضلالت و کفر، مرده است. اما ترک وصیت، مقصود از آن مُردن بر همان سیرت جاهلیت و نادانی بدون نوشتن وصیت است؛ نه این که انجام دهنده‌ی آن کافر می‌شود و احتمال می‌رود که مقصود از آن، ترک نوشتن وصیت به خاطر بی‌ رغبتی به آن، و این که آن، سنت نشده و به آن رغبت داده نشده است؛ و اگر این گونه باشد، کافر می‌باشد، زیرا وی آن چه از شرع محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد را منکر شده است؛ و آن وقتی که قرآن در این مورد فرموده اند: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾، (بر شما مقرر شده است هنگامی که یکی از شما را، مرگ فرا رسد؛ اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند؛ این حقی است بر پرهیزکاران)).

۱۷- المقنعة: شیخ مفید: ص ۶۶۷.

۱۸- در مصدر (صح عقیده‌ته)، و شاید خطای چاپی باشد، و آن چه درست است را نوشتیم.

صالح وردانی، در کتاب خود -السیف و السیاسه (شمشیر و سیاست) - می گوید: (عاقلانه نیست، که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، امت را بدون وصیت ترک کرده باشد؛ چرا که این امر، با قرآن کریم که خود آورده تناقض دارد و باعث اختلال در مأموریت و نقش ایشان، بعنوان پیامبر خاتم می شود و آن وقتی که قرآن کریم می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾، (بر شما مقرر شده است هنگامی که یکی از شما را، مرگ فرا رسد؛ اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند؛ این حقی است بر پرهیزکاران). آیا جایز است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، با قرآن کریم که با آن آمده است و آن کتاب، به وصیت امر می کند، مخالفت کند؟! هنگامی که وصیت، در مورد اموال و میراث و آن چه به امور دنیای مؤمنان واجب می شود، آیا در مورد آن چه که مربوط به آینده ی اسلام و مسلمانان باشد، حق واجب نخواهد بود؟! بخاری روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (بر مسلمان شایسته و جایز نیست هنگامی که چیزی داشته باشد بدون وصیت دو شب را سپری کند).<sup>(۱۹)</sup>

آیا ممکن است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به وصیت سفارش کنند، اما خود به آن عمل نکنند؟! کدام یک را تصدیق کنیم؟ قرآن و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، یا این اشخاصی که به وجود وصیت از طریق صحابه و فقهای عذر جو را منکر می شوند؟! فقهای عذر جو که همواره در چنین لحظات حساس با لهو و لعب و بطلان محض بر مردم جولان می دهند و به دنبال پنهان کردن حقیقت هستند و در پی تبریرات و تأویل های توهم انگیز جهت مواجهه شدن با عقل، همان طور که با نصوص بر خورد کرده اند و آن به خاطر حفاظت از خط منشی که از اسلاف خود، به ارث برده اند و آن را از خود عقیده به حساب آورده اند).<sup>(۲۰)</sup>

آیا بعد از این همه، می توان گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، هرگز وصیتی نکردند؟!

فرزندان: هرگز شایسته نیست که گفته شود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وصیتی نکردند.

پدر: همانا حقیقت برای شما آشکار شده و در شب های آینده، بیشتر آشکار خواهد شد ان

شاء الله.

۱۹- صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۸۶، بخش وصایا.

۲۰- سیف و سیاست: صالح وردانی: ص ۴۴.



فرزندان عزیزم، امشب همین قدر کفایت می کند و خداوند را بخاطر نعمات بی پایانش شکر می گویم.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم  
تسلیماً کثیراً.



## قسمت دوم:

### وصیت و مصادر و نشانه های آن:

فرزندان، در مکتب پدر مانند هر شب گرد آمده و منتظر آمدن پدرشان بودند و پدر وارد شد و بر آنان سلام و درود فرستاد و فرزندان، نیز پدر را پاسخ دادند؛ سپس احمد گفت: پدر ما منتظر و مشتاق شنیدن وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. پدر: آری احمد جان؛ گفتگویمان امشب در مورد وصیت رسول الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود، تا این که آن را به پایان برسانیم.

اکنون متن وصیت که آن را شیخ طوسی، در کتاب خود موسوم به (غیبت طوسی) روایت کرده را برایتان نقل می‌کنم و بسیاری از علماء، نیز آن را در کتاب هایشان نقل کرده‌اند<sup>(۲۱)</sup> و شیخ طوسی، آن را به همراه مجموعه ای از روایات که در اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، نقل کرده و سپس به دنبال آن در (ص ۱۵۶ کتاب نسخه عربی) در جهت اثبات روایات، ذکر نموده که در میان آنها، روایت وصیت از جمله روایاتی بود که از آن جهت اثبات مطلب خویش، مبنی بر این که امامت در اهل بیت علیهم السلام می‌باشد استفاده نمود و می‌گوید: اما آن چه که بر صحت آنها دلالت می‌کند (یعنی صحت احادیثی که آن را نقل کردند)، به این که شیعه‌ی امامیه، آن را بر وجه تواتر، نسلی پس از نسل دیگر روایت می‌کنند و طریقه‌ی صحیح آن، در کتب امامیه و نیز متونی منقول از امیر المؤمنین علیه السلام، موجود است که همه گویای یک حقیقت هستند.

---

۲۱- شیخ حر عاملی در إثبات الهداة: ج ۱ ص ۵۴۹، و در کتاب الإیقاظ من الهجعة: ص ۳۳، شیخ حسن بن سلیمان حلّی در نوشته مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۵۹، علامه مجلسی در بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷ به صورت مختصر، و در: ج ۳۶ ص ۲۶۰ به صورت کامل به استثناء عبارت: (فإذا حضرته الوفاة) همان طور که برای شما نقل می‌کنم. شیخ عبد الله بجرانی در کتاب العوالم: ج ۳ ص ۲۳۶، سید هاشم بجرانی در کتاب غایة المرام: ج ۱ ص ۳۷۰، و در کتاب الأنصاف: ص ۲۲۲، نوادر الأخبار: فیض کاشانی: ص ۲۹۴، نجم الثاقب میرزا نوری: ج ۲ ص ۷۱، و اشاره نمودند به این که وصیت دارای سند معتبر است؛ وقتی که گفت: روایت کرد شیخ طوسی به سند معتبر خود از امام صادق علیه السلام، خبری ذکر نمود که بعضی وصیت های رسول الله به امیر المؤمنین علیه السلام در شبی که وفاتش بود... تاریخ ما بعد الظهور: سید محمد صادق صدر: ص ۶۴۱، که سند وصیت را بررسی نمود و ثابت کرد و آن را در کتابش ذکر نمود. مکاتیب الرسول: شیخ میانجی: ج ۲ ص ۹۶.

فرزند نام این متن وصیت مبارک می باشد:

شیخ طوسی در کتاب خود (غیبت طوسی) گفته است: جماعتی به ما خبر داده اند، از حسین بن علی بن سفیان بزوفری،<sup>(۲۲)</sup> از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام سجاد علیه السلام، از امام حسین علیه السلام، از امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: (قال رسول الله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة، فأملأ رسول الله صلى الله عليه وآله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فانت يا علي أول الاثني عشر إماماً، سماك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصدیق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك.

يا علي، انت وصيي على أهل بيتي حيهم وميتهم، وعلى نسائي فمن ثبتها لقيتني غداً، ومن طلقها فأنا برئ منها، لم تربي و م أرها في عرصة القيامة، وانت خليفتي على أمتي من بعدي، فإذا حضرتك الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه سيد العابدين ذي الثنات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد عليهم السلام. فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو: عبد الله وأحمد، والأسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين). پایان وصیت.<sup>(۲۳)</sup>

۲۲- البرزوفری: ایشان به بزوفر با دو فتحه و سکون واو و فتح فاء منسوب است، روستایی بزرگ از توابع قرسان

نزدیک شهر واسط در غرب دجله می باشد. طرائف المقال: ج ۲ ص ۱۶۳.

۲۳- برای شناخت رجال وصیت به کتاب (پیروزی وصیت) از انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام نوشته شیخ ناظم عقیلی خدا توفیقش دهد مراجعه نمایید.

(رسول الله صلی الله علیه و آله در شبی که رحلتش بود، به علی علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور و حضرت وصیت خود را املاء فرمود و علی علیه السلام می نوشت، تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام و بعد از آنها، دوازده مهدی می باشند. پس تو یا علی اولین دوازده امام می باشی. خدای تعالی تو را در آسمان علی مرتضی، و امیر المؤمنین، صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون و مهدی نامیده است، و این نام ها برای غیر تو شایسته نیست؛ ای علی تو وصی من بر خاندانم، زنده و مرده ایشان هستی؛ و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری، فردای قیامت مرا دیدار کند؛ و هر یک را تو طلاق دادی، من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید، و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امتم هستی؛ هر گاه مرگت رسید (خلافت را) به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول<sup>(۲۴)</sup> است، چون او وفاتش رسید، آن را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد؛ چون هنگام شهادت حسین رسید آن را به فرزندش، سید العابدین ذی الثنات<sup>(۲۵)</sup> علی بسپارد؛ چون هنگام وفات او رسد، آن را به فرزندش محمد باقر العلوم بسپارد؛ و چون مرگ او رسد آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند؛ و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش موسی بن جعفر کاظم بسپارد؛ و چون وفات او فرا رسد به فرزندش علی بسپارد؛ و چون مرگ او فرا رسد، به فرزندش محمد تقی واگذار؛ و چون هنگام وفات او شود، به فرزندش علی ناصح بسپارد؛ و چون مرگ او در رسد به فرزندش حسن فاضل واگذار؛ و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش محمد که مستحفظ شریعت و از جمله آل محمد صلی الله علیه و آله است، تسلیم کند؛ و ایشان دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی می باشند. پس وقتی که قائم علیه السلام را اجل دریافت، آنگاه امر را به فرزندش که اولین مهدیین است می سپارد، و برای او سه نام است: یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبد الله و احمدند، و نام سومین مهدی است و او اولین مؤمنان است).

برای این که متن وصیت شریف، برای شما بیشتر قابل درک شود، چند نکته را ذکر می کنم:

۲۴- برّ به معنی نیکو کار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشاوندان.

۲۵- ثنّه، به معنای پینه ای است که سر زانو می بندند و آن حضرت را، به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده اش می بست، ذی الثنات می گفتند.

نکته‌ی اول: در وصیت ذکر شده که خلفای پیامبر ﷺ بیست و چهار خلیفه می باشند؛ دوازده امام و دوازده مهدی. رسول الله ﷺ به علی بن ابی طالب فرمود: (ای علی بعد از من دوازده امام و بعد از آنان، دوازده مهدی خواهند بود). و وصیت نام های ائمه (علیه السلام) را ذکر می کند، همان طور که نام مهدی اول (علیه السلام) را نیز ذکر کرده است؛ و زمان ایفای نقش مهدیین، بعد از وفات امام مهدی (علیه السلام) فرا می رسد؛ و آن زمانی که آنها بعد از ائمه (علیه السلام) می آیند و نهایت ائمه (علیه السلام) با خاتم آنها، یعنی امام محمد بن الحسن عسکری (علیه السلام) خواهد بود.

نکته‌ی دوم: وصیت ذکر می کند که وصی اول امام مهدی (علیه السلام)، فرزند ایشان مهدی اول می باشد؛ چرا که وصیت می گوید: (هنگامی که وفات او - امام محمد بن الحسن عسکری (علیه السلام) - فرا رسد، خلافت را به فرزندش، اول نزدیکان تسلیم کند).

پس مهدی اول، فرزند امام مهدی (علیه السلام) می باشد و روایات ایشان را به خاطر نقش مهمی که در عصر ظهور مبارک ایفاء می کنند، توجه و التفات خاصی دارند؛ و لذا برای این فرزند دعایی ذکر شده است، و شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان دعایی برای صاحب الزمان (علیه السلام) که بعد از دعای شریف عهد می باشد، ذکر کرده که در قسمتی از این دعاء آمده است: (اللهم اعطه فی نفسه و أهله و ولده و ذریته و أمته و جمیع رعیته ما تقر به عینه و تسر به نفسه...).

(خدایا به او عطاء کن درباره خودش و درباره خاندان و فرزند و نژاد و ملت و تمام افراد رعیت (و فرمانبردارانش) آن چه دیده اش را بدان روشن کنی و دلش را بدان خوشحال گردانی).

این دعاء تنها به یک فرزند امام مهدی (علیه السلام) اختصاص داده شده و بعد از ایشان ذریه‌ی حضرت (علیه السلام) را ذکر می کند و این امر بر مقام والای این فرزند دلالت می کند.

فرزند نام به این روایت که شیخ نعمانی در کتاب غیبت و شیخ طوسی در کتاب خود ذکر کرده اند، توجه کنید؛ شیخ نعمانی می گوید: احمد بن محمد بن سعید از قاسم بن محمد بن حسن بن حازم در کتاب خود از عبیس بن هشام، از عبد الله بن جبلة از ابراهیم بن مستنیر از مفضل بن عمر جعفری از ابي عبد الله الصادق (علیه السلام) روایت می کند که حضرت فرمود: (إنَّ لصاحب هذا الأمر غیبتین: إحداهما تطول حتی یقول بعضهم: مات، و بعضهم یقول: قُتِل، و بعضهم یقول:

ذهب، فلا یقی علی أمره من أصحابه إلا نفر یسیر، لا یطلع علی موضعه أحد من ولی و لا غیره، إلا المولی الذی یلی أمره).<sup>(۲۶)</sup>

(برای صاحب این امر دو غیبت است: یکی به حدی طول می کشد که برخی می گویند: مرده و برخی می گویند: کشته شده و برخی می گویند: رفته است، تا آن جا که از اصحابش بر امرش، عده کمی باقی می ماند و هیچ ولی و غیره از موضع و جایگاه ایشان آگاهی ندارد، جز آن ولی که امر ایشان را بر عهده می گیرد).

و شیخ طوسی، تنها با اختلاف کلمه‌ی (یسیر) از ابراهیم بن مستنیر از مفضل می گوید: از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمود: (إن لصاحب هذا الأمر غیبتین إحداهما أطول [من الأخری] حتی یقال: مات، وبعض یقول: قتل، فلا یقی علی أمره إلا نفر یسیر من أصحابه، ولا یطلع أحد علی موضعه وأمره، ولا غیره إلا المولی الذی یلی أمره).

(برای صاحب این امر دو غیبت است، یکی طولانی تر از دیگری است و آن قدر طول می کشد که برخی می گویند: مرده و برخی می گویند: کشته شده و هیچ یک از آنان بر امرش باقی نمی ماند، جز یک نفر از اصحابش و هیچ کس از موضع و امر ایشان آگاهی ندارد؛ جز آن ولی که امر ایشان را بر عهده می گیرد).

شیخ طوسی می گوید: این خبر صریحی است، که ما از آن در مورد دوست دار خود استفاده می کنیم، به این که برای ایشان دو غیبت است، که در غیبت اول اخبار و مکاتیب ایشان شناخته می شوند و در غیبت دوم که طولانی است آن چیزها قطع می شود، و هیچ کس از جایگاه ایشان مطلع نمی شود، جز کسی که از خواص او باشد).<sup>(۲۷)</sup>

و مولایی که امر ایشان، یعنی امر امام مهدی علیه السلام را بر عهده می گیرد، همان طور که از وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در یافتید، فرزند ایشان، مهدی اول، می باشد که تنها و یگانه شخصی است که در زمان غیبت امام مهدی علیه السلام از ایشان آگاهی دارد.

نکته‌ی سوم: مهدی اول علیه السلام، شباهت بسیاری به جدش امیر المؤمنین علیه السلام دارد، همان طور که علی علیه السلام اولین وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز اولین کسی بود که وصیت شریف را از رسول

۲۶- غیبت نعمانی: ص ۱۷۶.

۲۷- غیبت طوسی: ص ۶۱.

الله ﷺ دریافت کرده و در دامان رسول الله، پرورش و تعلیم یافته بود؛ مهدی اول نیز چنین خصوصیتی دارد، او نیز اولین ایمان آوردنده به امام مهدی ﷺ و اولین شخصی است که وصیت را از حضرت دریافت کرد و نیز دست پرورده‌ی امام مهدی ﷺ می‌باشد که همواره تحت تعلیم و تربیت حضرت می‌باشند؛ در حالی که بقیه‌ی مهدیین از این بخشش برخوردار نیستند - یعنی بطور مستقیم در دامان امام مهدی پرورش نیافته‌اند- و همین خصلت، باعث متمایز شدن مهدی اول از سایر مهدیین می‌باشد.

رسول الله ﷺ نام‌ها و القابی را به امام علی ﷺ اختصاص داده است، که باعث تمایز ایشان از سایر ائمه (علیهم‌السلام) شده و آن نام‌ها، مختص ایشان است. رسول الله ﷺ فرمود: **(و تو یا علی اولین دوازده امام می‌باشی؛ خدای تعالی تو را در آسمان علی مرتضی، و امیر المؤمنین، صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون و مهدی نامیده و این نام‌ها برای غیر تو شایسته نیست).** رسول الله ﷺ نیز القابی به اول مهدیین داد، که باعث تمایز ایشان از سایر مهدیین گشته و هیچ کس در این القاب شریک او نیست و حضرت فرمود: **(برای ایشان سه نام است؛ اسمی همانند اسم من و اسم پدرم و آن عبد الله و احمد و اسم سوم او مهدی می‌باشد...).**

همه‌ی این امور، به خاطر اهمیت این دو شخصیت بزرگ که امت به وسیله آنها مورد آزمایش قرار می‌گیرند است؛ همان طور که بسیاری از امتهای با اوصیای انبیاء مورد امتحان قرار می‌گرفتند، و این همان چیزی است که در مطالعه تاریخ مشاهده می‌کنیم.

نکته‌ی چهارم: مهدی اول از جهت دیگر نیز، شبیه جدش امیر المؤمنین ﷺ است و آن جهت ایمان آنهاست؛ همان طور که امیر المؤمنین ﷺ اولین ایمان آورنده به رسول الله ﷺ بودند، به همین خاطر رسول الله ﷺ در مورد مهدی اول در وصیت فرمود: **(و او اولین مؤمنان است).** یعنی اولین ایمان آوردگان، به امام مهدی ﷺ می‌باشد.

در این جا نکته‌ای باقی می‌ماند، که حائز اهمیت است، آن هم: مهدی اول ﷺ باید در زمان ظهور مقدس حضور داشته باشد، تا این جمله مصداق ایشان باشد: **(و او اولین مؤمنان است)؛** و اگر در زمان قبل از قیام مقدس نباشند و یا در آن زمان متولد نشده باشند، این کلام رسول الله ﷺ نمی‌تواند مصداق ایشان باشد و بلکه این وصف، بر انصار امام مهدی ﷺ که ۳۱۳ تن می‌باشند، صدق می‌کند؛ و در نهایت تمام انصار در ایمان آوردن به امام مهدی از وصی ایشان، پیشی گرفته‌اند؛ و در نتیجه انصار به این وصف، سزاوارتر می‌باشند. پس باید

اولین اوصیای امام مهدی علیه السلام قبل از قیام ایشان به دنیا آمده باشد، و ایشان بر اساس وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرزند حضرت می باشد.

اکنون می خواهیم امر مهمی را برایتان بیان کنیم: ذکر کردیم که یمانی زمینه ساز در عصر ظهور مقدس می باشد، که پرچم را بدست امام مهدی علیه السلام می سپارد؛ این از یک جهت، و از جهت دیگر بر اساس روایاتی که ذکر کردیم، فرزند امام مهدی علیه السلام در عصر ظهور موجود می باشد، که امر پدرش را بر عهده می گیرد و در غیبت امام علیه السلام، او وصی پدرش و مطلع از احوال ایشان می باشد.

در این جا، سؤالی حاصل می شود که: کدام بر دیگری، حجت است؛ آیا یمانی حجت است یا فرزند امام مهدی و وصی ایشان علیه السلام؟ و حتماً باید یکی بر دیگری، حجیت داشته باشد؟! حجت چه کسی است؟!!

اگر بگویید که یمانی حجت است، پس فرزند امام مهدی زیر حجت مهدی اول قرار می گیرد، و به شما می گویم که امکان آن وجود ندارد، چرا که فرزند امام مهدی علیه السلام، خود وصی پدرش و حجت الهی می باشد، اگر ایشان مهدی اول از دوازده مهدی ذکر شده، در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، چگونه زیر حجیت یمانی می باشد؟

و اگر گفته شود که حجت همان فرزند امام مهدی علیه السلام ذکر شده در وصیت می باشد، و یمانی تحت حجت ایشان است؛ به شما می گویم: در گذشته ذکر کردیم که یمانی نقش اصلی در زمان ظهور مقدس دارد، و اگر تحت حجت مهدی اول باشد، در نتیجه نقش او ثانوی می شود. و اگر گفته شود که یمانی خود، مهدی اول علیه السلام و فرزند امام مهدی علیه السلام است، و اوست که درفش ها بسوی او هدایت می شوند؛ می گویم: این همان حقیقت مطلق است و هیچ شک و شبهه ای در آن نیست و به همین خاطر در گذشته، برایتان ذکر کردم که یکی از نام های یمانی، مهدی است یعنی همان مهدی اول از دوازده مهدی که در زمان ظهور سفیانی پنهان می شود، او انقلابگر مشرق و او همان جوانی است از اهل بیت امام مهدی علیه السلام، که از سوی مشرق خروج می کند.

فرزند نام خلاصه همه این ها، این است که:

یمانی و مهدی اول، یک شخصیت هستند؛ همان طور که انقلابگر مشرق و یمانی و مهدی اول، یک شخص هستند و آن جوانی که از سوی مشرق از اهل بیت امام علیه السلام، خروج می کند



و برای امام عليه السلام زمینه سازی می کند، خود یمانی می باشد. (۲۸)

نکته‌ی پنجم: نام‌های مهدی اول، که در وصیت ذکر شده‌اند، سه نام هستند و آن‌ها: احمد، عبد الله و مهدی است.

شیخ حیدر زیادی، در این باره گفتند: (اما نام عبد الله، آن صفت می باشد، یعنی بنده‌ی خدا و نام مهدی بدلیل این که ایشان اولین مهدی، از مهدیین دوازده گانه می باشند، لذا از نام‌های او چیزی باقی نمی ماند جز احمد). (۲۹)

روایت حدیفه بن یمان، این سه نام‌ها را ذکر می کند:

اسماعیل بن عیاش از اعمش از ابی وائل از حدیفه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله در ذکر مهدی شنیدم، که فرمود: (إنه یبایع بین الرکن والمقام، اسمه أحمد وعبد الله و المهدي، فهذه أسماءه ثلاثها). (۳۰)

(آن کسی که با او بین رکن و مقام بیعت می شود سه نام دارد: احمد و عبد الله و مهدی؛ این‌ها، سه نام او می باشند).

و نیز در روایات نام (احمد) ذکر شده است، جابر از امام باقر عليه السلام روایت می کند، که حضرت فرمود: (إنَّ لله تعالى كنزاً بالطالقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: أحمد أحمد يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأبي أنظر إليه عابر الفرات، فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج). (۳۱)

(برای خداوند، در طالقان گنجی نهفته است، نه از جنس طلا و نه از نقره، بلکه دوازده هزار نفر از خراسان بر می‌خیزند، که شعارشان احمد احمد می‌باشد و جوانی از بنی هاشم، سوار بر قاطری سفید، آن‌ها را فرماندهی می‌کند، که بر پیشانی‌ش دستار سرخی بسته است، گویا به آنان می‌نگرم که در حال عبور از فرات هستند، اگر خبر آنان به شما رسید بسوی آنان

---

۲۸- و برای این که فکر و نظر به شکل دقیق، برای شما، واضح شود، می توانید به توضیح عدد ۲ که سید یمانی عليه السلام در گفتگوی دوم، شرح داده، مراجعه نمایید.

۲۹- کتاب یمانی حجة الله تعالى: ص ۱۱۳.

۳۰- غیبت طوسی: ص ۴۵۴، الخرائج والجرائج: راوندی: ص ۱۱۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۱، معجم أحادیث امام مهدی عليه السلام: ج ۱ ص ۴۵۳.

۳۱- منتخب الأنوار المضيئة: ص ۳۴۳.

بشتایید حتی اگر بر برف ها بجزید).

امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش علیه السلام نقل می فرمایند، که حضرت فرمود: (قال امیر المؤمنین علیه السلام - وهو علی المنبر-: يخرج رجل من ولدي في آخر الزمان أبيض اللون، مشرب بالحمرة، مبدح البطن عريض الفخذين، عظيم مشاش المنكين بظهره شامتان: شامة على لون جلده وشامة على شبهه شامة النبي، له اسمان: اسم يخفى واسم يعلن، فأما الذي يخفى فأحمد، وأما الذي يعلن فمحمد...).

(امیر المؤمنین علیه السلام - بر منبر کوفه- فرمود: در آخر الزمان، مردی از فرزندانم، خروج می کند؛ که پوستی سفید و محاسنی سرخ، شکمی فراخ، ران هایی پهن، و شانۀ هایی عریض دارد که بر کمرش دو خال است؛ یکی هم رنگ پوستش و دیگری خالی شبیه به خال رسول الله صلی الله علیه وآله است؛ برای او دو نام است: نامی آشکار و نامی پنهان، نام پنهان احمد و نام آشکار محمد است).

در دلائل الامامة، روایت شده است: امام صادق علیه السلام در ذکر نام های اصحاب قائم علیه السلام، که برای ابی بصیر نام می برد، فرمود: (من البصرة عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن ملیح، وحماد بن جابر).<sup>(۳۲)</sup>

(از بصره عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، و احمد بن ملیح و حماد بن جابر).

و هم چنین روایات ذکر کرده اند، که اول انصار امام مهدی علیه السلام، از بصره خواهد بود: از امام علی علیه السلام در خبری طولانی فرمود: (... ألا وأن أولهم من البصرة وآخرهم من الأبدال...)<sup>(۳۳)</sup>.

(... آگاه باشید که اولین آنان، از بصره و آخرین آنان، از ابدال است...).

و از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله، قال: أولهم من البصرة، وآخرهم من اليمامة).<sup>(۳۴)</sup>

(از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: اولین آنان، از بصره و آخرین آنان، از یمامه می باشد).

۳۲- دلائل الامامة: ص ۵۷۴، معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام: ج ۴ ص ۲۷.

۳۳- بشارت الاسلام: ص ۱۴۸، مجمع النورین: ص ۳۳۱.

۳۴- الملاحم و الفتق ابن طاووس: ص ۲۸۹، معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام: ج ۳ ص ۱۰۴.

پس از آن چه که ذکر شده، مشخص می‌شود که یمانی از بصره خواهد بود؛ زیرا ایشان اولین مؤمنین می‌باشند و روایات می‌فرمایند: اولین آنان از بصره و نامش احمد رضی الله عنه می‌باشد. واثق: پدر ذکر شد، که یمانی همان اولین ایمان آورنده و مهدی اول رضی الله عنه و نامش احمد می‌باشد، پس چگونه ممکن است، یمانی از بصره باشد؟  
پدر: فرزندم در قسمت اول گفتگو، آن چه که مربوط به آن است، اشاره کردیم و علاوه بر آن، بار دیگر مواردی اضافه را بیان می‌کنم:

می‌گویم: ممکن نیست به خاطر ورود لفظ یمانی در روایات آن را به یمن نسبت دهیم؛ یعنی فقط به خاطر ورود لفظ لغوی یمانی، همان طور که به آن شیخ محمد سند و شیخ علی کورانی تصریح نموده اند، آن وقت که شیخ محمد سند گفت: (همان طور که دلیل دیگری وجود دارد، که روایت به آن اشاره می‌کند؛ و آن هم بدلیل این که خروجش از سرزمین یمن می‌باشد به نام یمانی نام گذاری شده است، یعنی نام او بر اساس انتساب به سرزمینش می‌باشد).<sup>(۳۵)</sup>

و دیگری می‌گوید: (اما در منطقه‌ی خلیج، بطور طبیعی برای یمانیون به همراه حجاز، نقش اساسی وجود خواهد داشت، اگر چه روایات آن را ذکر نکردند).<sup>(۳۶)</sup>

و گفته‌اش: (اگر چه روایات آن را ذکر نکردند)، یعنی روایات بطور صراحت اعلام نکرده‌اند که یمانی از یمن خروج می‌کند؛ آری فهم خروج او از یمن، فقط از خلال لفظ لغوی یمانی فهمیده شده است.

پس در این جا، انتساب یمانی به یمن، فقط بخاطر این لفظ لغوی می‌باشد، و باید ببینیم که آیا فقط با استفاده از لفظ لغوی، برای یمانی می‌توانیم جایگاهش را محدود سازیم؟  
دکتر ابو محمد انصاری، در کتاب خود -جامع دلایل دعوت- در پاسخ به این شبهه، می‌گوید: (نسبت به لفظ یمانی ممکن است مرجع آن یمن باشد و ممکن است مرجع آن یمن (به معنی برکت)، و نیز ممکن است مرجع آن یمن باشد، یعنی کسی که دست راست شخصی باشد و می‌تواند یمانی دست راست امام مهدی رضی الله عنه باشد؛ همان طور که امیر المؤمنین رضی الله عنه دست راست رسول الله صلی الله علیه و آله بودند؛ و ممکن است به معنی این باشد که یمانی صاحب دست

۳۵- فقه علائم الظهور: ص ۲۸.

۳۶- عصر الظهور: ص ۱۱۳.

سفید یعنی دست باز و گشاده و کریم باشد، چرا که شخص بخشنده، صاحب دستان سفید نامیده می‌شود و همواره با دست راست خود به دیگران نیکی می‌بخشد، بلکه برای بعضی زشت باشد که با دست چپ بدهند؛ و ممکن است وجه دیگری از نام گذاری داشته باشد، که برای ما مخفی و پوشیده می‌باشد، و احتمالات در این باره بسیارند و نمی‌توان آن کلمه را به یک معنی، محدود و محصور کرد.<sup>(۳۷)</sup>

پس از آن جا که دلیل لغوی بین سه احتمال مردد است (حد اقل)؛ نمی‌توان یکی را بر دیگری مقدم شمرد، جز به قرینه‌ی تعیین مقصود آن، و آن هنگامی که در روایات نیامده است به این که، ایشان از یمن خواهد بود و به آن تصریح نموده اند؛ و اگر به معنی لغوی احتجاج کردند، شاید از قرار معلوم آن‌ها معنی شرعی، را بر معنی لغوی مقدم می‌کنند.

به همین خاطر، می‌بینیم که شیخ جلال الدین صغیر به نفی یمانی از یمن پرداخته و می‌گوید: (به طور عموم روایات صحیح و موثق و معتبر، هیچ اشاره ای بطور مستقیم و بطور غیر مستقیم به وجود مردی از یمن اشاره نکرده‌اند، بلکه این گمانی که باعث شده برخی‌ها گمان کنند که این مرد از یمن خروج می‌کند، همان، از روایات عامه و یا روایات ضعیف السند و پیریشان در متن و یا روایات مجهول که هیچ اعتمادی نمی‌توان به آن‌ها کرد، نشأت می‌گیرد).<sup>(۳۸)</sup>

وائق: پدر، چیزی به ذهنم رسید و آن این که، لفظ یمانی هنگامی که ذکر می‌شود، به وجود شخص از یمن ملتفت می‌شود و این التفات می‌تواند دلیلی بر مقدم شدن این احتمال از سایر احتمالات که از لفظ یمانی شده است، باشد، و این چنین از لفظ یمانی به هنگام بیان آن در عرف دریافت می‌شود.

پدر: پسر، آن چه را ذکر کردی، به آن اعتماد ناشی از شنیدن لفظ می‌گویند، هنگامی که گوینده کلامی می‌گوید، شخص مقابل او، از کلامش چیزی دریافت می‌کند و این امر عرفی است؛ علاوه بر آن بر اساس این اعتبار ائمه علیهم السلام خواستند این گونه، شخصیت یمانی مخفی و مستور بماند؛ پس نمی‌توان شخصیت یمانی را به یمن محدود ساخت؛ و بخصوص این که فهمیدیم اهل بیت علیهم السلام همواره در صدد مخفی کردن شخصیت یمانی بودند، نمی‌توانیم شخصیت

۳۷- جامع دلایل دعوت: ص ۹۴، از انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

۳۸- مبحث جلال الدین، که در سایت با عنوان (الیمانی اهدی الرايات) منتشر شده است.

یمانی را فقط به یمن محصور کنیم، چرا که اهل بیت (علیهم السلام) هر چند این کلام را گفته باشند، اما مقصود و مرادشان چیزی غیر از تصور ماست.

و اگر تسلیم شما شوم، به این که لفظ یمانی، اگر گفته شود، این طور به ذهن می‌رسد که ایشان ساکن یمن هستند.

و این سخنی است که من با آن موافق نیستم، چرا که بسیاری هستند، به مناطقی نسبت داده شده‌اند، بدون این که در آن منطقه زندگی کرده و یا حتی دیده شوند، بلکه فقط بخاطر انتساب پدرشان به آن چنین نسبی برای آنان برگزیده‌اند؛ همان طور که شاهد آن هستیم مثلاً، اشخاصی مانند صهیب رومی یا بلال حبشی، همه می‌دانند که آن دو در جزیره العرب زندگی کرده و وفات یافتند؛ و امروز می‌بینیم که فلانی لقب خوئی دارد، آن هم به سبب انتسابش به آن منطقه، در حالی که او همواره در عراق سکونت داشته و آن جا را ندیده است. به خصوص که روایات بسیاری مؤید آن هستند؛ واثق جان. به همراه من در مورد این دو شاهد، بیشتر تأمل و دقت کن.

اول: در کتاب فتن، اثر حماد بن مروزی آمده است: شریح بن عبیده از کعب بیان می‌کند: (مهدی نیست، مگر در قریش و خلافتی نیست، مگر در آنان؛ قطعاً برای او اصل و نسبی در یمن است). (۳۹)

این نکته بصراحت به رجوع نسب یمانی، به یمن اشاره می‌کند؛ نه این که ایشان در آن سرزمین زندگی می‌کند.

دوم: در کتاب الاملاحم و الفتن، اثر سید بن طاووس آمده است: (امیر لشکر غضب [خشم] نه از این است و نه از آن؛ بلکه آنان صدایی می‌شنوند که آن را نه انسان گفته و نه جن، نام شخص را می‌گوید که با او بیعت کنید، او نه از این است و نه از آن؛ بلکه خلیفه یمانی است). (۴۰)

و این شاهد، بیان می‌کند به این که صیحه به نام امیر لشکر غضب، خواهد بود همان طور که در خلال سخنان در مورد صیحه، که به اسم قائم (علیه السلام) خواهد بود و قائم، امیر لشکر

۳۹- کتاب الفتن: ص ۲۳۱.

۴۰- الاملاحم و الفتن ابن طاووس: ص ۸۰.

غضب و صاحب درفش های مشرقی مُمهد و زمینه ساز برای امام مهدی علیه السلام می باشد، که در قسمت اول از گفتگویمان ذکر کردیم؛ که منظور از جهت مشرق همان ایران و عراق می باشند، نه یمن.

سوم: در لسان العرب، اثر ابن منظور، آمده است: (در وصف مهدی: قرشی یمن نه ذی و نه ذو (نه از این و نه از آن) - لهجه مردم یمن - یعنی نسبش به اذوای یمن نیست، و آنان مالکان، که از میان آنان ذویزن و ذورعین می باشد، گفته اش: قرشی یمن، یعنی قرشی نسبی است، که از یمانی نشأت گرفته است).<sup>(۴۱)</sup>

هیچ دلیلی وجود ندارد، که یمانی ساکن سرزمین یمن باشد؛ نه با تشخیص فعلی و نه با تشخیص قبلی، که یمن از مکه محسوب می شود.

محمود: پدر، اما من روایتی خواندم، که در آن ذکر شده که یمانی از یمن می باشد!!!  
پدر: آری پسر، اکنون روایتی که گفتم، را ذکر می کنم و آن را شیخ طوسی، روایت کرده است:

محمد بن مسلم ثقفی می گوید: از ابا جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: (القائم منا منصور بالرب، مؤید بالنصر تطوی له الأرض وتظهر له الكنوز، يبلغ سلطانه المشرق والمغرب، و يظهر الله تعالى به دینه علی الدین کله ولو کره المشركون، فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر، و ينزل روح الله عيسى بن مريم علیه السلام فيصلی خلفه، قال: قلت: يا ابن رسول الله، متى يخرج قائمکم؟ قال: إذا تشبهه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وركب ذوات الفروج السروج، وقبلت شهادات الزور، وردت شهادات العدول، واستخف الناس بالدماء وارتکان الزنا وأكل الربا، واتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، وخروج السفیانی من الشام، والیمانی من الیمن)<sup>(۴۲)</sup> وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد بين الركن

۴۱- لسان العرب: ج ۱۵ ص ۴۵۲. و مانند آن در بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۳۷۴، الفایق فی غریب الحدیث: ج ۱ ص ۴۰۷.

۴۲- می گویم: این روایت در اعلام الوری طبری بدون عبارت (من الیمن) آمده است، و این چنین آمده است: (... و خروج السفیانی من الشام والیمانی وخسف فی البیداء...). اعلام الوری باعلام الهدی: ص ۴۴۸، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، مؤسسه اعلمی، بیروت - لبنان - چاپ اول، سال ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م، و هم چنین در اعلام

الوری در برنامه نور موافق چاپ لبنان می باشد... در حالی که در نسخه چاپ ایران برای کتاب اعلام الوری عبارت (من الیمن) و بدون گذاشتن پرانتز ثبت کرده‌اند!

و هم چنین، در روایت دیگری که در آن عبارت (من الیمن) در بین پرانتز آمده است، در اعلام الوری اصلاً این عبارت حتی در بین پرانتز هم وجود ندارد، بلکه فقط این چنین آمده است: (... ومن علامات خروجه خروج السفیانی من الشام، وخروج الیمانی وصیحة من السماء...). اعلام الوری: ص ۴۱۷.

خواننده محترم می تواند به کتاب اعلام الوری چاپ لبنان، که امروزه چاپ شده است، مراجعه نماید.

و این روایت را، سید مرعشی در احقاق الحق: ج ۱۳ ص ۳۴۲ به نقل از فصول المهمة نوشته ابن صباغ مالکی ذکر کرده است که به این صورت می باشد: (... وخرج السفیانی من الشام والیمن و خسف بالبیداء ..). و اصلاً لفظ یمانی نیامده است، بلکه بجای آن "الیمن" ذکر شده است.

و روایت با لفظ (والیمن) صحیح نمی باشد، خصوصاً اگر دانستیم به این که سفیانی متعدد هستند و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده بر این که در آن جا، سفیانی از شام و سفیانی از هجر می باشد و ایشان علیه السلام فرمود: (بعد التحمید العظیم والثناء علی الرسول الکریم، سلونی، سلونی فی العشر الأواخر من شهر رمضان قبل أن تفقدونی) سپس حوادث بعد از آن را ذکر نمود، و به قتل رسیدن امام حسین علیه السلام و قتل زید فرزند امام سجاد و سوختنش و نشر جسدش در هوا را ذکر نمود، سپس گریه نمودند و زوال حکومت بنی امیه و حکومت بنی عباس و آن چه از فتنه ها و حوادث، که بعد از آن ها، اتفاق می افتد را ذکر نمودند و فرمود: (أولها السفیانی وآخرها السفیانی)، و به ایشان گفته شد: سفیانی و سفیانی چه کسانی هستند؟ فرمود: (السفیانی صاحب هجر، والسفیانی صاحب الشام). الملاحم وفتن: ص ۲۷۱.

و هجر نیز شهر در ین می باشد؛ همان طور که در معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۹۳ آمده است: (... والهجر: بلد بالیمن بینه وین عشر یوم و لیلة من جهة الیمن...).

و نیز آن را، سمعی در الأنساب: ج ۵ ص ۶۲۷ ذکر نمود: (الهجری: بفتح الهاء والجمیم و کسر الراء فی آخرها. هذه النسبة إلى هجر، و هی بلدة من بلاد الیمن من أقصاها وقلال هجر معروفة...).

و روایت به خروج سفیانی دیگر، که از ین خروج می کند، نظر دارد، (بعضی از نسخه برداران و غیر آنها دچار توهم شدند که ممکن است این روایت تصحیف شده است و شاید اصل آن (و یمانی از ین) باشد، پس به آن اعتماد کردند).

و اگر گفته شود به این که لفظ (من الیمن) شاید آن تصحیف و صحیح، در اصل کتاب فصول المهمة و آن همان (والیمانی من الیمن) باشد؟

می گویم: بله، این احتمال وارد است؛ اما من بر نسخه کپی شده از چاپ بیروت - دار الاضواء - چاپ دوم: ۱۴۰۹ هـ - ۱۹۸۸ م برخورد نمودم؛ و روایت در آن همان طور که سید مرعشی نقل کرده است و آن این چنین است: (... وخرج السفیانی من الشام والیمن و خسف بالبیداء بین مکة والمدینة...). فصول المهمة: ص ۲۹۲. در حالی که در چاپ قم - دار الحدیث - چاپ دوم، به سال ۱۴۲۲ هـ، تحقیق سامی الغیری، روایت را، با لفظ (والیمانی من الیمن) می یابیم و این تعجب آور است!

والمقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية... (۴۳).

(قائم ما، با ترس و پیروزی مؤید شده است، زمین در مقابل او پیچیده می‌شود و گنج هایش را برای او آشکار می‌کند و حکومتش شرق و غرب زمین، را در بر می‌گیرد و خداوند بواسطه‌ی او دینش را بر تمام ادیان، چیره و غالب می‌سازد؛ حتی اگر مشرکان کراهت داشته باشند، پس در زمین خرابه‌ی ای باقی نمی‌ماند، مگر این که آباد شود و روح الله، عیسی بن مریم، نازل می‌شود و پشت سر ایشان نماز می‌خواند. گفتم: ای فرزند رسول الله چه هنگام قائم شما خروج می‌کند؟ حضرت فرمود: آن هنگام که زنان شبیه مردان و مردان شبیه زنان شوند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء کنند و زن‌ها روی زین‌ها سوار شوند و شهادت دروغ و برخلاف واقع را بپذیرند؛ شهادت و گواه عادلان رد می‌شود و خونریزی در میان مردم، امری عادی می‌گردد و رواج می‌یابد؛ از روی زور پذیرفته می‌شوند و زنا کاری و رشوه خواری فزونی می‌یابد و مردم از زبان اشرار بترسند؛ و خروج سفیانی، از شام و یمانی از یمن و خسف در بیداء و کشته شدن جوانی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بین رکن و مقام، که نامش محمد بن الحسن النفس الزکیه، می‌باشد...).

روایت ذکر کرده که یمانی از یمین است تنها چیزی که باعث می‌شود که ما شک کنیم به این که لفظ (از یمین) به روایت اضافه شده است چند امر می‌باشد که:

امر اول: شیخ صدوق، روایتی را قبل از این روایت را با همان سند ذکر کرده، جز این که در آن لفظ عبارت (از یمین) ذکر نشده، بلکه آن از سوی محقق اضافه شده و به همین خاطر آن را در پراکنش قرار داده است، و روایت این است:

محمد بن مسلم ثقفی طحان می‌گوید: بر ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم، در حالی که می‌خواستم سؤالی از ایشان درباره‌ی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بپرسم، که ابتداء ایشان به من فرمود: (یا محمد بن مسلم، إن فی القائم من آل محمد شبهاً من خمسة من الرسل: یونس بن

و به هر حال، بعد از آن چه که بیان کردیم، کمترین چیزی که گفته شود، به این که متن روایت مشکوک می‌باشد و به آن نمی‌توان احتجاج نمود.

۴۳- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۳۰. با این سند، روایت کرده است: حدثنا محمد بن محمد بن عصام رحمته الله، قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، قال: حدثنا القاسم بن العلاء، قال: حدثني إسماعيل بن علي القزويني، قال: حدثني علي بن إسماعيل، عن عاصم بن حميد الحنط، عن محمد بن مسلم الثقفی.



متی، و یوسف بن یعقوب، و موسی، و عیسی، و محمد صلوات الله علیه.

فأما شبهه من یونس بن متی: فرجوعه من غیبه و هو شاب بعد کبر السن، وأما شبهه من یوسف بن یعقوب عليه السلام: فالغیبة من خاصته وعامته، واختفاؤه من إخوته وإشکال أمره علی أبيه یعقوب عليه السلام مع قرب المسافة بینه وبين أبيه وأهله وشیعته.

و أما شبهه من موسی عليه السلام فدوام خوفه، وطول غیبه، وخفاء ولادته، وتعب شیعته من بعده مما لقوا من الأذى والهوان إلى أن أذن الله عز وجل في ظهوره ونصره وأیده علی عدوه.

وأما شبهه من عیسی عليه السلام فاختلاف من اختلف فيه، حتی قالت طائفة منهم: ما ولد، وقالت طائفة: مات، وقالت طائفة: قتل وصلب.

وأما شبهه من جده المصطفى فخروجه بالسيف، وقتله أعداء الله وأعداء رسوله، والجبارين والطواغيت، وانه ينصر بالسيف والرعب، وانه لا ترد له رایة. وان من علامات خروجه: خروج السفیانی من الشام، وخروج الیمانی (من الیمن) وصیحة من السماء في شهر رمضان، ومناد ینادی من السماء باسمه واسم أبيه). (۴۴)

(ای محمد بن مسلم، همانا در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شباهتی از پنج تن از انبیای الهی است:

یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد، درود خداوند بر آنان باد.  
اما شباهت یونس بن متی: بازگشت او بعد از بزرگسالی و غیبتش بصورت جوان می باشد، و اما شباهت، یوسف بن یعقوب عليه السلام غیبت از خاصه و عامه و پنهان شدن او، حتی از برادرانش و مشتبه شدن امرش بر پدرش یعقوب، با وجود مسافت اندکی که بین یوسف و پدرش و اهلش و شیعه اش بود؛ و اما شباهت موسی: مداوم بودن ترس و طول کشیدن غیبتش و خفای ولادتش و آزار و اذیت هایی که شیعیانش بعد از وی، بر اثر آزار و خواری که از دشمنان می بینند، تا آن گاه که خدای عز و جل، اجازه ظهور او را دهد و او را یاری کند و بر دشمنش تأیید نماید و در روش عیسی، اختلافی است که درباره او رخ دهد، تا آن که طائفه ای گویند، اصلاً متولد نشده و دسته ای گویند مرده است و دیگران گویند کشته شده یا بدار رفته؛ و اما روش جدش مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، این است که شمشیر بکشد و دشمنان خدای تعالی و

۴۴- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۳۲۷. با این سند، روایت شده است: حدثنا محمد بن محمد بن عصام رحمته الله قال:

حدثنا محمد بن یعقوب (الکلبی) قال: حدثنا القاسم بن العلاء، قال: حدثنا إسماعیل بن علي القزوينی، قال: حدثني علي بن إسماعیل، عن عاصم بن حمید الحنط، عن محمد بن مسلم الثقفي الطحان.

دشمنان رسولش را و جباران و سرکشان را بکشد و با شمشیر و ترس در دل دشمنان یاری شود؛ و هیچ پرچمی از او عقب ننشیند و از نشانه های خروج او خروج سفیانی است، از شام و خروج یمانی (از یمن) و صیحه آسمانی، در ماه رمضان و فریاد دهنده ای که از آسمان، بنام او و نام پدرش فریاد زند).

در این روایت، عبارت (از یمن) در پراوتر آمده، که این امر گویای اضافه شدن آن توسط محقق می باشد و محقق بدلیل اعتماد به برخی نسخه ها، که در آن ها این گونه اضافه ها آمده، آن را نوشته تا گفته نشود که این از اضافه های وی می باشد و آن به علت تمرکزی که در وی می باشد، و آن، همان دلالت لفظ یمانی مبنی بر این که از یمن خروج می کند و احتمال بسیار می رود که این امر، از بعضی از افرادی که از آن نسخه برداری می کنند، باشد؛ و به خصوص با توجه به تصریح روایت، به این که سفیانی از شام می باشد، و نسخه برداران خیال کردند، که با توجه به قرینه بودن سفیانی از شام، پس لازم می شود که یمانی از یمن، بر حسب تمرکز اولیه مشخص می شود، و عبارت از یمن را اضافه کرده اند.

و چیزی که معلوم است، این که در امر تحقیق آنان به دنبال ایجاد تفاهم و هماهنگی بین نسخه ها هستند؛ و بعضی از اموری که در نسخه های دیگر می یابند، به نسخه ای که در حال تحقیق بر آن هستند، اضافه می کردند؛ و آنان در صدد کشف نسخه اصلی که به خط مؤلف می باشد، نیستند؛ و اگر نسخه دیگری را می یافتند هر چند که به خط مؤلف آن نباشد و در آن چیز اضافه ای باشد؛ آن را به نسخه خود می افزودند، و آن همان چیزی که معلوم است.

و در این جا، ما نسبت به این عبارت یعنی (از یمن) دچار شک می شویم، که آیا این عبارت اضافه شده، در نسخه ای که به خط مؤلف می باشد، موجود می باشد، یا این که از سوی نسخه بردار اضافه شده است؟!

و با ورود این احتمال، نمی توان اطمینان یافت که این عبارت از سوی مؤلف، ذکر شده باشد.

و آن چیزی که عدم وجود این عبارت را قوی می کند، همان چیزی است که در امر دوم می آید:

امر دوم: ابو فتح اربلی، صاحب کتاب کشف الغمه و شیخ طبرسی، در اعلام الوریاء بأعلام

الهدی و علامه مجلسی و غیره، این روایت را ذکر کردند؛ اما در هیچ کدام لفظ (از یمن) بکار برده نشده است و مجلسی، آن را از کمال الدین نقل می کند.

در کشف الغمه می گوید: محمد بن مسلم ثقفی طحان می گوید: بر ابی جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم، در حالی که می خواستم سؤالی از ایشان، درباره ی قائم آل محمد پیروم پس ایشان به من فرمود: (یا محمد بن مسلم، إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شَبْهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرِّسْلِ يُونُسَ بْنَ مَتَى وَيُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَ مُحَمَّدَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ).

فَأَمَّا شَبْهَهُ مِنْ يُونُسَ فَرَجُوعَهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَهُوَ شَابٌ بَعْدَ كِبَرِ السَّنِ، وَأَمَّا شَبْهَهُ مِنْ يُونُسَ فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَعَامَّتِهِ وَاحْتِفَاؤُهُ عَنْ إِخْوَتِهِ وَإِشْكَالُ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ النَّبِيَّ عليه السلام مَعَ قَرَبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُمَا وَ أَمَّا شَبْهَهُ مِنْ مُوسَى عليه السلام فَهُوَ دَوَامُ خَوْفِهِ وَطُولُ غَيْبَتِهِ وَ خَفَاءُ مَوْلَدِهِ عَلَى عَدُوهِ وَحَيْرَةُ شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَهُوَ أَنْ إِلَى أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ظَهْرِهِ وَأَيْدِهِ عَلَى عَدُوهِ وَأَمَّا شَبْهَهُ مِنْ عِيسَى عليه السلام فَاحْتِلَافٌ مِنْ اِخْتِلَافٍ فِيهِ حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مَا وَلَدَ وَطَائِفَةٌ قَالَتْ مَاتَ وَطَائِفَةٌ قَالَتْ صَلَبَ، وَأَمَّا شَبْهَهُ مِنْ جَدِّهِ مُحَمَّدٍ فَتَجْرِيدُهُ السِّيفِ وَقَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَأَعْدَاءَ رَسُولِهِ وَالجَبَارِينَ وَالطَّوَاغِيتَ وَ أَنَّهُ يَنْصُرُ بِالسِّيفِ وَالرَّعْبَ وَ أَنَّهُ لَا تَرْدَ لَهُ رَايَةٌ وَ أَنَّهُ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَخُرُوجِ الْيَمَانِيِّ وَصِيْحَةَ مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَمِنَادٍ يَنَادِي بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ). (۴۵)

(ای محمد بن مسلم، همانا در قائم آل محمد صلوات الله و آله و سلم شباهتی از پنج تن از انبیای الهی است:

یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد، درود خداوند بر آنان باد.

اما شباهت یونس بن متی: بازگشت او بعد از بزرگسالی و غیبتش، بصورت جوان می باشد، و اما شباهت یوسف بن یعقوب علیه السلام، غیبت از خاصه و عامه و پنهان شدن او حتی از برادرانش و مشتبه شدن امرش بر پدرش یعقوب، با وجود مسافت اندکی که بین یوسف و پدرش و اهلش و شیعه اش بود. و اما شباهت موسی: مداومت ترس و طول کشیدن غیبتش و خفای ولادتش و آزار و اذیت هایی که شیعیانش بعد از وی بر اثر آزار و خواری که از دشمنان می بینند، تا آنگاه که خدای عز و جل اجازه ظهور او را دهد و او را یاری کند و بر دشمنش تأیید نماید؛ روش عیسی اختلافی است که درباره او رخ دهد، تا آنکه طائفه ای گویند اصلا

متولد نشده و دسته ای گویند مرده است و دیگران گویند کشته شده یا بدار رفته؛ و اما روش جدش مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این است که شمشیر بکشد و دشمنان خدای تعالی و دشمنان رسولش را و جباران و سرکشان را بکشد و با شمشیر و ترس در دل دشمنان یاری شود و هیچ پرچمی از او عقب ننشیند؛ و از نشانه‌های خروج او، خروج سفیانی از شام و خروج یمانی است و صیحه آسمانی در ماه رمضان و فریاد دهنده‌ای که از آسمان بنام او و نام پدرش فریاد کشد).

و در این جا، احتمال ورود لفظ (از یمین) توسط ناسخ آن هم بعد از عصر این علمای بزرگ، هویدا می‌شود.

امر سوم: روایاتی که از حوادث ظهور مبارک سخن می‌گویند، قومی از سوی مشرق را ذکر می‌کنند و به صراحت اعلام می‌کنند که حاملان این درفش‌های سیاه مشرقی به اطاعت از مهدی علیه السلام در می‌آیند و هم چنین روایات مردم را به شتاب و پیوستن به آنها، دستور می‌دهند، حتی اگر مجبور بر خزیدن بر روی برف‌ها باشند؛ و تصریح کرده‌اند به این که، در میان این درفش‌ها، خلیفه‌ی الهی مهدی علیه السلام است؛ و در گذشته ذکر کردیم، که این درفش‌ها زمینه‌سازانی برای امام مهدی علیه السلام خواهند بود، پس چگونه ممکن است در میان آنها، حضرت مهدی علیه السلام باشد؟!

پدر: فرزندانم، امشب گفتگویمان را تا این جا، به پایان می‌رسانیم و ان شاء الله فردا بار دیگر، به توفیق الهی، به گفتگویمان ادامه خواهیم داد.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم  
تسلیماً کثیراً.



## قسمت سوم:

### رد آن چه که در مورد متن وصیت، گفته شده است:

بعد از اینکه بیان خلاصه وار وصیت و دلایل آن، توسط پدر به پایان رسید، شروع به دفع شبهات و اشکالاتی نمودند، که برخی در مورد متن وصیت گمان داشتند؛ پدر آمد و فرزندان خود را دید، که منتظر او بودند، بر آنان سلام کرد و با تحیت و درود پاسخ شنید؛ و پدر شروع به بیان برخی اشکالاتی که برخی از وصیت گرفته اند، نمود؛ و گفت: اکنون اشکالاتی که بعضی از متن وصیت گرفتند، را ذکر می‌کنم، تا بینیم که آیا جوابی در برابر نقد علمی دارند یا نه؟!

اشکال اول: رسول الله ﷺ به علی عليه السلام القابی دادند و فرمود: که این القاب برای کسی غیر از تو جایز نیست، و فرمود: (سماك الله تعالى في سمائه: علي المرتضى، وامير المؤمنين، والصدیق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك). (خداوند در آسمان، تو را با این نام‌ها نام گذاری نمود؛ علی مرتضی، و امیر مؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم (جدا کننده بزرگ)، مأمون و مهدی، و این نام‌ها برای احدی جز تو، صحیح نیست).

در حالی که در آخر وصیت، به فرزند امام محمد بن الحسن عسکرد عليه السلام نام مهدی را دادند و فرمود: (له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي، وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي...).

(که او سه اسم دارد، اسمی همانند اسم من و نام دیگرش مانند نام پدرم است و آن احمد و عبد الله است و اسم سوم او مهدی می‌باشد؛ و او اولین مؤمنان است).

پس چگونه ممکن است رسول الله ﷺ به امیر المؤمنین عليه السلام القابی بدهند و می‌فرمایند: این القاب برای تو است و برای غیر از شما جایز نیست و ایشان را مهدی نامید؛ سپس به فرزند محمد بن الحسن عليه السلام، نام مهدی را می‌دهد، آیا این تناقض نیست؟!

## پاسخ:

اول: فرزندانم ملاحظه کنید: برای رسول الله ﷺ دو نام است، نامی در آسمان و نامی بر زمین. عیسی بن مریم به بنی اسرائیل، همان طور که قرآن تعریف می‌کند، فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا  
بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٦﴾

(و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا،  
به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده می باشم، و  
بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است. هنگامی که او با معجزات  
و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکار!).

و روایت شده: برخی از یهودیان، از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: چرا محمد و احمد و بشیر و  
نذیر، نام گذاری شده اید؟

حضرت فرمود: (أَمَّا مُحَمَّدٌ فَإِنِّي فِي الْأَرْضِ مُحَمَّدٌ، وَأَمَّا أَحْمَدُ فَإِنِّي فِي السَّمَاءِ أَحْمَدُ مِنْهُ، وَأَمَّا  
الْبَشِيرُ فَأَبْشُرُ مِنَ أَطَاعِ اللَّهِ بِالْجَنَّةِ، وَأَمَّا النَّذِيرُ فَأَنْذِرُ مِنَ عَصَى اللَّهِ بِالنَّارِ...). (٤٧)

(نام محمد است، چرا که در زمین محمود (مورد مدح شده) هستم و اما در آسمان، احمد  
هستم، به خاطر این که حمد و ستایشم به خدا از همه بیشتر است؛ و اما بشارت دهنده،  
بشارت بهشت را به اطاعت کنندگان الهی می دهم و انذار دهنده، انذار جهنم را به عاصیان  
الهی می دهم).

رسول الله صلی الله علیه و آله در وصیت خویش، نام هایی در آسمان برای امیر المؤمنین علیه السلام دادند، و از  
جملهی آنها، مهدی است و فرمود: (خداوند در آسمان، تو را با این نامها نام گذاری نمود؛ ... و  
مهدی، و این نامها برای احدی جز تو صحیح نیست)؛ و هیچ اشکالی ندارد که این نام، برای  
فرزند امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام در زمین باشد؛ و از همین جا به سفاهت و نادانی  
کسی که می گوید در آن اشکال است، پی می برید.

دوم: به این که تمام این اسماء، برای کسی غیر از امیر المؤمنین علیه السلام جایز نیست، اما معنای  
این نیست که حتی یکی از آنها، نمی تواند لقب فرزندان ایشان علیه السلام باشد.

اشکال دوم: وصیت ذکر می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: (یا  
علی، انت وصی علی أهل بیتی حیهم ومیتهم، وعلی نسائی: فمن ثبتها لقتنی غداً، ومن طلقها

فأنا برئ منها، لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة، وانت خليفتي على أمي من بعدي).

(ای علی، تو وصی من بر اهل بیتم، زنده و مرده‌ی آنها هستی؛ و نیز بر زنانم وصی من خواهی بود؛ پس هر کدام را که در عقد ازدواج من، باقی گذاری فردای قیامت، مرا ملاقات می‌کند و هر کدام را که طلاق بدهی، من از او بیزارم، و مرا در عرصه‌ی قیامت نخواهد دید و من او را نیز نخواهم دید. و تو خلیفه و جانشین بعد از من، بر اُمتم هستی).

مقصود از این که امام علی علیه السلام، وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل بیت و زنان ایشان می‌باشد، تا آن جایی که امام علی علیه السلام را موکل به طلاق آنان می‌کند و هر کدام را که علی علیه السلام طلاق داد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در عرصه‌ی قیامت نخواهد دید و هر کدام را علی علیه السلام نگه داشت، روز قیامت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را خواهد دید، چیست؟ در حالی که زن بعد از وفات شوهرش، هر گاه عده (زمان لازم) مرگ شوهرش تمام شود، به ناچار در واقع از شوهرش جدا شده است، و این حق را دارد که بعد از اتمام عده طلاق، با دیگری ازدواج کند؛ پس معنی فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیر المؤمنین، چه خواهد بود؟

پاسخ:

برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قواعد و قوانین خاصی است، که مخصوص ایشان می‌باشند، از جمله این که: ایشان می‌توانند چند همسر داشته باشند و با بیشتر از چهار زن ازدواج کنند؛ و نیز قانون عدم ازدواج همسرانش بعد از وفات ایشان می‌باشد؛ و این حکمی که در وصیت ذکر شده، از جمله‌ی آن احکام می‌باشد و از طریق متن، به حقیقت آن، پی خواهیم برد.

بلکه می‌توانیم بگوییم، به این که این حکم از مختصات جانشین پیامبر و وصی ایشان است، کسی که از مؤمنان به خودشان سزاوارتر است، و برای او این حق را دارد که حتی زنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از وفات حضرت، طلاق دهد.

و هر کدام را که علی علیه السلام نگه داشت، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در روز قیامت خواهد دید و هر کدام را که علی علیه السلام طلاق داد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از او بیزار است و در روز قیامت هرگز او را نخواهد دید.

اشکال سوم: وصیت می‌گوید: هنگامی که وفات امام مهدی علیه السلام فرا رسد، امامت را به فرزندش تسلیم کند؛ از این متن، فهمیده می‌شود که تا زمانی که وفات امام مهدی علیه السلام نرسد، نمی‌تواند وصیت را به فرزندش تسلیم کند و نزد همگان ثابت است، که وصی، زمانی بجای

خود وصی قرار می دهد که وفاتش فرا رسیده باشد، در حالی که سید احمد الحسن علیه السلام در زمان حیات پدرش امام مهدی علیه السلام مدعی وصیت شده است؟  
پاسخ:

سید احمد الحسن علیه السلام بدلیل ذکر شدن نامش، در وصیت رسول الله، وصی و جانشین پدر خویش می باشند، و ایشان هستند که وصی پدرش می باشد، و این چیزی است که در آن هیچ اشکالی وجود ندارد، همان طور که ایشان فرستاده پدرش علیه السلام بسوی مردم، می باشد و با این صفت - به این که ایشان، فرستاده پدرش بسوی مردم است - خود یمانی، خواهد بود، همان طور که قبلاً بیان کردیم، و حرام بودن سرپیچی از ایشان، از خلال روایات ثابت شد، همان طور که روایات بر واجب بودن رفتن جهت یاریش، تأکید کرده اند، به خصوص روایاتی که بر خروج جوانی از اهل بیت مهدی علیه السلام از سوی مشرق دلالت می کنند؛ و از آن چه که قبلاً بیان کردیم، فهمیدیم که آن جوان، همان فرزند امام مهدی علیه السلام و شخص مذکور در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

و ایشان با وصیت به دلیل ورود نامش در آن احتجاج نمود؛ و همان طور که وصیت او را وصف کرده، اولین مؤمنین می باشد، یعنی اولین انصار پدرش علیه السلام می باشد و بر ایشان لازم است که حتماً باید در عصر ظهور مقدس حضور داشته باشد؛ و در گذشته به اتحاد الفاطمی چون یمانی و مهدی که اسم سوم فرزند امام محمد بن الحسن علیه السلام در وجود یک شخص، اشاره کردیم و آن شخص احمد می باشد.

علاوه بر آن همواره اوصیاء را می یابیم، که در زمان حیات پیامبر زمان خود حضور داشتند، و هارون علیه السلام وصی موسی علیه السلام آن هم در زمان حیات موسی علیه السلام بود.

و خداوند می فرماید: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (۴۸)

(و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!).



اطاعت از هارون، در غیاب موسی عليه السلام بر همگان واجب بود.  
و خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي﴾. (۴۹)

(و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته‌اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس، از من پیروی کنید، و فرمانم را اطاعت نمایید!).

همان طور که امام علی عليه السلام در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وصی ایشان بودند. کلینی روایت می کند: روزی ام اسلم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ام سلمه آمد، از ام سلمه سراغ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت، ام سلمه به او گفت: برای تهیه مخارج منزل بیرون رفتند و ساعتی دیگر باز می گردند؛ ام اسلم نزد ام سلمه منتظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ماند تا این که حضرت بازگشتند، ام اسلم گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادرم به فدایتان، من کتاب‌هایی خواندم و دانستم که هر پیامبری، وصی دارد، و برای حضرت موسی عليه السلام در حیاتش و بعد از وفاتش، وصی بوده است، و هم چنین عیسی عليه السلام؛ یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصی شما چه کسی است؟ حضرت به وی فرمود: ای ام اسلم، وصی من در زمان حیاتم و بعد از وفاتم یکی است؛ سپس فرمود: ای ام اسلم هر کس، این کار من را انجام دهد، ایشان وصی من هستند؛ سپس حضرت با دست خویش کلوخی برداشته و با انگشتان خود خُرد کرده و به حالت خمیر در آوردند و سپس بر آن خاتم خود را زدند و فرمود: هر کس این کار من را انجام دهد، ایشان وصی من، در زمان حیاتم و بعد از مرگم خواهد بود.

و از نزد ایشان خارج شدم و به نزد امیر المؤمنین عليه السلام آمدم و گفتم: پدر و مادرم به فدایتان، شما وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستید؟ حضرت فرمود: آری، ای ام اسلم. سپس، حضرت با دست خویش کلوخی برداشته و با انگشتان خود خُرد کرده و به حالت خمیر در آوردند و سپس بر آن خاتم خود را زدند... (۵۰).

و امام حسن عليه السلام در حیات پدر خویش، وصی ایشان بودند و امام زین العابدین عليه السلام در

زمان حیات پدرش، نیز وصی ایشان بودند، امروز نیز سید احمد الحسن علیه السلام وصی پدرش در زمان حیات ایشان علیه السلام هستند.

اشکال چهارم: در متن این وصیت نوعی اضطراب وجود دارد و آن هم این که، وصیت می‌گوید که فرزند امام مهدی علیه السلام سه نام دارد؛ اما برای ایشان چهار نام ذکر شده است؟ پاسخ:

فرزنداتم، واقعاً من به شگفت می‌آیم و شگفتیم از این گونه سخنان، پایانی ندارد! در حقیقت در روایت، هرگز چهار اسم ذکر نشده است؛ بلکه فقط سه نام مذکور است، واقعاً نمی‌دانم که صاحب این سوال چگونه آن را تراشیده است؟! به متن روایت، خوب بنگرید و توجه کنید:

حضرت فرمود: (ثم یكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة) فليسلمها إلى ابنة أول المقربين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين). (سپس بعد از آن‌ها، دوازده مهدی می‌باشد (و اگر وفاتش رسید) آن را به فرزندش اولین مقربین که سه نام دارد تسلیم نماید، اسمی همانند اسم من و نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن احمد و عبد الله است و اسم سوم او مهدی می‌باشد و او اولین مؤمنان است). فرزنداتم، ملاحظه کنید:

اسم اول: احمد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نام او، همنام من است و ایشان منظور از نامش را بیان کردند و فرمود: احمد و لفظ احمد، شرحی برای فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، که فرمود: همانند نام من.

اسم دوم: عبد الله، همان نامی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن فرمود (همانند نام پدرم) و لفظ عبد الله، شرحی برای فرموده اش: (همانند نام پدرم) می‌باشد. اسم سوم: مهدی، که وصیت به آن تصریح کرده و فرموده: (و نام سوم او مهدی می‌باشد).

فرزنداتم ملاحظه کردید؟ پس چگونه می‌توان گفت که وصیت، سه نام را می‌گوید، اما چهار نام را قید کرده است؟

این امر، فقط بر بی‌حواسی و عدم تعقل و تدبیر و سفاهت گوینده‌ی آن، دلالت می‌کند، به همین جهت می‌بینید که به واضح‌ترین امور ایراد می‌گیرد و آن را، اشکال به حساب می‌

آورد.

اشکال پنجم: در روایت صراحتی وجود ندارد که اعلام کند امام مهدی علیه السلام امر امامت و فرماندهی را، به طور عام به فرزندش تسلیم کند، اگر فرزندش اولین مهدیین باشد، در حالی که روایات وصف کرده‌اند که آنان قومی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند، همان طور که در این روایت آمده است:

ابی بصیر می‌گوید: (قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام: یا ابن رسول، إني سمعت من أبيك علیه السلام أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر إماماً. فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً ولم يقل اثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مولاتنا ومعرفة حقنا).<sup>(۵۱)</sup>

(به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول الله، از پدرتان شنیدم که فرمود: بعد از قائم، دوازده امام خواهند بود؟ حضرت فرمود: پدرم فرمود: دوازده مهدی و نفرمود: دوازده امام، اما آنان، قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به مودت و معرفت حق ما دعوت می‌کنند).

و معلوم می‌شود، که مقصود از فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله (آن را تسلیم کند)، تسلیم برخی از مسؤولیت‌های دینی، می‌باشد نه امامت و فرماندهی عامه مردم!!!  
پاسخ:

امری که امام مهدی علیه السلام به فرزند خویش تسلیم می‌کند، همان منصب امامت عامه و خلافت بر زمین می‌باشد و چیزی که بر این امر دلالت می‌کند، ترتیب آمدن کلمات و یکی بودن آنهاست، و آن وقتی که در خلال آمدن کلمات، واژه‌ی تسلیم امامت و خلافت از امامی به امام دیگر آمده است، و هم چنین تسلیم کردن امام مهدی علیه السلام آن امر، خواهد بود و هر آن چه که امام حسن عسکری علیه السلام به فرزند خویش، امام مهدی علیه السلام تسلیم کرده، حضرت نیز آن را به فرزند خویش تسلیم می‌کند، چرا که معنی و مفهوم تسلیم، در ابتدا تا انتهای وصیت یک امر می‌باشد و آن هم امر خلافت و امامت است.

و اما روایتی که از امام صادق علیه السلام ذکر شده و می‌گوید: مهدیین، قومی از شیعیان آنان علیهم السلام هستند؛ چه بسا بر این دلالت کند، که مقام مهدیین در درجه‌ای پایین‌تر از مقام ائمه علیهم السلام

قرار می‌گیرد، همان طور که معلوم است مقام و منزلت ائمه از مقام انبیاء، جز محمد صلی الله علیه و آله بالاتر و برتر است و هیچ کس به مقام والای رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌رسد. و یا این که امام صادق علیه السلام در کلام خویش از تقیه استفاده کردند، یا این که امام علیه السلام می‌خواستند کسی از این راز با خبر نشود و به خاطر فاش نشدن آن، چنین فرمود. و هرگز در مقام نفی امامت از مهدیین نیامده است، بلکه تأکید نمودند به این که پدر بزرگورش امام باقر علیه السلام چنین فرمود: (دوازده مهدی) و هرگز نفرمود (دوازده امام)؛ و از این کلام، نفی امامت از مهدیین، فهمیده نمی‌شود، و اثبات کلام امام باقر علیه السلام، چیزی جدا از نفی امامت از مهدیین می‌باشد، بخصوص ما می‌دانیم که ائمه علیهم السلام بر هفتاد وجه سخن می‌گویند و از هر وجهی، برای کلام خویش تعریفی دارند، همان طور که در مقدمه‌ی اول از قسمت اول، این گفتگو ذکر کردیم.

و مهدیین، همانند سایر حجج الهی، حجت می‌باشند؛ و منافاتی ندارد که مقام آن‌ها از مقام ائمه علیهم السلام کمتر باشد، همان طور که منافات ندارد، انبیاء حجت خدا هستند، اما مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله، از همه آن‌ها، بالاتر است.

و در تفسیر فرموده پروردگار، آمده است ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ﴾<sup>(۵۲)</sup> (به این که، حضرت ابراهیم علیه السلام از شیعه‌ی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ابی بصیر گوید: جابر جعفی، از ابا عبد الله علیه السلام در مورد تفسیر فرموده خداوند ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ﴾ سؤال نمودند: (إِنَّ اللَّهَ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَنظَرَ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ فَقَالَ: أَلِهِي مَا هَذَا النُّورُ؟ فَقَالَ لَهُ: هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي.

ورأى نوراً إلى جنبه فقال: ألهي وما هذا النور؟ فقليل له: هذا نور علي بن أبي طالب علیه السلام ناصر دینی. ورأى إلى جنبهم ثلاثة أنوار فقال: ألهي وما هذه الأنوار؟ فقليل له: هذا نور فاطمة فطمت محبيها من النار ونور ولديها الحسن والحسين علیهم السلام، فقال: ألهي وأرى أنواراً تسعة قد حفوا بهم؟ فقليل: يا إبراهيم، هؤلاء الأئمة من ولد علي وفاطمة.

فقال: ألهة أرى أنواراً قد أحدقوا بهم لا يحصى عددهم إلا أنت؟ فقليل: يا إبراهيم، هؤلاء شيعتهم شيعة علي علیه السلام.

فقال إبراهيم علیه السلام: ولم تعرف شيعته؟ قال: بصلاة الإحدى والخمسين، والجره بيسم الله

الرحمن الرحيم، والقنوت قبل الركوع، والتختم باليمين.

فعند ذلك قال إبراهيم: اللهم اجعلني من شيعة امير المؤمنين (عليه السلام). قال: فأخبر الله في كتابه فقال: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبَرَاهِيمَ﴾. (۵۳)

(حضرت علیؑ فرمود: هنگامی که خداوند ابراهیم را آفرید، پرده را از مقابل چشمان او برداشت و ایشان نگاهی کرد و نوری در اطراف عرش دید و فرمود: خداوند این نور چیست؟ به او گفته شد: این نور محمد ﷺ برگزیده‌ی من از میان خلقم می‌باشد.

و نوری در کنارش دید و گفت: خداوند این نور چیست؟ گفته شد: این نور علی بن ابی طالب علیؑ ناصر و یاور دینم است. سپس در جانب آنان علیؑ سه نور دید و فرمود: خداوند این انوار چیست؟ گفته شد: این نور فاطمه علیؑ است، که او محبانش را از آتش جدا می‌کند و نور فرزندانش حسن و حسین علیؑ است. و فرمود: خداوند، نه نور دیگر می‌بینم که آنها را احاطه کرده‌اند؟ گفته شد: ای ابراهیم، اینان ائمه علیؑ از فرزند علی و فاطمه علیؑ هستند.

فرمود: خداوند انواری می‌بینم، که گرد آنان آمده‌اند و تعدادشان را نمی‌دانم و تنها تو به تعداد آنان آگاهی؟ گفته شد: ای ابراهیم، اینان شیعیان‌شان هستند، شیعه‌ی امام علی علیؑ.

ابراهیم گفت: شیعه‌ی او با چه چیز شناخته می‌شوند؟ فرمود: با نماز پنجاه و یک رکعتی، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم و قنوت قبل از رکوع و خاتم (انگشت) در دست راست گذاشتن است.

و در آن هنگام ابراهیم گفت: خداوند مرا از شیعه‌ی امیر المؤمنین علیؑ قرار ده. پس خداوند در کتاب خویش به او فرمود: (و این که از شیعیانش حضرت ابراهیم می‌باشد)).

بلکه روایت شده، که امامین حسن و حسین علیؑ، از شیعه‌ی امام علی علیؑ هستند و آن پاسخ امام رضا علیؑ به کسانی که اذعان داشتند از شیعه‌ی علی علیؑ هستند و حضرت فرمود: (... ویحکم، إنما شیعته الحسن والحسين و أبوذر وسلمان والمقداد وعمار ومحمد بن أبي بكر الذين لم يخالفوا شيئاً من أوامره...). (۵۴)

(... وای بر شما، همانا شیعه‌ی ایشان، امام حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد

۵۳- تأویل الآيات: ص ۴۹۶، مستدرک الوسائل: ج ۴ ص ۱۸۷، الحدائق الناضرة: ج ۸ ص ۱۷۱.

۵۴- تفسیر البرهان: ج ۲۳ مج ۶ ص ۴۲۴.

و عمار و محمد بن ابی بکر هستند؛ کسانی که هرگز با امر ایشان، مخالفت نمی کردند).

و بر اساس این اعتبار، مهدیین علیهم السلام از شیعه‌ی ائمه علیهم السلام می باشند؛ و مقام مهدیین نیز از سایر انبیاء، جز رسول الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر است، که در مورد آن شرح داده شد. هم چنین روایات خلافت و امامت عام، را نیز به مهدیین بعد از امام مهدی علیه السلام اعطاء کرده‌اند؛ و آنان را ائمه و پاسداران [قوامون] ذکر کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام در یکی از دعاهاى مشهور خویش فرمود: (اللهم کن لولیک القائم بأمرک محمد بن الحسن المهدی علیه وعلی آباءه أفضل الصلاة والسلام فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً و ناصراً و مؤیداً حتى تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً و عرضاً و تجعله و ذریته من الأئمة الوارثین).<sup>(۵۵)</sup>

و در دعای امام مهدی علیه السلام در کیفیت درود و صلوات بر محمد و آل محمد، تا آنجا که به خود می رسند، می فرمایند: (... اللهم أعطه فی نفسه و ذریته و شیعتہ و رعیتہ و خاصته و عامته و عدوه و جمیع أهل الدنيا ما تقر به عینه و تسر به نفسه... إلى قوله علیه السلام: وصل علی و لیک و ولاة عهده و الأئمة من ولده، و مدّ فی أعمارهم، و زد فی آجالهم، و بلغهم أقصى آمالهم دنیا و آخره...)<sup>(۵۶)</sup>

(خداوندا، در مورد خودش و فرزندانش و پیروانش و زیر دستانش و نزدیک‌ترها و دورترهایش و دشمنانش و همه اهل جهان، آن چه که چشمش را روشن کند و دلش را شادمان گرداند به او عطاء کن... تا جایی که فرمود: و بر ولی خودت، و والیان عهد او، و پیشوایان از فرزندانش درود فرست، و عمر آنان را طولانی و بر مدت زندگی‌شان بیفزای و در دنیا و آخرت به آرزوهایشان برسان...).

و در دعای امام رضا علیه السلام برای امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت، آمده است: (اللهم أعطه فی نفسه و أهله و ولده و ذریته و أمته و جمیع رعیتہ ما تقر به عینه و تسر به نفسه و تجمع له ملک المملکات کلها... إلى أن یقول: اللهم صل علی ولاة عهده و الأئمة من بعده و بلغهم آمالهم و زد

۵۵- بحار الأنوار: ج ۹۴ ص ۳۴۹، مکیال المکارم: ج ۲ ص ۳۸.

۵۶- غیبت طوسی: ص ۱۸۶، جمال الأسبوع: ص ۳۰۱.

في آجالهم وأعز نصرهم... (۵۷)

(خداوندا، در مورد خودش و خانواده‌اش و فرزندش و فرزندانش و امتش و تمامی زیر دستانش، آن چه چشمش را روشن کند و دلش را شادمان گرداند، و برایش ملک تمامی مملکت‌ها را جمع کن... تا جایی که فرمود: خداوندا بر والیان عهدت و ائمه بعد از ایشان درود بفرست و آن‌ها را به آرزوهایشان برسان و عمرشان را طولانی و پیروزهایشان را عزت و شوکت بده...).

و چگونه ممکن است در این روایات، به مقام والای مهدین (علیه السلام) بر اساس روایات که آنان قومی از شیعیان ما هستند اقرار می‌کنیم، اما بعد از آن اوصاف ثابت آنان در روایات اهل البیت (علیهم السلام) را سلب می‌کنید؟!

اشکال ششم: احتمال تصحیف در کلمه‌ی ابنه (فرزندش).

شیخ حر عاملی در کلام خود می‌گوید: (... احتمال می‌رود لفظ ابنه تصحیف شده باشد و در اصل "ابیه" بوده و مقصود از آن امام حسن (علیه السلام) باشد، چرا که بسیاری از روایات از رجعت امام حسین (علیه السلام) در هنگام وفات امام مهدی (علیه السلام) سخن گفته‌اند که حضرت را غسل می‌دهند... (۵۸).

پاسخ:

اول: ادعای تصحیف، فقط یک احتمال است که ممکن نیست بر آن تکیه نمود، با وجود تصریح روایات به این که مهدین از نسل امام مهدی (علیه السلام) می‌باشند، و روایات عدم درست بودن آن احتمال را بر طرف نموده‌اند، و آن به تصریح‌شان به وجود فرزندی برای امام مهدی که در زمان غیبتش از وی اطلاع دارد و ایشان همان مولایی هستند، که مسئول امر ایشان است.

ابا عبد الله الصادق (علیه السلام) فرمود: (إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيَّتَيْنِ: أَحَدَاهُمَا تَطْوُلُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: قَتَلَ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ أَمْرُهُ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعَهُ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ). (۵۹)

۵۷- جمال الأسبوع: ص ۳۰۹، مصباح المتجهد: ص ۴۰۹، مفاتيح الجنان: ص ۶۱۸.

۵۸- الإيقاظ من الهجعة: ص ۳۷۰.

۵۹- غيبت طوسی: ص ۱۶۲.

(برای صاحب این امر، دو غیبت است: یکی به حدی طول می کشد که برخی می گویند: مرده و برخی می گویند: کشته شده و برخی می گویند: رفته است، تا آن جا که از اصحابش بر امرش عده کمی باقی می ماند و هیچ کس از فرزندان و غیره از موضع و جایگاه ایشان آگاهی ندارد، جز آن مولایی که امر ایشان را بر عهده می گیرد).

و شیخ نعمانی در غیبت خود، روایت کرده: (إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا تَطَوَّلَ حَتَّى يَقُولُ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: قُتِلَ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ: ذَهَبَ، فَلَا يَبْقَى عَلَيَّ أَمْرُهُ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ، لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعُهُ أَحَدٌ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِيَّ أَمْرَهُ). وَعَلَّقَ عَلَيْهِ النِّعْمَانِيُّ بِقَوْلِهِ: وَلَوْ لَمْ يَكُنْ يَرُومُ فِي الْغَيْبَةِ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ، لَكَانَ فِيهِ كِفَايَةٌ لِمَنْ تَأَمَّلَهُ. (۶۰)

(برای صاحب این امر، دو غیبت است: یکی به حدی طول می کشد، که برخی می گویند: مرده و برخی می گویند: کشته شده و برخی می گویند: رفته است؛ تا آن جا که از اصحابش بر امرش عده کمی باقی می ماند و هیچ ولی و غیره از موضع و جایگاه ایشان آگاهی ندارد، جز آن ولی که امر ایشان را بر عهده می گیرد).

و نعمانی در مورد آن، می گوید: و اگر در مورد غیبت ایشان، حدیثی روایت نشود، مگر این حدیث آن کفایت می کند، برای کسی که تأمل نماید.

امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: (... ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ صُلْبِ أَبِيهِ وَهُوَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ بِيدَنِهِ وَأَشَجَّعَهُمْ بِقَلْبِهِ مَا خَلَا صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ، فَيَقُولُ: يَا هَذَا مَا تَصْنَعُ، فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَتَجْفَلُ النَّاسَ إِجْفَالًا نَعَمَ أَفْبَعْدَ مَنْ رَسُولَ اللَّهِ أَمْ بِمَاذَا؟! فَيَقُولُ الْمَوْلَى الَّذِي وَلِيَ الْبَيْعَةَ: وَاللَّهِ لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لِأَضْرِبَنَّ الذِّبْيَ فِيهِ عَيْنَاكَ. فَيَقُولُ الْقَائِمُ: أَسْكُتْ يَا فَلَانُ، أَيُّ وَاللَّهِ إِنَّ مَعِيَ عَهْدَ مَنْ رَسُولَ اللَّهِ هَاتَ لِي الْعِيَةَ، فَيَأْتِيهِ فَيَقْرَأُ الْعَهْدَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَيَقُولُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَعْطَيْتَنِي رَأْسَكَ أَقْبَلُهُ، فَيَعْطِيهِ رَأْسَهُ فَيَقْبَلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ جَدَّدْنَا الْبَيْعَةَ، فَيَجْدُدُ لَهُمُ الْبَيْعَةَ... (۶۱).

(سپس مردی از صلب پدرش، بر او بر می خیزد که قوی ترین مردم در جسم و شجاع ترین آنان در قلب است؛ و آن غیر از صاحب امر است، و می گوید: شما چکار می کنید؟! به خدا

۶۰- غیبت نعمانی: ص ۱۷۶.

۶۱- بشارة الاسلام: ص ۲۲۷.



سوگند که دارید مردم را همانند چهارپایان به بند می کشید؛ آیا طبق عهد رسول الله ﷺ عمل می کنید یا به چیز دیگر؟! و مولایی که مسئول گرفتن امر بیعت را بر عهده گرفته، می گوید: به خدا سوگند، ساکت می شوی یا سرت را قطع کنم. و قائم می فرماید: فلانی آرام باش، آری به خدا سوگند، عهدی از رسول الله ﷺ دارم و صندوقچه را برام بیاورید، و آن را برایش می آورند و عهدی که از رسول الله ﷺ دارد، را می خواند، و آن فرد می گوید: فدایتان شوم، بگذارید سرتان را ببوسم؛ سپس پیشانی حضرت را می بوسد و سپس می گوید: فدایتان شوم، بگذارید تجدید بیعت کنیم؛ پس تجدید بیعت می کنند...).

ابی جعفر، محمد بن علی رضی الله عنه فرمود: (یکون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشعاب وأومی بیده إلى ناحية ذي طوى - حتى إذا كان قبل خروجه أتى المولى الذي كان معه حتى يلقي بعض أصحابه فيقول: كم انتم هاهنا؟ فيقولون: نحو من أربعين رجلاً. فيقول: كيف انتم ولو رأيتم صاحبكم؟ فيقولون: والله لو ناوى بنا الجبال لناويناها معه، ثم يأتيهم من القابلة ويقول: أشيروا إلى رؤسائكم أو خياركم عشرة فيشيرون إليهم فينطلق بهم حتى يلقوا صاحبهم ويعدهم الليلة التي تليها...)<sup>(۶۲)</sup>

(برای صاحب این امر، غیبتی در یکی از این دره ها است - حضرت با دست خویش به منطقه‌ی ذو طوی، اشاره کردند- تا آن که قبل از خروجش، خدمت کار [مولا] مخصوص او که پیوسته با اوست بیاید که با برخی اصحابش دیدار کند و می فرماید: شما چند نفر هستید؟ می گویند: حدود چهل نفر. می فرماید: اگر شما صاحب خود را ببینید، چه خواهید کرد؟ می گویند: به خدا سوگند اگر ما را دستور فرماید که کوه ها را از جا بر کنیم، در رکاب او خواهیم گند. سپس سال بعد، نزد آنان می آید و می فرماید: ده نفر از خودتان را انتخاب کنید. آنان نیز انتخاب می کنند، پس مولا به همراه آنان، بسوی صاحبشان می رود، تا این که صاحبشان را ببینند و او ایشان را وعده فردا شب می دهد...).

و شیخ مفید رحمته الله در ارشاد از امام رضا رضی الله عنه روایت می کند و می فرماید: (کأني برايات من مصر مقبلات خضر مصبغات حتى تأتي الشامات فتهدى إلى ابن صاحب الوصيات).<sup>(۶۳)</sup>

۶۲- غیبت نعمانی: ص ۱۸۷.

۶۳- الارشاد: ص ۲۵۰.

(گویا می‌بینیم که درفش‌های سبز، از مصر بسوی شامات حرکت می‌کنند و به فرزند صاحب وصایا هدایت می‌شوند).

با وجود تمام روایات، که بر فرزند امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کنند، احتمال تصحیف، که حر عاملی ذکر کرده، باطل می‌گردد.

دوم: بعد از این که احتمال تصحیف، وجود دارد و عبارت (فلیسلمها إلى ابیه) - به پدرش تسلیم کند-، به جای (فرزندش) -ابنه-، خواهد بود، در این جا، حر عاملی می‌گوید: به این که مقصود از پدرش، امام حسین علیه السلام می‌باشد، چرا که اوست که غسل و کفن فرزندش، مهدی علیه السلام را بر عهده می‌گیرد. و این اعتقاد او رحمه الله، به سبب روایتی است که شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود ذکر کرده است: محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از علی بن سلیمان بن رشید، از حسن بن علی خزاز، می‌گوید: (دخل علي بن أبي حمزة، علي أبي الحسن الرضا علیه السلام فقال له: انت إمام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك جعفر بن محمد علیه السلام، يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر علیه السلام، إنما قال جعفر علیه السلام: لا يكون الإمام إلا وله عقب، إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي علیه السلام، فإنه لا عقب له، فقال له: صدقت؛ جعلت فداك، هكذا سمعت جدك يقول).<sup>(۶۴)</sup>

(علی بن ابی حمزه، بر ابو الحسن الرضا علیه السلام وارد شد و عرض کرد: شما امام هستید؟ حضرت فرمود: آری. عرض کرد: از جدتان جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم، که فرمود: امامی نیست، مگر این که جانشینی (فرزند) داشته باشد. حضرت فرمود: ای شیخ، فراموش کردی یا خود را به فراموشی می‌زنی؟! جعفر علیه السلام این چنین نفرمود، بلکه فرمود: کسی امام نمی‌شود، مگر این که جانشینی (فرزند) داشته باشد، به جزء امامی که امام حسین علیه السلام بر وی خروج کند و او جانشینی (فرزندی) ندارد. علی بن ابن حمزه، عرض کرد: فدایتان شوم، شما درست فرمودید، به همین ترتیب از جد شما شنیدم).

و آن هنگامی که روایت، بیان می‌کند به این که امام حسین بن علی علیه السلام، بر ایشان خروج می‌کند، جانشینی (فرزند) ندارد، و آن هنگامی که مقصود از لفظ امام، در این روایت امام مهدی، محمد بن الحسن عسکری علیه السلام نمی‌باشد، بلکه او دوازدهمین مهدی از

ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام می‌باشد و این چنین می‌توان بین روایاتی که بر اثبات ذریه‌ی امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام دلالت می‌کند و بین روایتی که می‌گوید به این که امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج می‌کند، جانشینی ندارد؛ و بین روایات مهدیین، نوعی پیوستگی و هماهنگی ایجاد می‌شود.

در حقیقت، چیزی که در ذهن حر عاملی و غیره گنجانده شده این است که، بعد از وفات امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام، زمان رجعت آغاز می‌گردد، و لذا در مقابل روایات مهدیین یک دیدگاه منفی داشتند؛ کسانی که این روایات را رد کردند، کسانی که آن‌ها را به مسئله رجعت ربط دادند و از میان کسانی که آن‌ها را به امر رجعت تعبیر کردند، همان حر عاملی بود.

سپس بعد از این که حر عاملی، احتمال تصحیف کلمه (ابنه) را به (ایبه) — که مقصود از پدرش یعنی امام حسین علیه السلام — می‌دهد، در خطای دیگر می‌افتد و آن احتمال تصحیف، به سبب ذکر سه نام (احمد و عبد الله و مهدی) اشکال به حساب آید؛ هیچ کدام از این نام‌ها بر امام حسین علیه السلام قابل مطابقت نیستند، و حتی اگر از باب جدال، تصحیف را قبول کنیم، چیزی که حر عاملی خواسته است، بر این که روایات بر رجعت حمل می‌شوند، ثابت نمی‌شود. در این جا حر عاملی، سعی کرده آن چه که در آن گیر کرده را از خود دفع نماید و می‌گوید: (و بخاطر وجود آن سه اسم منافاتی وجود ندارد، به این که احتمال تعدد نام‌ها و القاب، برای هر یک از آن‌ها باشد، و اگر یکی از آن‌ها ظاهر شود و بقیه ظاهر نشوند و آن به خاطر احتمال قرار دادن نام‌ها، در آن زمان برای ایشان علیه السلام بوده و آن هم بر اساس حکمت اقتضای الهی باشد).<sup>(۶۵)</sup>

و این چنین توجیه دومی، را بر اساس احتمال بناء می‌سازد، و ایشان احتمال می‌دهد که این تعدد نام‌ها و القاب، برای هر امام از ائمه علیهم السلام می‌باشد، و در این جا احتمال می‌رود که این سه نام (احمد و عبد الله و مهدی) نام‌های امام حسین علیه السلام در رجعت می‌باشند، آن هم بر اساس وضع نام‌ها در زمان رجعت، به مقتضای حکمت و اقتضای الهی.

فرزنداتم، همان طور که می‌بینید: دو احتمال ذکر شده از سوی حر عاملی، غیر قابل قبول

است، اگر دلیلی استوار بر خلاف این احتمال وجود دارد، باید در مقابل دلیل قطعی و یقینی، سر تعظیم فرود آورد، نه در مقابل احتمالات و حدس‌های اجتهادی و شخصی! و اگر در فرضیه سازی و احتمال گشوده شود، بسته نمی‌شود، مگر این که دلیل ثابت آن‌ها را برداریم. و تا این جا، گفتگوی امشب خود را به پایان می‌رسانیم؛ و به امید خدا شب‌های دیگر، به بحث و گفتگوی خود، ادامه خواهیم داد.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم  
تسليماً كثيراً.



## قسمت چهارم :

### رد آنچه در مورد وصیت و اخبار مهدین، گفته شد :

بعد از این که موضوع برای فرزندان آشکار و واضح گشت، برای شناخت و بحث بیشتر در این مورد، بسیار مشتاق شدند؛ و واثق در حال مطالعه در کتاب خانه بود، که ناگهان، نگاهش به کتاب الصراط المستقیم افتاد، آن را برداشت و در فهرست آن نگاهی کرد، در فهرست یافت که صاحب کتاب الصراط المستقیم، بر وصیت رسول الله ﷺ و روایات مهدین صحبت کرده و بر آن‌ها اشکالات زیادی گرفته است، و کتاب را آورد، تا آن را به پدرش نشان دهد، و پدر آمد و با هم سلام علیک کردند.

واثق به پدرش گفت: پدر جان، کتاب الصراط المستقیم، را خواندم و دیدم که نویسنده در مورد روایت وصیت و مهدین صحبت کرده و اشکالاتی وارد کرده است!  
پدر: آری فرزندم، آفرین بر تو! من نیز با این اشکالاتی که ذکر کردی، مواجه شده بودم و ان شاء الله امشب به برخی از آن‌ها، پاسخ می دهم و بقیه را به شب‌های آینده، موکول می کنم و قبل از این که به این اشکالات پاسخ دهیم، عبارت او را به طور کامل وارد می کنیم، و واثق جان، آن چه را که گفته بخوان.

واثق: شیخ طوسی، در رجال خود ذکر کرده که امام علی علیه السلام در هنگام وفات رسول الله صلی الله علیه و آله، پیامبر وصیت خویش را بر ایشان املاء کرده و در برخی قسمت های آن آمده: (بعد از من دوازده امام خواهند بود و اولین آن‌ها شما هستی، سپس فرزندان خویش را بر می شمارد و به آنان امر شده که هر کدام امامت، را به فرزند خویش تسلیم کند، و فرمود: و بعد از آنان، دوازده مهدی هستند). گفتم: روایت دوازده بعد از دوازده، روایتی "شاذ" و مخالف روایات صحیح متواتر و مشهور است؛ به خاطر این که بعد از قائم علیه السلام دولتی نخواهد بود و بعد از رفتن ایشان دنیا تا چهل روز که در آن هرج و مرج می شود، پایان می یابد، و علامت آن خروج مردگان و قیام ساعت است، و آن به خاطر مدت زمان دیگر است و آن در گفته اش: و بعد از آن‌ها زمانی وجود ندارد، همان طور که خداوند متعال می فرماید: **(فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ)** و به خاطر این که آنان در زمان امام علیه السلام هستند و بعنوان نایبان حضرتش علیه السلام باشند، جایز است.

اگر بگویید: در روایت گفته شده: (پس هنگامی که وفاتش فرا رسد، منظور حضرت مهدی علیه السلام آن را (امامت)، به فرزندش تسلیم کند)، با این تأویل منافات دارد و آن دلیلی بر ماندن بعد از ایشان، وجود ندارد که وصیت کردن بر ایشان، موظف می‌شود، که اگر بمیرد به مرگ جاهلیت مرده باشد، و جایز می‌شود که بعد از ایشان، کسی باقی بماند و مردم را به امامتش دعوت نماید و آن در حصر دوازده امام، در وی و پدران‌ش ضرری وجود ندارد.

مرتضی می‌گوید: تکلیف بعد از وفات ایشان، از بین نمی‌رود؛ بلکه جایز می‌شود که آن در دوازده امام باقی بماند، بعد از آن ائمه‌ای به محافظت از دین و مصالح مسلمین آن، قیام کنند و این سخن ما را از نامیدن دوازده امامی خارج نمی‌سازد؛ زیرا بر ما تکلیف شده که امامت آن‌ها را یاد بگیریم، و این اساس اختلاف ما می‌باشد و ما آن را به طور شفاف بیان کردیم، و ما موافق آن نیستیم و ما به خاطر این نام (دوازده امامی)، از دیگر مخالفان آنان جدا شده ایم.

و من می‌گویم: این روایت یکی است، که موجب شک و گمان می‌شود و مس‌الهی امامت علمی است، و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متأخرین را با تمام نام‌هایشان، آشکار نکردند و با وجود نیازمندی که به آنان وجود دارد، صفاتشان را آشکار نساختند، و تأخیر بیان در این مورد، به خاطر نیاز آن لازم می‌شود، و هم چنین این مورد اضافه شاذه می‌باشد که مخالف شایعات گم شده نمی‌باشد.

اگر بگویید: هیچ تناقضی بین آن‌ها نیست، چرا که مفهوم و مضمون بیشتر روایات (بعد از من دوازده خلیفه) و (ائمه بعد از من، به تعداد نقبای بنی اسرائیل و غیره) می‌باشد. می‌گویم: اگر آن ممکن بود که در آن وقت، در ذکر دوازده امامی نوعی عبث و ایرادی لازم می‌شد، و به این که در بیشتر روایات، نه نفر از فرزندان امام حسین علیه السلام آمده که در قرار گرفتن مبتداً در خبر واجب می‌شود، و آن‌ها در تورات و اشعار قس و غیر آن ذکر نشده‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مشاهده آن‌ها، در شبی که به معراج خدای خود رفتند، خبر نمی‌دهد و چرا ایشان صلی الله علیه و آله و سلم، ائمه را دوازده نفر بر شمرد، و به امام حسن علیه السلام فرمود: زمین از آنان تهی نمی‌گردد و مقصود از ایشان زمان تکلیف است و اگر بعد از آنان ائمه بود، زمین از آنان خالی می‌گشت و شاید منظور را می‌توان بر فرزندان آنان حمل نمود که این امر جایز می‌باشد؛ و ضرری ندارد که به

وی احتیاج داشته باشد. (۶۶) این همه‌ی سخنان او بود.

پدر: خلاصه‌ی اشکالاتی که ذکر کرده، نه اشکال است و اکنون در مورد اشکالات او، یک به یک می‌پردازیم:

اشکال اول، می‌گوید: روایت دوازده بعد از دوازده، شاذه است.

نکته‌ی اول، (الشاذة): آن چه که علمای درایت، در مورد این کلمه گفتند، این است که آن، خبری است که ثقة آن را روایت می‌کند و مضمون آن با بسیاری از روایات روایان، مخالفت می‌کند و برای آن فقط یک سند وجود داشته باشد و آن در مقابل مشهور، قرار می‌گیرد. که صاحب فوائد الرجالیه، به این امر صراحت کرده و مقصود از شاذ، نزد اهل درایت، خبری است که ثقة آن را روایت کرده، اما مضمون آن با بسیاری از روایات روایان، مخالفت می‌کند و در مقابل مشهور، قرار می‌گیرد. و الشاذ، در نزد برخی بطور مطلق، مقبول نیست، اما نزد برخی دیگر، مقبول است و برخی که راه میانه را در پیش گرفتند، به این که مخالفت آن، اگر چه محافظ و دقیق‌تر و درست‌تر از قبول نکردن آن است، و اگر برعکس شود، رد نمی‌شود؛ زیرا در همه آن صفتی رایج و مورد قبول وجود دارد که در آن وقت، با هم متعارض می‌شوند. (۶۷)

و سید حسن صدر، به نقل از شیخ انصاری در تعریف (الشاذ) می‌گوید: شیخ ما، علامه مرتضی انصاری می‌گوید: مقصود از الشاذ، امری است که فقط اندکی افراد، آن را می‌دانند. (۶۸)

پدر: افراد در تعریف (الشاذ)، بر دو سخن اختلاف کردند.

اول: آن چه در فوائد الرجالیه، آمده به این که شاذ، همان (که راوی ثقة، آن را روایت می‌کند، اما مضمون آن با بیشتر روایان، مخالف است و آن مقابل مشهور قرار می‌گیرد).

دوم: آن چه که از شیخ انصاری، در این مورد آمده، که ایشان گفته‌اند: امری است که فقط اندکی، آن را می‌دانند.

و بر این اساس، این اختلاف اموری ساخته می‌شود، و ممکن است، خبری که یک فرد آن

۶۶- الصراط المستقیم: علی بن یونس عاملی: ج ۲ ص ۱۵۲.

۶۷- الفوائد الرجالیة: ص ۳۴، دراسة في علم الدراية: ص ۴۵.

۶۸- نهاية الدراية: ص ۲۲۰.

را شاذ وصف کند، اما در نزد دیگری شاذ نباشد؛ و در آخر چیزی که مرتب می‌شود، نیز مختلف خواهد بود، و کسی که آن را شاذ نمی‌داند، به آن عمل می‌کند و دیگری که آن را شاذ می‌داند، به آن اعتناء نمی‌کند.

و از همین جا در حقیقت شاذ، که ماهیت آن چیست، اختلاف واقع شد. و قطعاً برای یکی از آنها، تعریفی وجود دارد، و این که روایت وصیت و مهدیین، از روایات شاذ نیستند، زیرا که تعریف اول و دوم از شاذ بر آن منطبق نیستند. اما تعریف اول، در آن نوعی تعارض بکار رفته، یعنی خبری نمی‌تواند شاذ باشد، مگر این که با اخبار دیگر تعارض داشته باشد؛ در حالی که روایت وصیت و مهدیین، با اخبار دیگر هیچ تعارضی ندارد؛ همان طور که بیان آن خواهد آمد؛ و به همین خاطر، سید حسن صدر می‌گوید: اگر ثقه بدون مخالفت، روایت کند نمی‌تواند شاذ باشد، بلکه می‌تواند منحصر به فرد باشد. (۶۹)

و اما تعریف دومی که شیخ انصاری، آن را ذکر کرده است، نیز هیچ اشکالی بر روایت وصیت و مهدیین وارد نمی‌کند، هنگامی که در مهمترین کتب شیعه، روایت شده و افراد زیادی مانند شیخ مفید و مرتضی و طبرسی و حُر عاملی و غیر آنها، آن را مورد بررسی قرار داده‌اند و در مورد آن گفته نمی‌شود، که کسی آن را نمی‌داند جزء معدود افرادی، که بر این اساس، از تعریف دوم از شاذ خارج می‌شود.

و بر این اساس اگر روایت وصیت و روایات مهدیین به شدوذ وصف شوند، نه تنها وصفی خالی و عاری از هر گونه دلیل می‌باشد، بلکه بر آن اصطلاح مفرد منطبق می‌شود، و آن همان طور که مُلا حبیب الله شریف کاشانی، در منظومه‌اش در درایه خود گفت:

و هر آن چه که یک شخص روایت می‌کند و به اصطلاح آن، اسم آن مفرد است. (۷۰)  
و چیزی که منحصر به فرد باشد، بر اساس قواعد قوم، آیا قبول و پذیرفته می‌گردد یا خیر؟!  
شیخ مهدی کجوری می‌گوید: مقصود از مفرد، چیزی است که با آن، راوی از تمام راویان مفرد می‌شود، همان طور که اهل سرزمین معین مانند مکه و یا بصره، از اهل دیگر

۶۹- نهاية الدراية: ص ۲۲۰.

۷۰- الدرّة الفاخرة: ص ۳۵۷.



سرزمین ها منفرد می شوند. و به خاطر آن حدیث از جهت خود ضعیف نمی شود، بلکه از جهت بیان موارد ضعف، همان طور که اگر با شذوذ همراه شود که آن وقت رد می شود. (۷۱)

پس منفرد رد نمی شود، مگر این که با شاذ همراه شود، و شاذ نمی تواند شاذ باشد، مگر این که برای آن تعارضی باشد.

و در گذشته ذکر کردیم که روایات وصیت و مهدیین، با دیگر روایات هیچ تعارض و تناقضی ندارند، پس نمی توانند شاذ باشند.

نکته‌ی دوم: همان طور که در فوائد رجالیه بیان شد، در مورد شاذ، سه گفته وجود دارد:

اول: بطور مطلق رد می شود.

دوم: بطور مطلق قبول می گردد.

سوم: در حالتی بین رد و قبول قرار می گیرد.

۱- به این که روایان حدیث مخالف آن باشند، هر چند آنان افراد امانت دار و درست کار و

عادل باشند و رد می شود.

۲- امر منعکس شود، به این که روایان شاذ، افراد امانت دار و درست کار و عادل باشند،

که در موقع متعارض هم می شوند.

پدر: بر اساس آن چه گفته شد، به این که در مورد شاذ سه گفته وجود دارد، و اگر به

طور جدلی تسلیم شویم به این که روایت وصیت و روایات مهدیین شاذ باشند، و آن وقت به

خاطر آن رد نمی شوند، مگر بر اساس یک گفته که آن را ذکر کردیم، و نه بر همه گفته‌ها، لذا

در مسأله قبول شاذ و عدم آن یک مسأله اختلافی وجود دارد، و چگونه روایات اهل بیت (علیهم السلام)

طبق قواعدی که در آن اختلاف هست، رد می شوند؟

نکته‌ی سوم: آنان به روایت سمی اعتماد کردند، با توجه به این که فقط شیخ صدوق (ره)

به آن منفرد شده و دیگران نیز از ایشان نقل کرده‌اند، و آنان بر اساس توقیع سمی که کسی

محکم آن را نمی داند جز اهلش، به ریختن خون‌های پاک فتوا دادند، در حالی که این توقیع از

فقر (ارسال و یا مجهولیت راوی) رنج می برد، و چرا آنان به چیزی که شیخ طوسی (ره) منفرد

شده، با وجود وثاقت سندش علاوه بر قرائنی که بر صحتش می‌افزاید، به سخنان او عمل نمی‌کنند؟!

نکته‌ی چهارم: این که فقهاء به مقبول عمل کردند، همان چیزی که عمل به مضمون آن مشهور شده، چه روایت کننده آن موثق یا غیره باشد، همانند قبول بودن عمر بن حنظله در حکم بین دو شاکی - با وجودی که سند آن افراد موثق نیستند - آن را مورد قبول و پذیرش قرار داده و به مضمون آن عمل کردند، بلکه آن را از اصلی‌ترین دلایل فقه قرار دادند و آن را، روایت قابل قبول نامیدند، پس چرا این همه روایاتی که مهدیین را ذکر می‌کنند و روایاتی که وجود ذریه‌ای برای امام مهدی علیه السلام را ثابت می‌کنند و روایات قوام بعد از امام مهدی علیه السلام را با وجود مصادر معتبر رد می‌کنند؟!

نکته‌ی پنجم: روایت وصیت با قرائن بسیاری همراه است، که همه گویای صحت آن می‌باشند و آن را از این گونه تقسیمات مبراء می‌سازند، و از روایات شاذ و منفرد نخواهد بود، چرا که شاذ و منفرد هر دو عاری از هر گونه قرائن که موجب صحیح بودن آن باشد، می‌باشند؛ در حالی که روایت وصیت با قرائن بسیاری که موجب صحیح بودن آن باشد، همراه است و آن را از تقسیم خیر واحد خارج می‌کنند، و شیخ حر عاملی می‌گوید: آنان اتفاق نظر یافتند که مورد تقسیم - یعنی تقسیم خیر به ضعیف و صحیح و موثق و حسن - همان تک خیر بودن که خالی از قرائن باشد، و گفته‌ام که: اخبار کتب ما معروف و با قرائن بسیاری همراه است، که برخی از اصحاب اصطلاح جدید در بعضی جاها آن را نقل کرده‌اند، و به آن اعتراف کردند. و ضعف تقسیم ذکر شده و عدم وجود موضوع آن در کتب قابل اعتماد آشکار شده است. و صاحب کتاب (المنتقى) ذکر کرده به این که: بیشتر انواع حدیث مذکور در درایة الحدیث، بین متأخرین از استخراجات عامه، بعد از وقوع معانی آنها در احادیث‌شان، که بیشتر آنها در احادیث ما وجود ندارد. و اگر تأمل کنید وجود تقسیم از این قبیل موارد را می‌یافتید. (۷۲)

و اکنون برخی از این قرائن، را نقل می‌کنم و این قرائن بر دو قسمت هستند:  
قسمت اول: آن چه بر اصل وجود وصیت تأکید می‌کند؛ و در این قسمت تعدادی از قرائن

قرار می گیرند.

قرینه‌ی اول: موافقت آن با قرآن کریم.

متن و نص قرآنی بر وجوب وصیت، تأکید می کند و می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾. (۷۳)

(بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، بطور شایسته وصیت کند؛ این حقی است بر پرهیزکاران) و وجود و حضور شاهدان، لازمه‌ی آن است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ﴾. (۷۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما و یا از غیر خود، دو نفر عادل را به شهادت بطلبید).

علاوه بر آن، قرآن کریم عدم وصیت را از نشانه‌های عذاب، عنوان فرموده و می فرماید: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ \* فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾. (۷۵)

(جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرا گیرد، در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند\* (چنان غافل گیر می شوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند یا به سوی خانواده خود بازگردند).

و لذا انس بن مالک، روایت می کند: (کنا عند رسول الله فجاءه رجل فقال: يا رسول الله، مات فلان، قال: أليس كان معنا أنفا؟ قالوا: بلى، قال: سبحان الله كأنها أخذته على غضب، المحروم من حرم وصيته). (۷۶) نزد رسول الله ﷺ بودیم که مردی آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ فلانی وفات یافت؛ حضرت فرمود: آیا همان کسی نیست که ساعتی قبل نزد ما بود؟ گفتند: آری. فرمود: سبحان الله! گویی ایشان به طور غضب و خشم خدا، جانش گرفته شد و

۷۳- البقرة: ۱۸۰.

۷۴- المائدة: ۱۰۶.

۷۵- یس: ۴۹-۵۰.

۷۶- مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۲۰۹، مسند ابی یعلی: ج ۷ ص ۱۵۲.

از وصیت کردن مرحوم ماند).

و گفته نمی‌شود: وصیت در این جا، فقط به ارث اختصاص داده شده، بلکه لفظ وصیت مطلق است و بیان نشده که به اموری خاصی مانند مسائل ارثی مختص شده باشد.

قرینه‌ی دوم: موافقت آن با روایاتی که بر ذکر وصیت امر می‌کنند.

روایاتی که بیانگر این حقیقت هستند بسیارند که برخی را برایتان نقل خواهم کرد.

ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند، که حضرت فرمود: (ترك الوصية عار في الدنيا، ونار و شنار في الآخرة).<sup>(۷۷)</sup>

(ترک وصیت، ننگی در دنیا و آتشی در آخرت است).

و نیز شیخ طوسی در کتاب نهایت، از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که حضرت فرمود: (من مات بغير وصية، مات ميتة جاهلية).<sup>(۷۸)</sup>

(هرکس بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است).

و نیز فرمود: (ما ينبغي لامرئ مسلم أن يبيت ليلة، إلا و وصيته تحت رأسه).<sup>(۷۹)</sup>

(بر مسلمان شایسته نیست یک شب را به صبح برساند، در حالی که وصیتی زیر سر او نباشد).

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: (من لم يحسن وصيته عند الموت، كان نقصاً في مروته و عقله).<sup>(۸۰)</sup>

۷۷- مجمع الزوائد: ج ۴ ص ۲۰۹، المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۳۱۹.

۷۸- النهاية: ص ۶۰۴، وسائل الشيعة چاپ آل البيت: ج ۱۹ ص ۲۵۹.

۷۹- وسائل الشيعة چاپ آل البيت: ج ۱۹ ص ۲۵۹.

۸۰- النهاية: شیخ طوسی: ص ۶۰۵. و کلینی بر آن نحوه وصیت کردن را اضافه می‌کند، که ما برای کامل نمودن فایده آن را ذکر می‌کنیم. وی می‌گوید: حدثنا علي بن إبراهيم، عن علي بن إسحاق، عن الحسن بن حازم الكلبي ابن أخت هشام بن سالم، عن سليمان بن جعفر، عن أبي عبد الله علیه السلام فرمود: که رسول الله فرمود: (من لم يحسن وصيته عند الموت كان نقصاً في مروته و عقله، گفته شد: یا رسول الله، فرد مرده چگونه وصیت می‌کند، فرمود: إذا حضرته وفاته واجتمع الناس إليه قال: اللهم فاطر السماوات والأرض، عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم اللهم إني أعهد إليك في دار الدنيا أنني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك، وأن محمداً عبدك ورسولك، وأن الجنة حق، وأن النار حق، وأن البعث حق، وأن الحساب حق، والقدر والميزان حق، وأن الدين كما وصفت، وأن الإسلام كما شرعت وأن القول كما حدثت، وأن القرآن كما أنزلت، وأنت أنت الله الحق المبين، جزى الله محمداً صلی الله علیه و آله خير الجزاء، وحيا الله محمداً وآل

(هر کس در هنگام وفات، وصیت خود را مهیاء نکند؛ در عقل و مروت او نقص است).

بعد از این که سخنان حضرت محمد ﷺ را شنیدیم، چگونه می‌توان گفت که حضرت وصیتی نکردند؟! (۸۱)

قرینه‌ی سوم: بسیاری از روایات، بر وجود وصیت دلالت می‌کنند:

روایت اول: سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: (یا طلحة، إنَّ كل آية أنزلها الله في كتابه على محمد عندي باملاء رسول الله و خطي بيدي، وتأويل كل آية أنزلها الله على محمد وكل حلال أو حرام أو حد أو حكم أو أي شيء تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة عندي مكتوب باملاء رسول الله وخط يدي حتى أُرش الخدش. قال طلحة: كل شيء من صغير أو كبير أو خاص أو عام، كان أو يكون إلى يوم القيامة فهو مكتوب عندك؟ قال: نعم، وسوى ذلك أن رسول الله أسر إلي في مرضه مفتاح ألف باب من العلم يفتح كل باب ألف باب. ولو أن الأمة منذ قبض الله نبيه اتبعوني وأطاعوني لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم رغداً إلى يوم القيامة. ما كتب في الكتف باملاء رسول الله ﷺ.

یا طلحة، أَلست قد شهدت رسول الله حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تفضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: (إنَّ نبي الله يهجر) فغضب رسول الله ثم تركها؟ قال: بلى، قد شهدت ذلك. قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني بذلك رسول الله و بالذي أراد أن يكتب فيها وأن يشهد عليها العامة. فأخبره جبرائيل: (إنَّ الله وَكَّلَ قَد علم من الأمة الإختلاف والفرقة)، ثم دعا بصحيفة فأملى علي ما أراد أن يكتب في الكتف وأشهد على ذلك ثلاثة رهط: سلمان وأبازر والمقداد، وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة. فسماني أولهم ثم

محمد بالسلام، اللهم يا عدتي عند كربتي ويا صاحبي عند شدتي، ويا ولي نعمتي، إلهي وإله آبائي لا تكلفني إلى نفسي طرفة عين أبداً فإنك إن تكلفني إلى نفسي طرفة عين أقرب من الشر وأبعد من الخير، فأنس في القبر وحشتي اجعل لي عهداً يوم ألقاك منشوراً. ثم يوصي بحاجته وتصديق هذه الوصية في القرآن في السورة التي يذكر فيها مريم في قوله عز وجل: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾، فهذا عهد الميت، والوصية حق على كل مسلم أن يحفظ هذه الوصية ويعلمها). و امير المؤمنين علیه السلام فرمود: (علمنيها رسول الله وقال رسول الله ﷺ: علمنيها جبرئيل علیه السلام). الكافي: ج ۷ ص ۲.

۸۱- حر عاملی بعد از نقل روایاتی که ضرورت وصیت کردن را روشن می‌کند، می‌گوید: می‌گویم: و آن چه که بر آن دلالت می‌کند خواهد آمد، و احادیث وارد شه به این که رسول الله ﷺ وصیت کردند و هم چنین ائمه علیهم السلام وصیت کردند زیاد است، که از طریق عامه و خاصه متواتر است). وسائل الشيعة چاپ آل البيت: ج ۱۹ ص ۲۵۹.

ابنی هذا - وأدنی بیده إلى الحسن - ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابنی هذا - یعنی آل الحسین - . كذلك كان یا أباذر وانت یا مقداد؟ فقاموا و قالوا: نشهد بذلك على رسول الله ﷺ .  
 فقال طلحة: والله لقد سمعت من رسول الله يقول لأبي ذر: (ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر ولا أبر عند الله)، وانا أشهد أهما لم يشهدا إلا على حق، ولانت أصدق وآثر عندي منهما).<sup>(۸۲)</sup>

(ای طلحه هر آیه‌ای که خداوند در کتاب خود، بر محمد ﷺ نازل کرده، نزد من است و رسول الله ﷺ بر من املاء کرده و من با دست خود، آن را نگاشتم و تأویل و تفسیر هر آیه‌ای که خداوند بر محمد ﷺ نازل کرده و تمام حلال و حرام‌ها یا حدود و احکام و یا هر چیز دیگر (حتی به اندازه‌ی ترک) که امت تا روز قیامت، به آن محتاج خواهد شد، همه نزد من هستند که رسول الله ﷺ بر من املاء کرده و من با دست آنها را نگاشتم. طلحه گفت: همه چیز از کوچک و بزرگ گرفته تا خاص و عام و هر آن چه هست و نیست، همه نزد تو نگاشته شده است؟ فرمود: آری! علاوه بر آن رسول الله ﷺ در هنگام بیماری خود، به من کلیدی دادند که از هر هزار درب علم، هزار درب دیگر برویم گشوده شد؛ و اگر امت بعد از وفات پیامبرش، از من تبعیت و اطاعت می‌کرد، از زیر پا و بالای سر خود، بصورت مداوم تا روز قیامت می‌خوردند، در آن کتف (صحیفه) با املاي رسول الله ﷺ نگاشتم؛ ای طلحه آیا تو نبودی، آن هنگام که رسول الله ﷺ طلب صحیفه کردند، تا در آن وصیتی بنویسند که امت بعد از ایشان، هرگز گمراه نشده و با هم اختلاف پیدا نکنند، اما صاحب تو (عمر) گفت: پیامبر هذیان می‌گوید؛ پس رسول الله ﷺ خشمگین شدند و از نوشتن آن صرف نظر کردند؟ طلحه گفت: آری، شهادت می‌دهم چنین بود. سپس حضرت فرمود: آن هنگام که شما خارج شدید، رسول الله ﷺ به آن چه که می‌خواستند در وصیت در حضور شما بنویسند و عامه بر آن شهادت دهد، مرا با خبر کردند و جبرئیل به ایشان خبر داده که (خداوند از اختلاف و تفرقه امت آگاه است) سپس رسول الله ﷺ طلب صحیفه و دوات کردند و آن چه را می‌خواستند، بر من املاء کرده و من نوشتم و سه تن از جوانمردان، بر این وصیت

۸۲- کتاب سلیم بن قیس بتحقیق محمد باقر الأنصاري: ص ۲۱۱، غیبت نعمانی: ص ۸۴، احتجاج: ج ۱ ص ۲۲۴، بحار الأنوار: ج ۳۱ ص ۴۲۵، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۷۷، مکاتیب رسول: ج ۲ ص ۱۷۳.

شهادت دادند: سلمان فارسی، مقداد و ابوذر. و رسول الله ﷺ نام ائمه‌ای که اطاعت از آنان بر همگان تا روز قیامت واجب است را ذکر کردند و مرا [علیؑ] نخستین آنان خواند، و سپس این فرزندانم - حضرت به امام حسنؑ اشاره کردند-، سپس این فرزندانم حسین و بعد از او نه تن از فرزندان او می باشند. آیا همین طور است ای ابوذر و تو ای مقداد؟ آنان برخاستند و گفتند: آری، ما بر این امر رسول الله ﷺ شهادت می دهیم.

در این جا، طلحه گفت: به خدا سوگند از رسول الله ﷺ شنیدم که به ابوذر فرمود: (زمین هرگز زبان آوری بر پشت خود حمل نکرده و آسمانها هرگز بر او سایه نیفکنده، که راستگوتر و نیکوکارتر از ابی ذر باشد) و من نیز شهادت می دهم که آنان دو جز به حق، شهادت نمی دهند و تو نزد من، از همه‌ی آنان راستگوتر و نیکوکارتر از آن دو هستی).

روایت دوم: سلیم بن قیس هلالی، از ابن عباس در حدیثی نقل می کند، که روزی بر امیر المؤمنینؑ در ذی قار وارد شدم و حضرت صحیفه‌ای را خارج ساختند و فرمود: (یا ابن عباس، هذه صحيفة أملاها علي رسول الله وخطي بيدي قال: فأخرج إلي الصحيفة، فقلت: يا امير المؤمنين، أقرأها؟ وإذا فيها كل شيء منذ قبض رسول الله إلى قتل الحسينؑ و من يقتله و من ينصره و من يستشهد معه، و كان فيما قرأه كيف يصنع به و كيف تستشهد فاطمة و كيف يستشهد الحسين و كيف تغدر به الأمة، ثم أدرج الصحيفة و قد بقي ما يكون إلى يوم القيامة و كان فيما قرأ منها أمر أبي بكر و عمر و عثمان، و كم يملك كل إنسان منهم، و كيف بويع علي و وقعة الجمل و مسيرة عائشة و طلحة و الزبير... إلى أن قال: فلما أدرج الصحيفة قلت: يا امير المؤمنين، لو كنت قرأت علي بقية الصحيفة قال: لا، ولكني محدثك ما يمنعني منها، ما يلقي أهل بيتك و ولدك من أمر فضيع من قتلهم لنا و عداوتهم و سوء ملكهم و شؤم قدرهم فأكره أن تسمعه فتغتم و يحزنك... إلى أن قال ابن عباس: لأن يكون نسخني ذلك الكتاب أحب إلي مما طلعت عليه الشمس). (۸۳)

(ای ابن عباس، این صحیفه‌ای است که رسول الله ﷺ بر من املاء کرده و من آن را با دست خود نوشتم. روای گوید: حضرت صحیفه را برایم بیرون آورد، و گفتم: یا امیر المؤمنین آن را بخوانید؟ که معلوم شد، در آن همه چیز بود، از زمان وفات پیامبر ﷺ تا شهادت امام

حسین علیه السلام که چه کسی وی را به شهادت می‌رساند، کسانی که ایشان را یاری و با وی شهید می‌شوند و در آن آمده است که چگونه با وی برخورد می‌شود و حضرت فاطمه علیها السلام چگونه به شهادت می‌رسد؛ و نیز چگونگی شهادت امام حسین علیه السلام که چگونه امت به ایشان ظلم و ستم می‌کند، سپس حضرت صحیفه را جمع کردند و آن چه که تا روز قیامت بود، باقی ماند در خلال آن امر ابو بکر و عمر و عثمان، نیز که هر کدام چند سال حکومت می‌کنند و چگونه با علی بیعت می‌کنند و واقعه‌ی جنگ جمل و نیز کاری که عائشه و طلحه و زبیر می‌کنند... نیز بوده است؛ تا آن جا که می‌گوید: و هنگامی که حضرت صحیفه را جمع کردند، گفتیم: ای امیر المؤمنین؛ آیا امکان دارد بقیه‌ی صحیفه را نیز بخوانید؟ حضرت فرمود: خیر، اما آن قسمتی که مانعی در مورد آن وجود ندارد، برایت خواهم گفت و آن چه که اهل بیت و فرزندان از امر فجایع از قتل ما و دشمنی آنان و حکومت نحس و قدرت شوم آنها است، خواهم گفت که اکراه دارم که باعث نارحتی و دلتنگی شما شود... تا آن جا که بن عباس می‌گوید: اگر می‌توانستم آن چه داخل آن صحیفه بود، را نسخه برداری کنم برایم از آن چه خورشید بر آن تابیده است، دوست داشتنی‌تر بود).

روایت سوم: سلیم بن قیس می‌گوید: (سمعت سلمان یقول: سمعت علی علیه السلام بعد ما قال ذلك الرجل (عمر) ما قال و غضب رسول الله و دفع الكتف: ألا نسأل رسول الله عن الذي كان أراد أن يكتبه في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان، فسكت حتى إذا قام من في البيت وبقي علي وفاطمة والحسن والحسين وذهبنا نقوم وصاحي أبوذر والمقداد قال لنا علي علیه السلام: اجلسوا. فأراد أن يسأل رسول الله ونحن نسمع فابتدأه رسول الله فقال: يا أخي، أما سمعت ما قال عدو الله، أتاني جبرئيل علیه السلام قبل فأخبرني أنه سامري هذه الأمة وان صاحبه عجلها وان الله قد قضى الفرقة والاختلاف على أمي من بعدي فأمرني أن اكتب ذلك الكتاب الذي أردت أن أكتبه في الكتف لك وأشهد هؤلاء الثلاثة عليه أدع لي بصحيفة. فأتى بها فأملى عليه أسماء الأئمة الهداة من بعده رجلاً رجلاً وعلي علیه السلام يخط بيده وقال رسول الله: إني أشهدكم أن أخي ووزيری ووارثي وخليفتي على أمي علي بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم من بعدهم تسعة من ولد الحسين...).

(۸۴)



(از سلمان شنیدم که می گفت: از امام علی علیه السلام بعد از سخنان آن مرد و ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و آله و دفع کتف، شنیدم که فرمود: آیا نمی خواهید در مورد آن چه که رسول الله صلی الله علیه و آله خواهان نوشتن آن بود، تا امت بعد از ایشان هرگز تا روز قیامت گمراه نشوند، از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیم؟ و حضرت خاموش شدند تا این که همه از آن جا برخاستند و در خانه غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی باقی نماند و من و دوستانم مقداد و ابوذر می خواستیم برخیزیم، اما امام علی علیه السلام به ما فرمود: بنشینید، و خواستند از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسند و ما بشنویم و ابتدا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر، آیا آن چه که دشمن خدا گفت، را شنیدید، مدتی قبل جبرئیل به نزد آمد و گفت که او سامری این امت است و دوست وی گوساله آن و خداوند تفرقه و اختلاف را بعد از من بر امتم، حکم کرده است و به من امر فرمود که آن کتاب را بنویسم و چیزی می خواهم در کتف برای تو بنویسم و این سه نفر، بر آن شهادت دهند، پس صحیفه را برایم بیاور. و حضرت صحیفه را آورد و نامهای ائمه ی هدایت، بعد از خویش را یکی پس از دیگر، ذکر فرمود و علی علیه السلام آن ها را با دست خود، می نوشتند و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: و من شما را گواه می گیرم که برادر، وزیر، وارث و خلیفه ی من بر امتم علی بن ابی طالب علیه السلام و سپس حسن و حسین علیهم السلام و نه تن از فرزندان حسین علیه السلام هستند...).

روایت چهارم: شیخ کلینی در کافی، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند، که فرمود: (قلت لأبي عبد الله علیه السلام : أليس كان أمير المؤمنين كاتب الوصية ورسول الله المملي عليه وجبرئيل والملائكة المقربون علیهم السلام؟

قال: فأطرق طويلاً، ثم قال: يا أبا الحسن، قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله الأمر نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً، نزل بها جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة فقال جبرائيل: يا محمد، مرُ بإخراج من عندك إلا وصيك ليقبضها منّا وتشهدنا بدفعك إياها إليه ضامناً لها - يعني عليّ علیه السلام - وفاطمة فيما بين الستر والباب).<sup>(۸۵)</sup>

(به ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: مگر امیر المؤمنین نویسنده وصیت و رسول الله صلی الله علیه و آله برایشان علیهم السلام، املاء نکرد و ملائکه مقربون و جبرئیل بر آن شاهد نبودند؟!)

فرمود: مدتی ساکت ماند و سپس فرمود: ای ابو حسن، همان گونه بود که شما گفتید؛ اما هنگامی که امر بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل گشت، وصیت بصورت طوماری نوشته شده، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و به همراه آن جبرئیل و جمعی از امینان ملائکه از سوی خداوند، نازل شدند و جبرئیل فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، همه را جز وصی خود خارج ساز، تا آن را از ما بگیرد و بر دادن آن به ایشان، بر ما شهادت دهید و علی علیه السلام ضامن آن باشد و حضرت فاطمه علیها السلام ما بین پرده و درب ایستاده بود).

روایت پنجم: امام رضا علیه السلام، در حدیثی هنگام ورود ایشان به کوفه و احتجاجش بر علمای یهود و نصاری، که ایشان به نصرانی، فرمود: (... إلى أن قال: وان رسول الله لما كان وقت وفاته دعا عليَّ علیه السلام و أوصاه و دفع إليه الصحيفة التي كانت فيها الأسماء التي خص الله بها الأنبياء و الأوصياء).<sup>(۸۶)</sup>

(... تا این که فرمود و هنگامی که وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید، علی علیه السلام را فراخواند و به ایشان وصیت کرده و صحیفه‌ای که در آن اسامی خاصی، که خداوند آن‌ها را به انبیاء و اوصیا اختصاص داده، را به وی دفع نمود).

روایت ششم: شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود، روایت می‌کند: معاذ بن کثیر از عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام، روایت می‌کنند که حضرت فرمود: (الوصية نزلت من السماء على رسول الله كتاباً محتوماً، ولم ينزل على رسول الله كتاب محتوم إلا الوصية، فقال جبرئيل علیه السلام: يا محمد، هذه وصيتك في أمتك إلى أهل بيتك. فقال رسول الله: أي أهل بيتي يا جبرئيل؟ فقال: نجيب الله منهم وذريته ليورثك في علم النبوة قبل إبراهيم، وكان عليها خواتيم، ففتح علي علیه السلام الخاتم الأول ومضى لما أمر فيه، ثم فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثاني ومضى لما أمر به، ثم فتح الحسين علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فيه: أن قاتل واقتل وتقتل واخرج بقوم للشهادة، لا شهادة لهم إلا معك، ففعل، ثم دفعها إلى علي بن الحسين علیه السلام ومضى، ففتح علي بن الحسين الخاتم الرابع فوجد فيه: أن أطرق واصمت لما حجب العلم، ثم دفعها إلى محمد بن علي علیه السلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فيه: أن فسر كتاب الله تعالى وصدق أباك وورث ابنك العلم واصطنع الأمة، وقل الحق في الخوف والأمن ولا تخش إلا الله، ففعل، ثم دفعها إلى الذي يليه، فقال معاذ بن كثير: فقلت له: وانت هو؟

فقال: ما بك في هذا إلا أن تذهب - يا معاذ - فترويه عني، نعم، أنا هو، حتى عدد عليّ اثنا عشر اسماً، ثم سكت، فقلت: ثم من؟ فقال: حسبك).<sup>(۸۷)</sup>

(وصیت از آسمان، بر رسول الله ﷺ به صورت نوشته سر به مهر، نازل شد و بر آن حضرت هیچ نامه سر به مهر، جزء وصیت نازل نشد، پس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای محمد ﷺ! این وصیت تو، در امت تو است؛ راجع به اهل بیت، و رسول الله ﷺ فرمود: ای جبرئیل! کدام اهل بیتم؟ فرمود: بزرگوارشان پیش خدا و فرزندان او، تا وارث علم نبوت تو پیش از ابراهیم باشد، و بر آن وصیت چندین مهر بود، و امام علی علیه السلام مهر اول را گشود و به تمام اوامر موجود در آن عمل کرد و در گذشت، سپس امام حسن علیه السلام مهر دوم را گشود و به آن چه در آن موجود بود، عمل کرده و در گذشت و سپس امام حسین علیه السلام مهر سوم را گشود و در آن چنین یافت "مبارزه کن و به قتل برسان و کشته می شوی و برای شهادت با گروهی خارج شو که برای آنان شهادتی جز در رکاب تو نیست، پس حضرت انجام داد؛ سپس آن را به فرزندش علی بن حسین علیه السلام داد و حضرت مهر چهارم را گشود و در آن یافت که سر به زیر افکن و خاموش باش، زیرا چهره علم در حجاب رفته، و سپس آنان را به فرزندش محمد بن علی داد، حضرت محمد بن علی مهر پنجم را گشود و در آن یافت، کتاب خدا را تفسیر و پدرت را تصدیق کن و فرزندان را وارث علم گردان و به سازندگی امت پرداز و حق را در حال نگرانی و ایمنی بگو و از کسی جز خدا، هراسی نداشته باش، ایشان نیز چنین کردند؛ سپس آن را به صاحبش داد. معاذ بن کثیر می گوید: و او شما هستید؟ فرمود: تو را با این سخن چه کار؟ غیر از این که بروی ای معاذ و آن را از من بازگو کنی. آری؛ من او هستم، تا این که آن حضرت دوازده نام را برایم بر شمرد و سپس سکوت فرمود. پرسیدم: بعد از ایشان چه کسی است؟ فرمود: همین قدر برایت کافی است).

فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام: (برایت کافی است)، از کلام حضرت احساس می شود، بعد از آن چیزی وجود دارد که زمان گفتن آن کلام به پرسنده فرا نرسیده است، همان طور که در حدیث آمده است.

و چیزی که آن را تأیید می کند، آن چه که شیخ کلینی از احمد بن محمد بن ابی نصر،

روایت کرده که ابی نصر می گوید: از ابا الحسن الرضا علیه السلام در مورد مسئله ای پرسیدم، حضرت از پاسخ دادن به آن امتناع ورزیدند و سپس فرمود: (لو أعطیناکم کلماً تریدون کان شراً لکم واخذ برقبۃ صاحب هذا الأمر).<sup>(۸۸)</sup>

(اگر آن چه را که می خواستید، به شما می دادیم، قطعاً برای شما شر می شود و گردن صاحب این امر را برده می شود).

و این از جمله مسائل ترتیب و تدریج در بیان حقایق و تبلیغ اوامر الهی می باشند، و این امر حتی در صدر اسلام بسیار معروف بوده است، همان طور که در ردّ برخی اشکالات وارده، آن را ذکر خواهیم کرد.

و محتوای تمام این روایات، بر وجود وصیت مکتوب نزد امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام وفات، بعد از این که قوم وصیت نوشتن پیامبرشان را ردّ کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را، بر امیر المؤمنین علیه السلام املاء کردند.

قرینه ی چهارم: تمام انبیاء به اوصیای بعد از خود، وصیت کردند و این حقیقتی است که قرآن کریم و روایات، آن را تأکید می کنند.

و خداوند می فرماید: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِي إِذِ قَالَ اللَّهُ اصْطَفَى لَكُمْ الَّذِينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ \* أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾.<sup>(۸۹)</sup>

(و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر)، فرزندان خود را به این آیین، وصیت کردند؛ (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند:) فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما، برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام [تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید! \* آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! در آن هنگام که به فرزندان خود گفت: پس از من، چه چیز را می پرستید؟ گفتند: خدای تو، و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما در برابر او تسلیم هستیم).

۸۸- کافی: ج ۲ ص ۲۲۴، مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۰۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۰.

۸۹- البقرة: ۱۳۳ - ۱۳۲.

و در روایات آمده است: **أبي عبد الله** عليه السلام فرمود: **(قال النبي: أنا سيد النبيين، ووصي سيد الوصيين و أوصياؤه سادة الأوصياء. إن آدم** عليه السلام **سأل الله تعالى أن يجعل له وصياً صالحاً، فأوحى الله** عليه السلام **إليه: إني أكرمت الأنبياء بالنبوة، ثم اخترت خلقي وجعلت خيارهم الأوصياء.**

**فقال آدم** عليه السلام **: يا رب اجعل وصيي خيرا الأوصياء.**

**فأوحى الله إليه: يا آدم، أوص إلى شيث فأوصى آدم إلى شيث، وهو هبة الله بن آدم. وأوصى شيث إلى ابنه شبان. وأوصى شبان إلى مخلث، وأوصى مخلث إلى محوق، وأوصى محوق إلى عثمينا، وأوصى عثمينا إلى أخنوخ وهو إدريس النبي** عليه السلام **، وأوصى إدريس إلى ناحور، ودفعتها ناحور إلى نوح النبي** عليه السلام **وأوصى نوح إلى سام، وأوصى سام إلى عثامر، وأوصى عثامر إلى برعشاشا وأوصى برعشاشا إلى يافث، وأوصى يافث إلى بره، وأوصى بره إلى حفسه، وأوصى حفسه إلى عمران، ودفعتها عمران إلى إبراهيم الخليل** عليه السلام **، وأوصى إبراهيم إلى ابنه إسماعيل، وأوصى إسماعيل إلى إسحاق وأوصى إسحاق إلى يعقوب، وأوصى يعقوب إلى يوسف، وأوصى يوسف إلى بثرىا، وأوصى بثرىا إلى شعيب، ودفعتها شعيب إلى موسى بن عمران** عليه السلام **، وأوصى موسى إلى يوشع بن النون، وأوصى يوشع إلى داود النبي، وأوصى داود إلى سليمان، وأوصى سليمان إلى آصف بن برخيا، وأوصى آصف إلى زكريا، ودفعتها زكريا إلى عيسى بن مريم** عليه السلام **، وأوصى عيسى إلى شمعون بن حمون الصفا، وأوصى شمعون إلى يحيى بن زكريا، وأوصى يحيى بن زكريا إلى منذر، وأوصى منذر إلى سليمة، وأوصى سليمة إلى بردة، ثم قال: ودفعتها إلى بردة، وأنا أَدْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِي، وانت تدفعها إلى وصيك، ويدفعها وصيك إلى أوصيائك من ولدك واحداً بعد واحد، حتى تدفع إلى خير أهل الأرض بعدك. ولتكفرن بك الأمة، ولتختلفن عليك اختلافاً كثيراً شديداً، الثابت عليك كالمقيم معي والشاذ عنك في النار، والنار مثوى الكافرين).** (۹۰)

**(رسول الله** عليه السلام **می فرمایند: من سرور انبياء؛ و وصيم سرور اوصياء، و اوصياى وى سرور اوصياء هستند. آدم از خداوند خواست که برای او وصی صالح قرار دهد، و خداوند به او وحی کرد که: من انبياء را با نبوت گرامی داشتم، سپس بهترین خلقم را برگزیدم و بهترین آنان را اوصياء قرار دادم.**

**و آدم** عليه السلام **فرمود: پروردگارا، وصی مرا بهترین اوصياء قرار ده!**

خداوند به او وحی کرد: ای آدم، به فرزندت شیث وصیت کن، و آدم علیه السلام نیز به فرزندش شیث، وصیت کرد و او هبة الله بن آدم بود. و شیث به فرزندش شبان، وصیت کرد و شبان به مخلث و مخلث به محوق و محوق به عثمیثا و عثمیثا به أحنوخ (ادریس نبی) و ادریس به ناحور و ناحور به نوح علیه السلام و نوح به فرزندش سام و سام به عثامر و عثامر به عثاشا و عثاشا به یافث و یافث به بره و بره به حفسه و حفسه به عمران و عمران به ابراهیم خلیل علیه السلام و ابراهیم به فرزندش اسماعیل و اسماعیل به اسحاق و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به بثریا و بثریا به شعیب و شعیب به موسی بن عمران علیه السلام و موسی به یوشع بن النون و یوشع به داوود نبی و داوود نبی به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا و آصف به زکریا و زکریا به عیسی بن مریم علیه السلام، عیسی به شمعون بن حمون اصفا و شمعون به یحیی بن زکریا و یحیی به منذر و منذر به سلیمه و سلیمه به برده وصیت کردند؛ سپس فرمود: و برده آن را به من سپرد، و من اکنون آن را به تو می سپارم، ای علی، و شما آن را به وصی خود می سپارید و وصی شما آن را به اوصیای از فرزندت، یکی پس از دیگری، می سپارد، تا این که به دست بهترین اهل زمین، بعد از تو برسد. و نسبت به شما امت کفر می ورزد؛ و در مورد شما دچار اختلاف زیادی می شوند و ثابت ماندن بر ولایت شما، همنشین من است و روی گردان از شما، در آتش خواهد بود، و جهنم جایگاه کافران است).

و نیز از ایشان است، که می فرمایند: (أوصی موسی إلی یوشع بن نون، وأوصی یوشع بن نون إلی ولد هارون ولم یوص إلی ولده ولا إلی ولد موسی أن الله عز وجل له الخیرة یختار ما یشاء ممن یشاء، وبشر موسی و یوشع بالمسیح علیه السلام فلما أن بعث الله عز وجل المسیح علیه السلام قال المسیح لهم: إنه سوف یأتي من بعدی نبی اسمه أحمد من ولد إسماعیل علیه السلام یحیی بتصدیقی و تصدیکم عذری و عذرکم و جرت من بعدی فی الحواریین فی المستحفظین و انما سماهم الله عز وجل المستحفظین، لأنهم استحفظوا الاسم الأكبر... فلما بعث الله محمداً أسلم له العقب من المستحفظین و کذبه بنو إسرائيل، ودعا إلی الله عز وجل وجاهد فی سبیله، ثم أنزل الله جل ذکره علیه أن أعلن فضل وصیک فقال: رب إن العرب قوم جفاة لم یکن فیهم کتاب و لم یبعث إلیهم نبیاً ولا یعرفون نبوة الأنبیاء ولا شرفهم ولا یؤمنون بی إن أنا أحررتهم بفضل أهل بیتی فقال الله جل ذکره: ﴿وَلَا تَحْزَنَ﴾

عليهم ﴿٩١﴾ ﴿وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾، ﴿٩٢﴾ فذكر من فضل وصيه ذكراً فوق النفاق في قلوبهم فعلم رسول الله ذلك وما يقولون فقال الله جل ذكره:

يا محمد، ﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾، ﴿٩٣﴾ فَإِهِمْ لَا يَكْذِبُونَكَ ﴿وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾، ﴿٩٤﴾ لَكِنَّهُمْ يَجْحَدُونَ بِغَيْرِ حِجَّةٍ لَهُمْ. ثم قال جل ذكره: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ و كان علي عليه السلام، فكان حقه الوصية التي جعلت له، والاسم الأكبر، وميراث العلم، وآثار علم النبوة. ﴿٩٥﴾.

(موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد؛ و یوشع بن نون به فرزند هارون وصیت کرد و به فرزند خودش، یا فرزند موسی، وصیت نکرد؛ چرا که تعیین و اختیار از آن خداوند است؛ اوست که هر که را می‌خواهد را انتخاب می‌کند، و موسی و یوشع به مسیح بشارت دادند و هنگامی که مسیح مبعوث شد، به قوم خود فرمود: بعد از من، بزودی، پیامبری خواهد آمد، که نامش احمد و از فرزندان اسماعیل می‌باشد، با تصدیق و عذر من و شما می‌آید، و بعد از من در حواریون مستحفظین جاری می‌گردد و به این علت، خداوند آنان را مستحفظین نامیده؛ زیرا آنان از اسم اکبر حفاظت کردند... و هنگامی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث ساخت، باز مانده از مستحفظین به ایشان ایمان آورد و بنی اسرائیل ایشان را تکذیب کردند و بسوی خداوند دعوت کرد و در راه خدا جهاد کرد؛ سپس خداوند تبارک و تعالی بر ایشان وحی فرستاد، که فضیلت وصی خود را علنی کن، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند، اعراب قومی جفا کارند؛ در میانشان کتابی نبوده و پیامبری برای آنان مبعوث نشده و نبوت انبیاء را نمی‌دانند و شرفی ندارند، و اگر آنان را از فضیلت و شأن اهل بیت با خیر کنم، به من ایمان نمی‌آورند، و خداوند می‌فرماید: (در مورد آنان اندوهگین مباش)؛ (و بگو سلام، پس بزودی خواهند دانست)؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از فضیلت و شأن وصی خود، ذکری بیان کردند؛ و نفاق در قلوبشان پدیدار گشت؛ و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این موضوع، آگاه شدند و خداوند خطاب به

۹۱- النحل: ۱۲۷.

۹۲- الزخرف: ۸۹.

۹۳- الحجر: ۹۷.

۹۴- الأنعام: ۳۳.

۹۵- غایة المرام: ج ۴ ص ۲۶۸.

ایشان فرمود: ای محمد، (و ما می دانیم که سینه‌ی تو از سخنان آنان، به تنگ می آید)، آنان تو را تکذیب نمی کنند؛ (اما ظالمان آیات الهی را، انکار می کنند)؛ اما آنان بدون حجت و دلیل انکار می کنند... و سپس خداوند می فرماید: (و حق خویشاوندان را اداء کنید)، خویشاوندی علی علیه السلام بود، و حق او وصیت و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت هستند که برای ایشان، قرار داده شده‌اند).

این آدم علیه السلام است، که به وصی بعد از خود وصیت می کند و نوح علیه السلام به سام و ابراهیم به فرزندش اسماعیل و اسماعیل به اسحاق و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به موسی و موسی به یوشع و یوشع به داوود و داوود به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا و آصف به زکریا و زکریا به عیسی و عیسی به شمعون صفا، وصیت کردند؛ و این چنین وصیت را در سنت حجج الهی، کسانی که خداوند آنان را بر خلق برگزیده می یابیم؛ پس چرا باید حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، کسی که خداوند امر رسالت را به ایشان ختم دادند؛ از وصیت کردن منفرد شود، و به شخص بعد از خود وصیت نکنند؟!

مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از تمام انبیاء، افضل تر نیست؟! پس چگونه سنت الهی در انبیاء و حججش را ترک می کند؟

خداوند، مگر این که دلیل خاصی وجود دارد، که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از عموم این سنتی که خداوند با آن انبیاء و اوصیا را ممتاز ساخته، خارج شده است؛ و ایشان در این جایگاه قرار نمی گیرند.

آری ممکن است که حدیثی از خود استخراج کنند، که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از عموم سنت‌های پیامبران خارج کنند، همان طور که در ارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کردند؛ و آن وقتی که حدیثی ساختند که مخالف قرآن است، تا به وسیله آن بتوانند ارث حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به اهل بیتش را مصادره و چپاول نمایند). (۹۶)

۹۶- حدیث نفی ارث را بیشتر محدثین روایت کرده‌اند، بخاری و مسلم و غیر آنها از عروة بن زبیر، از عائشة، روایت کردند، که وی ایشان را خیر داده است: (به این که حضرت فاطمه بنت رسول الله، به دنبال ابی بکر فرستاد تا طلب میراثش از رسول الله بکند، و آن چیزی که خداوند در مدینه و فدک به وی داده است، و هر آن چه از خمس خبیر باقی ماند. ابو بکر به وی گفت: همانا رسول الله فرمود: (ما چیزی را به عنوان ارث باقی نمی گذاریم و هر چه که ترک کنیم، صدقه است، و خاندان حضرت محمد از این اموال مصرف می کنند). و من به خدا چیزی از



تا این جا، قسمت اول گفتگویمان در مورد قرائن، که بر اصل وجود وصیت، تأکید می کنند، را پایان می دهیم و در شب های آینده، به گفتگو در مورد برخی قرائن دیگر، که گویای حقانیت این مطلب است، خواهیم پرداخت؛ ان شاء الله.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم تسليماً كثيراً.



---

صدقه رسول الله کم نمی کنم، از احوال که در زمان رسول الله ﷺ بوده است، و همان گونه که رسول الله، به آن عمل می کرد، عمل خواهم نمود. ابو بکر نخواست که چیزی از آن، به حضرت فاطمه دفع کند. و به خاطر آن حضرت فاطمه از ابوبکر روی گردان شد... صحیح بخاری: ج ۴ ص ۴۲، صحیح مسلم: ج ۵ ص ۱۵۳، مسند أحمد: ج ۱ ص ۲۵.

### قسمت پنجم:

#### رد آن چه در مورد وصیت و اخبار مهدین گفته شد:

پدر آمد و فرزندان خود را دید، که مشتاقانه منتظر او بودند، و بر آنان سلام و درود فرستاد، سپس از آنان در مورد گفتگوی شب‌های قبل، پرسید و گفت: آیا در مورد گفتگوی قبلی، سؤال یا توضیحی دارید؟ فرزندان، از عدم وجود سؤال و شبهه خبر دادند.

و پدر گفت: پس به ذکر قسمت دوم، از قرائن می‌پردازیم و آن قرائنی هستند که بر بعضی از مضمون وصیت تأکید می‌کنند؛ و سپس به دفع اشکال دومی نویسنده‌ی کتاب صراط مستقیم، که در مورد آن، دچار شبهه و ابهام شده می‌پردازیم:

قسمت دوم: قرائنی که برخی مضامین وصیت، که خود محل اختلاف است را تأیید می‌کنند. و از آن جایی که شما فرزندانم، اغلب این روایات را شنیده‌اید، پس من به نکات این قسمت از مؤیدها و قرائن آن، بصورت اجمالی اشاره می‌کنم.

نکته‌ی اول: وصیت بر وجود مهدین، که بعد از امام مهدی علیه السلام بر زمین حکومت می‌کنند، دلالت کرده است و همان طور که قبلاً گفتیم، آنان دوازده مهدی هستند و این امری است که فقط وصیت به آن بسنده نکرده، بلکه در بسیاری از روایات ذکر شده است.

علی بن حسین علیه السلام می‌فرماید: (يقوم القائم منا ثم يكون بعده اثنا عشر مهدياً).<sup>(۹۷)</sup>

(قائم ما قیام می‌کند، سپس بعد از او دوازده مهدی می‌باشند).

و از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود: (إنَّ منَّا بعد القائم علیه السلام، اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين

علیه السلام).<sup>(۹۸)</sup>

(همانا برای ما بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام می‌باشند).

و از ابی بصیر می‌گوید: قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام: یا ابن رسول، إني سمعت من

أبيك علیه السلام أنه قال: (يكون بعد القائم اثنا عشر إماماً). فقال: (إنما قال: اثنا عشر مهدياً ولم يقل

اثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا).<sup>(۹۹)</sup>

۹۷- شرح الأخيار: ج ۳ ص ۴۰۰.

۹۸- مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۹.

۹۹- کمال الدین: ص ۳۵۸، مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۱۵.

به امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول الله من از پدرتان شنیدم که فرمود: (بعد از قائم دوازده امام می باشند)؛ حضرت فرمود: (پدرم فرمود: دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، اما آنان گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به معرفت حق ما و مودت ما دعوت می کنند).

و امام رضا علیه السلام فرماید: (اللهم صل عليه وعلى آله من آل طه و يس، واخصص وليك ووصي نبيك وأخا رسولك ووزيره وولي عهده إمام المتقين وخاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد وابنته البتول وعلى سيدي شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين وعلى الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضيين وعلى النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين وعلى بقيتك في أرضك القائم بالحق في اليوم الموعود وعلى الفاضلين المهديين الأمناء الخزنة...)<sup>(۱۰۰)</sup>

(خداوندا، بر وی و خاندانش از خاندان طاهها و یاسین درود بفرست، و مختص قرار بده ولی خود و وصی پیامبرت و برادر و رسول و وزیر و ولی عهدش امام متقین و خاتم وصیین، برای خاتم پامبران حضرت محمد و دخترش بتول و بر سرور جوانان بهشت، از اولین و آخرین و بر ائمه راشدین و مهدیین گذشتگان و رفتگان و بر نقبای اتقیاء و ابرار ائمه فاضلین باقی مانده و بر بقیه خود در زمین و قائم به حق، در روز موعود و بر فاضلین مهدیین، امنای خزائن خود، درود بفرست...).

حبة العرنی می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام بسوی حیره، خارج شدند و فرمود: (لتصلن هذه بهذه - وأومی بیده إلى الكوفة والحيرة - حتى يباع الذراع فيما بينهما بدانیر، ولینین بالحيرة مسجداً له خمسمائة باب يصلي فيه خليفة القائم عجل الله فرجه؛ لأنّ مسجد الكوفة ليضيق عنهم وليصلين فيه اثنا عشر إماماً عدلاً...)<sup>(۱۰۱)</sup>

(این به این متصل خواهد شد - و حضرت با دست خویش به کوفه و حیره اشاره کردند - تا این که زمین بین آنها ذراعی (متری) با دینار فروخته شود و در حیره مسجدی می سازم، که پانصد درب داشته باشد که در آن خلیفه قائم، نماز می گذارد، زیرا مسجد کوفه گنجایش آنان را ندارد و نیز دوازده امام عادل در آن نماز می گذارند).

۱۰۰ - فقه الرضا: ص ۴۰۳.

۱۰۱ - تهذیب: ج ۳ ص ۲۵۳، جامع احادیث الشیعة: ج ۴ ص ۵۴۰، معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام: ج ۳ ص ۱۱۲.

و واضح است که روایت از عصر ظهور، سخن می‌گوید و بیان می‌کند که دوازده امام عادل در مسجدی نماز می‌خوانند که ساخته خواهد شد و پانصد درب خواهد داشت و علت این امر تنگ بودن مسجد کوفه، از اجتماع مردم نمازگزار است؛ پس این دوازده امام عادل که در آن جا نماز خواهند خواند، چه کسانی غیر از مهدیین می‌توانند باشند؟!

و ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام در ذکر کوفه، فرمود: (... فیها مسجد سهیل الذی لم یبعث الله نبیاً إلا وصلی فیه، ومنها یظهر عدل الله و فیها یکون قائمه والقوام من بعده و هی منازل النبیین والأوصیاء والصلحین). (۱۰۲)

(... در آن مسجد سهله است، که خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده، مگر در آن نماز خوانده است، و از آن جا عدل خدا، ظاهر می‌شود و در آن جا قائم و قائمان به امر، بعد از او، حکومت می‌کنند و آن، منزلگاه پیامبران و اوصیاء و صلحین می‌باشد).

این قائمان بعد از قائم علیه السلام، چه کسانی غیر از مهدیین دوازده گانه، می‌توانند باشند؟! در دعای روز سوم شعبان، که از امام حسن عسکری علیه السلام به مناسبت روز میلاد امام حسین علیه السلام وارد شده، آمده است که ایشان در دعای خود، می‌فرمایند: (... وسید الأسرة - أي الحسین - الممدود بالنصرة يوم الكرة، الموضع من قتله أن الأئمة من نسله، والشفاء فی تربته، الفوز معه فی أوبته، والأوصیاء من عترته بعد قائمهم وغیبتهم حتی یدرکوا الأوتار وینأروا الثار ویکونوا خیر أنصار). (۱۰۳)

(و آن کس که سید قبیله و بزرگ عالم بود - یعنی امام حسین علیه السلام -، آن که به انتقام خون پاکش، در رجعت، ظفر و نصرت و پایدار خواهد یافت، و امامان و پیشوایان دین از نسل پاک اوست و شفای هر بیماری در تربت او و هر که را محبت اوست، رستگار است؛ و اوصیای از عترتش، بعد از قائمشان و غیبتش خواهد بود، تا آن که به خون خواهی او برخیزند، و خدا را خشنود سازند و بهترین یاران دین خدا باشند).

و این اوصیائی که امام، آنها را در دعای خود، ذکر می‌کند، چه کسانی غیر از مهدیین

علیهم السلام می‌توانند باشند؟!

۱۰۲ - تہذیب: ج ۶ ص ۳۱، کامل الزیارات: ج ۷۶، وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۵ ص ۲۵۵.

۱۰۳ - مصباح کفعمی: ص ۵۴۳، مصباح التهجید: ص ۸۲۶.

نکته‌ی دوم: وصیت ثابت کرده، که برای امام مهدی علیه السلام فرزندی وجود دارد؛ و فرموده: (آن را به فرزندش تسلیم کند).

و این به معنای آن است، که برای امام مهدی علیه السلام نسل و فرزندی وجود دارد، و این معنی را روایات زیادی، تأیید می‌کند، که ما قبلاً آن‌ها را ذکر کردیم، که برای استفاده بهتر، آن‌ها را در این جا، دوباره ذکر می‌کنم:

اما آن چه که بر وجود ذریه و نسل به طور عموم، دلالت می‌کند و آن:

(اللهم کن لولیک، القائم بأمرک، الحجة محمد بن الحسن المهدي، علیه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام، في هذه الساعة وفي كل ساعة، ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً ومريداً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه فيها طويلاً وعرضاً وتجعله وذريته من الأئمة الوارثين).<sup>(۱۰۴)</sup>

(خداوندا! برای دوستت، پیا خواسته‌ی بفرمانت، محمد بن الحسن آن هدایت کننده، که به او و به پدرانش برترین درود و سلام باد، در این ساعت و در هر ساعتی، دوست و نگهبان و پیشوا و یاور و راهنما و یاور باش. تا این که زمین را به اطاعت او در آوری، و او را در طول و عرض آن امتداد بخشی. او و نسلش را از پیشوایان و وارثین قرار دهی).

و در دعایی از امام مهدی علیه السلام در کیفیت صلوات بر محمد و آل محمد، آمده، تا این که به خود می‌رسد و می‌فرماید: (... اللهم أعطه في نفسه وذريته وشيعته ورعيته وخاصته وعامته وعدوه وجميع أهل الدنيا ما تقر به عينه وتسره به نفسه... إلى قوله علیه السلام: وصل على وليك وولاية عهده والأئمة من ولده، ومدّ في أعمارهم، وزد في آجالهم، وبلغهم أقصى آمالهم دنیا و آخره).<sup>(۱۰۵)</sup>

(خداوندا، در مورد خودش و فرزندانش و پیروانش و زیردستانش و نزدیک ترها و دورترهایش و دشمنانش و همه اهل جهان، آن چه که چشمش را روشن کند و دلش را شادمان گرداند، به او عطاء کن... تا فرموده اش: و بر ولی خودت، و والیان عهد او، و پیشوایان از فرزندانش، درود فرست، و عمر آنان را طولانی و بر مدت زندگیشان بیفزای و در دنیا و آخرت به آرزوهایشان برسان...).

۱۰۴- إقبال الأعمال: ج ۱ ص ۱۹۱، بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۳۴۹.

۱۰۵- غیبت طوسی: ص ۱۸۶، جمال اسبوع: ص ۳۰۱.

و در دعای امام رضا علیه السلام، برای امام مهدی علیه السلام، در عصر غیبت آمده است: (اللهم أعطه في نفسه وأهله وولديه وذريته وأمته وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسره به نفسه وتجمع له ملك المملكات كلها... إلى أن يقول: اللهم صل على ولاة عهده والأئمة من بعده وبلغهم آمالهم وزد في آجالهم وأعز نصرهم...)<sup>(۱۰۶)</sup>.

(خداوندا، در مورد خودش و خانواده‌اش و فرزندش و فرزندانش و امتش و تمامی زیر دستانش، آن چه چشمش را روشن کند و دلش را شادمان گرداند، و برایش ملک تمامی ملوک را جمع کنید... تا این فرمود: خداوندا، بر والیان عهدت و ائمه بعد از ایشان، درود بفرست و آنها را به آرزوهایشان برسان و عمرشان را طولانی و پیروزهایشان را عزت و عزیز بدار...).

و اما آن چه که بر وجود فرزند، برای امام مهدی علیه السلام دلالت دارند:

در مورد روایاتی وجود دارد، که از جمله‌ی آنها، روایت اخیری که به وجود فرزند، برای امام مهدی علیه السلام مجزا شده و ایشان را به دعاء، مختص کرده است، و آن علاوه بر دلایلی که خواهیم آورد:

از ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام روایت شده، که ایشان فرمود: (إنَّ لصاحب هذا الأمر غيبتين: أحدهما تطول حتى يقول بعضهم: مات ويقول بعضهم: قتل ويقول بعضهم: ذهب حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لا يطلع على موضعه أحد من ولده ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره)<sup>(۱۰۷)</sup>.

(برای صاحب این امر، دو غیبت است: یکی به حدی طول می کشد، که برخی می گویند: مرده و برخی می گویند: کشته شده و برخی می گویند: رفته است، تا آن جا که از اصحابش، بر امرش عده کمی باقی می مانند و هیچ کس از فرزندان و غیره از موضع و جایگاه ایشان آگاهی ندارد، جز آن مولایی که امر ایشان را بر عهده می گیرد).

از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم، که فرمود: (إنَّ لصاحب هذا الأمر غيبتين: إحدهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، وبعضهم يقول: قتل، وبعضهم يقول: ذهب، فلا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير، لا يطلع على موضعه أحد من ولي ولا غيره، إلا المولى الذي يلي أمره).

۱۰۶- جمال الاسبوع: ص ۳۰۹، مصباح المهجد: ص ۴۰۹، مفاتيح الجنان: ص ۶۱.

۱۰۷- غیبت طوسی: ص ۱۶۲.

وعلق عليه النعماني بقوله: ولو لم يكن يروى في الغيبة إلا هذا الحديث لكان فيه كفاية لمن تأمله). (۱۰۸)

(برای صاحب این امر، دو غیبت است: یکی به حدی طول می کشد، که برخی می گویند: مرده و برخی می گویند: کشته شده و برخی می گویند: رفته است، تا آن جا که از اصحابش بر امرش، عده کمی باقی می مانند و هیچ ولی و غیره از موضع و جایگاه ایشان آگاهی ندارد، جز آن ولی که امر ایشان را بر عهده می گیرد).

و نعمانی در مورد آن، می گوید: و اگر در مورد غیبت ایشان، حدیثی روایت نشود، مگر این حدیث؛ آن کفایت می کند، برای کسی که تأمل نماید.

امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: (... ثم قام إليه رجل من صلب أبيه وهو من أشد الناس ببدنه وأشجعهم بقلبه ما خلا صاحب هذا الأمر، فيقول: يا هذا ما تصنع، فوالله إنك لتجفل الناس إجحاف النعم أفبعهد من رسول الله أم بماذا؟! فيقول المولى الذي ولي البيعة: والله لتسكتن أو لأضربن الذي فيه عينك. فيقول القائم: أسكت يا فلان أي والله إن معي عهد من رسول الله هات لي العيبة، فيأتيه فيقرأ العهد من رسول الله فيقول: جعلني الله فداك أعطني رأسك قبله، فيعطيه رأسه فيقبل بين عينيه ثم يقول: جعلني الله فداك جدد لنا البيعة فيجدد لهم البيعة...). (۱۰۹)

(سپس مردی از صلب پدرش، بر او بر می خیزد، که قوی ترین مردم در جسم و شجاع ترین آنان در قلب است، و آن غیر از صاحب امر است، و می گوید: شما چه کار می کنید؟! به خدا سوگند، که دارید مردم را همانند چهارپایان رام می کنید؛ آیا طبق عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمل می کنید یا به چیز دیگر؟! و مولایی که مسئول گرفتن امر بیعت، را بر عهده گرفته، می گوید: به خدا سوگند، ساکت می شوی یا سرت را قطع کنم. و قائم می فرماید: فلانی آرام باش؛ آری به خدا سوگند، عهدی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارم، صندوقچه را برایم بیاورید، و آن را برایش می آورند و عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می خواند، و آن فرد می گوید: فدایتان شوم، بگذارید سرتان را ببوسم؛ سپس پیشانی حضرت را می بوسد و سپس می گوید: فدایتان شوم، بگذارید

تجدید بیعت کنیم؛ پس تجدید بیعت می کنند...).

ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام فرمود: (یکون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشعاب - وأومى بيده إلى ناحية ذي طوى - حتى إذا كان قبل خروجه أتى المولى الذي كان معه حتى يلقي بعض أصحابه فيقول: كم انتم هاهنا؟ فيقولون: نحو من أربعين رجلاً. فيقول: كيف انتم ولو رأيتم صاحبكم. فيقولون: والله لو ناوى بنا الجبال لناويناها معه ثم يأتيهم من القابلة ويقول: أشيروا إلى رؤسائكم أو خياركم عشرة فيشيرون إليهم فينطلق بهم حتى يلقوا صاحبهم ويعدهم الليلة التي تليها...).

(۱۱۰)

(برای صاحب این امر، غیبتی در یکی از این دره ها است؛ - حضرت با دست خویش به منطقه‌ی ذو طوی، اشاره کردند- تا آن که قبل از خروجش، خدمت کار (مولا) مخصوص او که پیوسته با اوست، بیاید، می‌آید که با برخی از اصحابش دیدار کند و می‌فرماید: شما چند نفر هستید؟ می‌گویند: حدود چهل نفر. می‌فرماید: اگر شما صاحب خود را ببینید، چه خواهید کرد؟ می‌گویند: به خدا سوگند، اگر ما را دستور فرماید که کوه‌ها را از جا بر کنیم، در رکاب او خواهیم‌کند. سپس سال بعد، نزد آنان می‌آید و می‌فرماید: ده نفر از خودتان، را انتخاب کنید. آنان نیز انتخاب می‌کنند؛ پس مولی به همراه آنان بسوی صاحبشان می‌رود، تا این که صاحبشان را ببینند و او ایشان را، وعده فردا شب می‌دهد...).

و شیخ مفید (ره) در ارشاد از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند و می‌فرماید: (كأني بريايات من مصر مقبلاًت خضر مصبغات حتى تأتي الشامات فتهدى إلى ابن صاحب الوصيات).<sup>(۱۱۱)</sup>  
(گویا می‌بینیم که درفش‌های سبز، از مصر بسوی شامات حرکت می‌کنند و به فرزند صاحب وصایا، هدایت می‌شوند).

و صاحب وصایا و فرزند ایشان علیه السلام، چه کسی غیر احمد ذکر شده در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌تواند باشد؟

نکته‌ی سوم: این که بعضی روایات، به ذکر سه نام مذکور در وصیت پرداختند، همان طور که در روایت حدیفه بن یمان آمده است که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ذکر مهدی،

۱۱۰- غیبت نعمانی: ص ۱۸۷.

۱۱۱- الارشاد: ص ۲۵۰.



شنیدم که فرمود: (إِنَّه يبایع بین الرکن والمقام اسمه أحمد و عبد الله و المهدي، فهذه أسماءه ثلاثتها). (۱۱۲)

(آن کسی که با او، بین رکن و مقام بیعت می شود، سه نام دارد: احمد و عبد الله و مهدی؛ اینها، سه نام او می باشند).

نکته‌ی چهارم: آن چه در مورد نخستین نام، ذکر شده در وصیت آمده است: روایت اول: رسول الله ﷺ در حدیثی طولانی فرمود: (الحقوا به بمكة فإنه المهدي وأسمه أحمد). (۱۱۳)

(به مکه بدنبال او بروید، چرا که او مهدی است و نامش احمد می باشد).  
روایت دوم: جابر از امام باقر، روایت می کند که حضرت فرمود: (إنَّ لله كنوزاً بالطالقان، ليس بذهب ولا فضة، إثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: أحمد أحمد، يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأني أنظر إليه عابر الفرات، فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج). (۱۱۴)

(برای خداوند، در طالقان گنج‌هایی نهفته است، نه از جنس طلا و نه نقره، بلکه دوازده هزار نفر از خراسان بر می خیزند، که شعارشان احمد احمد است، و جوانی از بنی هاشم، سوار بر قاطری سفید فرماندهی آنان است، که بر پیشانی‌ش دستار سرخی بسته؛ گویا به آنان می نگریم که در حال عبور از فرات هستند، اگر خبر آنان به شما رسید، بسوی آنان بشتابید حتی اگر بر برف‌ها بجزید).

نکته‌ی پنجم: و آن چه که دلالت کرده، بر این که نام مهدی همنام رسول الله ﷺ و نام پدرش، همنام پدر رسول الله ﷺ می باشد، که عبارتند از:

روایت اول: عبد الله بن مسعود می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: (لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله تعالى ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً مني يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً). (۱۱۵)

۱۱۲- غیبت طوسی: ص ۳۰۵.

۱۱۳- الملاحم والفتن: ص ۶۸.

۱۱۴- منتخب الأنوار المضيئة: ص ۳۴۳.

۱۱۵- غیبت طوسی: ص ۱۸۰.

(اگر از دنیا، فقط یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند، تا این که مردی از [نسل] من مبعوث شود، که نام او، نام من و نام پدرش، همنام پدر من است، همان گونه که زمین پر از ظلم و ستم گشته، پر از عدل و داد می‌کند).

روایت دوم: ابو طفیل می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (المهدی اسمه اسمی واسم أبیه اسم أبي). (۱۱۶)

(نام مهدی، نام من و نام پدرش، نام پدر من است).

و چیزی که معروف است، این که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (انا ابن الذبیحین)، (من فرزند دو قربانی هستم) و به امام علی علیه السلام فرمود: (یا علی، انا ابن الذبیحین)، (یا علی، من فرزند دو قربانی هستم). (۱۱۷)

و مقصود از دو قربانی، همان عبد الله پدر مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دومی حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام می‌باشد، همان طور که امام رضا علیه السلام آن را بیان کرده است: علی بن حسن فضال از پدرش، می‌گوید: از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مورد معنی فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، که فرمود: من فرزند دو قربانی هستم، پرسیدم، حضرت فرمود: (یعنی اسماعیل ابن ابراهیم الخلیل علیه السلام و عبد الله بن عبد المطلب). (۱۱۸)

(منظور اسماعیل بن ابراهیم، خلیل خدا علیه السلام و عبد الله بن عبد المطلب هستند).

و موسی بن جعفر علیه السلام در پاسخ کسی که می‌خواست، ایشان را استهزاء کند، فرمود: (... یا هذا، إن كنت تريد النسب فأنا ابن محمد حبيب الله، ابن إسماعيل ذبيح الله، ابن إبراهيم خليل الله...). (۱۱۹)

(... ای فلان، اگر مرا نمی‌شناسی، من فرزند محمد حبيب الله، فرزند اسماعیل ذبيح الله، پسر ابراهیم خليل الله هستم...).

پس آن مهدی که نامش همنام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نام پدرش، همنام پدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام نیست، چرا که نام پدر امام مهدی، امام حسن

۱۱۶- الملاحم والفتن: ص ۱۵۷.

۱۱۷- من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۶۸.

۱۱۸- الخصال: ص ۵۵.

۱۱۹- إعلام الوری بأعلام الهدی: ج ۲ ص ۲۸.

عسکری است، بلکه مقصود از آن مهدی که نامش همنام پیامبر و نام پدرش، همنام پدر رسول الله ﷺ است، همان مهدی اول، کسی که در وصیت رسول الله ﷺ که در شب وفاتش نوشته شده، ذکر شده است؛ و برای ایشان سه نام ذکر کرده است: (احمد و عبد الله و مهدی)، و ایشان، همان سید احمد الحسن علیهما السلام می باشند، کسی که با وصیت رسول الله بر همگان احتجاج نمود، زیرا که نامش احمد، و نام پدرش نیز اسماعیل می باشد؛ به همین جهت نامشان همنام رسول الله، کسی که قرآن ایشان را با نام احمد و کسی که حضرت عیسی علیهما السلام بشارت ایشان را داده بود، گردید. ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾. (۱۲۰)

(و به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم، گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم، در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [تورات] می باشم، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است. هنگامی که او با آیات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری است آشکارا!

همان طور که نام پدر ایشان همنام پدر رسول الله ﷺ می باشد. اسماعیل و اسماعیل همان پدر رسول الله ﷺ می باشد. و این معنی را حقیقت قبلی را که بیان کردیم، تأکید می کند، و آن این که لفظ مهدی، ممکن نیست که منظور آن امام مهدی در بعضی روایات باشد، بلکه مقصود از آن مهدی اول، احمد وصی و فرستاده‌ی امام مهدی علیهما السلام می باشد.

و از خلال آن چه که بیان کردیم، توهم و گمان تعارض بین روایاتی که می گوید به این که پدر مهدی امام حسن عسکری علیهما السلام و بین روایات دیگری که می گویند، نام پدرش همنام پدر رسول الله ﷺ است، رفع و بر طرف می شود؛ و هم چنین شبهه از کسانی که گفتند، نام پدرش عبد الله است نیز بر طرف می گردد، و آن به استناد روایت رسول الله ﷺ که می گویند به این که نام پدرش، نام پدرم است، و منظور از هم نام پدرم، در فرموده رسول الله ﷺ، عبد الله نیست، بلکه مقصود حضرت، اسماعیل می باشد.

و از همین جا در بیان رد به اشکال دومی، که صاحب کتاب صراط مستقیم ذکر کرده،

می‌رسیم، که خلاصه آن: این که روایت وصیت و روایات مهدیین، با روایات صحیح متواتر و مشهور مخالف می‌باشد؛ به این که بعد از دولت قائم، دولتی وجود ندارد، و این که بعد از درگذشت ایشان، دنیا بیش از چهل روز که در آن هرج و مرج می‌شود و نشانه‌ی خروج اموات و قیام ساعت است، باقی نمی‌ماند. این خلاصه‌ی اشکال دوم است.

و نویسنده‌ی صراط المستقیم، در جایی دیگر، آن را ذکر کرده و علاوه بر آن، روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را اضافه می‌کند و می‌گوید: (بعد از مهدی علیه السلام دولتی نیست؛ جز این که روایت شاذه از قیام فرزندان، بعد از ایشان می‌باشد، و آن همان چیزی که ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند، که حضرت فرمود: **(لن تَهلك أمة أنا أولها، و عیسی بن مریم آخرها، والمهدی فی وسطها).**

**(امتی که من اول آن و عیسی بن مریم آخر آن و مهدی وسط آن باشد، هرگز هلاک**

**نمی‌شود).**

و از انس همانند آن روایت شده و این دو دلیلی بر وجود دولت بعد از دولت قائم هستند، و در بسیاری روایات آمده، که حضرت تا چهل روز قبل از قیامت بیشتر زنده نمی‌ماند و آن زمان هرج و مرج و نشانه‌ی خروج اموات، برای حسابرسی است. <sup>(۱۲۱)</sup>

این روایات بر خالی شدن زمین، از حجت خدا در مدت چهل روز دلالت می‌کند، که شیخ حر عاملی، در مورد کلام گفته شده، تعلیق نموده و جواب‌های متعددی آورده است، که ما سعی نداریم آن‌ها را بگوییم و شما می‌توانید به کتاب ایشان، به نام الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة (ص ۳۶۵)، مراجعه کنید.

اما چیزی که برای ما اهمیت دارد، بیان دو نکته است:

۱۲۱- کتاب سلیم بن قیس به تحقیق محمد باقر انصاری: ص ۴۷۸، الارشاد: ج ۲ ص ۳۸۷، تاج الموالید: ص ۷۷، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۴، روضة الواعظین: ص ۲۶۶. و کسانی که این اشکال را ذکر کردند، علمای زیادی می‌باشند که از میان آن‌ها، شیخ مفید و شیخ طبرسی هستند. آن چه طبرسی گفته را برای شما نقل می‌کنم: (و این روایت به طریق صحیح آمده است: به این که بعد از دولت قائم، دولتی برای کسی دیگر وجود ندارد؛ مگر از آن چه که از قیام فرزندش (ان شاء الله) روایت شده است، و روایت بر آن به صورت قطع و یقین گفته نشده است، و بیشتر روایات بیان کرده‌اند، به این که ایشان از دنیا نمی‌روند، مگر به فاصله چهل روز از قیام قیامت، که در آن مدت هرج و مرج می‌شود و علامت آن خروج مردگان و قیام قیامت است و الله اعلم). إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۹۵.

نکته‌ی اول: ادعای مخالفتِ روایتِ وصیت و روایات مهدیین (علیهم‌السلام)، با روایات صحیح متواتر و مشهور، که بعد از قائم دولتی نخواهد بود.

نکته‌ی دوم: وصف ایشان، بر روایت وصیت به این که (شاذ) می‌باشد، و در مورد این توهم، در شب‌های گذشته، پاسخ داده‌ایم و بیان شده که آن شاذه نیست. و از همین جا کلام ما در این جا، فقط در نکته‌ی اول محصور می‌گردد، که خود به دو فرع تقسیم می‌شود.

فرع اول: ادعای مخالفتِ روایتِ وصیت و روایات مهدیین (علیهم‌السلام) با روایات صحیح متواتر مشهور.

فرع دوم: ادعای عدم وجود دولت، بعد از قائم (علیه‌السلام).

اما آن چه به فرع اول متعلق است، و این که روایات مهدیین (علیهم‌السلام) با روایات صحیح، هیچ مخالفتی ندارد؛ چرا که روایات از لحاظ دلالت بر معصومین (علیهم‌السلام) پنج قسمت هستند:

قسمت اول: روایاتی که ائمه را دوازده نفر، بیان کرده‌اند.

قسمت دوم: روایاتی که بر سیزده ائمه دلالت دارند.

قسمت سوم: روایاتی که بر دوازده مهدیین دلالت دارند.

قسمت چهارم: روایاتی که بر یازده مهدیین دلالت دارند و آن فقط یک روایت است.

قسمت پنجم: روایاتی که بر دوازده ائمه و نیز دوازده مهدیین، دلالت دارند و آن روایت وصیت می‌باشد، که شیخ طوسی آن را نقل کرده است.

و مخالفتِ اذعان شده ممکن است به تصور بین:

اولاً: بین قسم اولی که دلالت می‌کند، به این که عدد ائمه دوازده نفر هستند، و بین قسم

دومی که دلالت می‌کند، بر این که عدد ائمه سیزده نفر هستند.

و می‌توان بر نفی مخالفت و تعارض بین دو قسم، به آن‌ها جواب داد، با این بیان که در

روایات قسمت اول، دلیلی بر محصور ساختن ائمه به دوازده تن وجود ندارد و این امری است

که در هنگام بررسی ما به روایات قسمت دوم، به آن‌ها پی خواهیم برد؛ و هیچ گونه مخالفت

و تعارض بین دو قسم، وجود نخواهد داشت، و اگر تعارضی باشد، شاید می‌توان بین نفی و

اثبات تصور نمود، و گر نه هر دو قسم صحیح هستند و بین آن‌ها تعارضی وجود ندارد.

دوم: بین سوم و چهارم، همان چیزی وجود دارد؛ که در مورد قسمت اول و دوم گفته

شده است.

سوم: اما بین قسم دوم و سوم، نوعی تقابل وجود دارد نه تعارض، و رازی که در این تقابل وجود دارد، همان به این که مهدی اول از دوازده مهدیین، را گاهی در شمار ائمه علیهم السلام به حساب می‌آورند، که در آن وقت تعداد ائمه سیزده نفر خواهد بود، و در مقابل عدد مهدیین، یازده نفر خواهد بود، و گاهی به همراه مهدیین به حساب می‌آورند؛ و عدد مهدیین دوازده نفر می‌شود و عدد ائمه، دوازده نفر خواهد شد.

و رازی که مهدی اول را در شمار عدد ائمه، قرار می‌گیرد، همان بالا بودن مقام و منزلت و فضیلتش بر تمامی مهدیین، که بعد از ایشان می‌آیند، می‌باشد، همان طور که قبلاً ثابت کردیم. و فقط قسمت پنجم باقی می‌ماند، که آن قسمت هم بر دوازده گانه بودن ائمه و مهدیین علیهم السلام دلالت می‌کند و این امر، جامع بین تمام روایات می‌باشد، و هیچ تعارضی بین این قسمت، با چهار قسمت قبلی، وجود ندارد.

پس آن مخالفتی که صاحب کتاب ادعاء کرده، کجاست؟!

و در حقیقت این چیزی نیست، غیر از یک توهم محض، و آن این که دولت مهدیین، امتدادی برای دولت امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است، که خود آن دولت آخر نمی‌باشد، و این همان چیزی که شیخ حر عاملی، ذکر کرده و می‌گوید: (این که منظور از بعد از دولت مهدی، دولتی وجود ندارد، نوعی تغییر وجود دارد، که مخالف مسئله رجعت نیست، زیرا آن دولت دوم است، و چهل روز، شاید، به فاصله بین دو دولت باشد).<sup>(۱۲۲)</sup>

و این سخن او، منظوم: (این که منظور از بعد از دولت مهدی، دولتی وجود ندارد؛ نوعی تغییر وجود دارد که مخالف مسئله رجعت نیست، زیرا آن دولت دوم است؛ این روایت بر آن دلالت می‌کند:

ابان بن تغلب از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی، روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (ألا أبتشرکم - أيها الناس - بالمهدي؟ قالوا: بلی. قال: فاعلموا أن الله تعالى یبعث فی أمّتی سلطاناً عادلاً وإماماً قاسطاً یملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. وهو التاسع من ولد ولدی الحسین، اسمه اسمی و کنیته کنیتی. ألا ولا خیر فی الحیة بعده، ولا یكون انتهاء دولته

إلا قبل القيامة بأربعين يوماً). (۱۲۳)

(ای مردم، نمی‌خواهید شما را به مهدی بشارت دهم؟! گفتند: آری؛ فرمود: بدانید که خداوند حاکمی عادل، امامی دادگر، در امتم مبعوث می‌کند که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که پر از ظلم و ستم گشته است. و او نهمین فرزند از فرزندان حسین است، که نامش همام من و کنیه‌اش، کنیه‌ی من است. آگاه باشید که زندگی بعد از او، خیری نخواهد داشت و انتهای دولت او چهل روز قبل از قیامت، خواهد بود).

و چیزی که معلوم است، این که دولتشان همان آخرین دولت است، و باید امتداد زیادی داشته باشد و گفته این که قیامت چهل روز بعد از شهادت امام مهدی علیه السلام، بر شخص وی برپا می‌شود، گفته‌ی خالی از دلیل و برهان است، بلکه شواهد خلاف آن را ثابت می‌کنند، و آن هنگامی که روایات مهدیین این گفته را باطل می‌کنند؛ همان طور که اعتبار کمکی به آن نمی‌کند، لذا چگونه اسلام و مسلمانان، مدت زمان طولانی، برای خروج امام مهدی به انتظار بنشینند تا خداوند دین خود را، بر همه ادیان، غالب سازد؛ هر چند مشرکان کراهت داشته باشند، و سپس بعد از هفت سال وفات نماید، همان طور که در بعضی روایات آمده است و بعد از آن مسئله رجعت خواهد بود؟!

اما حر عاملی نیز به منافات بین روایات مهدیین و روایات رجعت، دچار توهم شده است، اما در حقیقت بین آنها، منافاتی وجود ندارد.

و سبب توهم ایشان همان اعتقادش به این که روایاتی که بر دوازده ائمه دلالت کرده‌اند، بر حصر جایی گرفته است، همان طور که به آن تصریح کرده و گفته است: (و احادیثی که ائمه را فقط دوازده امام، دانسته‌اند، بسیار زیادند). (۱۲۴) و عدم وجود حصر به ائمه دوازده گانه را قبلاً ذکر کردیم، همان طور که هنگامی بررسی روایاتی که بر سیزده بودن آنان دلالت کرده، نیز خواهد آمد.

و احتمال می‌رود، که علت گمان او آن روایتی است که شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود ذکر کرده است: محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش از علی بن سلیمان بن

۱۲۳- کتاب سلیم بن قیس بتحقیق محمد باقر انصاری: ص ۴۷۸.

۱۲۴- الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة: ص ۳۶۵.

رشید، از حسن بن علی خزاز می گوید: (دخل علی بن ابي حمزة علی ابي الحسن الرضا علیه السلام فقال له: انت امام؟ قال: نعم، فقال له: ابي سمعت جدك جعفر بن محمد علیه السلام يقول: لا يكون الإمام إلا وله عقب. فقال: أنسيت يا شيخ أو تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر علیه السلام، إنما قال جعفر علیه السلام: لا يكون الإمام إلا وله عقب إلا الإمام الذي يخرج عليه الحسين بن علي علیه السلام فإنه لا عقب له، فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول). (۱۲۰)

(علی بن ابی حمزه بر ابو الحسن الرضا علیه السلام وارد شد و عرض کرد: شما امام هستید؟ فرمود: آری. عرض کرد: من از جدتان شنیدم، که فرمود: امامی نیست، مگر این که برای او ذریه‌ای باشد. حضرت فرمود: ای شیخ، فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی؟! جعفر، این چنین نفرمود؛ بلکه فرمود: امامی نیست، مگر این که برای او ذریه‌ای باشد، بجز آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج می کند، چون ذریه‌ای ندارد. عرض کرد: فدایتان شوم، این چنین، از جدتان شنیدم).

و از آن جایی که در ذهن حر عاملی، این گونه متمرکز شده، که بعد از امام مهدی علیه السلام، مسئله رجعت خواهد بود، و لفظ وارد شده از امام در روایت: (امامی نیست، مگر این که برای او ذریه‌ای باشد، بجز آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج می کند، چون ذریه‌ای ندارد). بر امام مهدی علیه السلام حمل نمود، حال آن که روایاتی که وجود ذریه برای امام مهدی علیه السلام را ثابت می کنند، بسیار زیاد هستند، و این روایت بر اساس قواعد معروف، نزد خودشان به این که رجعت بعد از مهدی علیه السلام آغاز می گردد، صحیح نخواهد بود، در حالی که روایات مهدیین علیهم السلام، امامت بعد از پدرشان را ثابت می کنند و این که آنان والیان عهد پدر، می باشند.

و هم چنین، لازم است که بین روایاتی که از حکومت مهدیین، سخن می گویند و بین این روایتی که شیخ نعمانی روایت کرده، جمع بست؛ به این که آن بر مهدی دوازدهم، حمل می شود، و منظور آن از لفظ امام، به فرموده اش: (بجز آن امامی، که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج می کند، چون ذریه‌ای ندارد).، ایشان می باشد.

و در نهایت عدم وجود تعارض بین روایات مهدیین علیهم السلام و رجعت، معلوم می گردد. همان



طور که بین روایات ائمه دوازده گانه و روایات مهدیین، تعارضی وجود ندارد. همان طور که سید محمد صادق صدر، در مورد این اشکال پاسخ داده و می گوید: (و اما آن چه که ذکر شده که بعد از دولت قائم، برای کسی دولتی نیست، امری صحیح است؛ زیرا این دولت با حکم عادلانه و نظام دادگر تا نهایت زندگی بشر، استمرار می یابد و بدنبال آن هیچ حکمی نمی آید، بلکه حکم در آن دولت، فقط از آن صاحب امر است).  
و اگر منظور حکومتش تا زمانی که وی زندگی کند را بخواهد، و آن وقتی که زندگی بشریت بعد از ایشان تمام می شود، و آن امری است که محتمل نیست، زیرا آن امری است که روایات بسیاری بر نفی آن سخن می گویند، مانند روایات رجعت، و روایات اولیاء، و روایات به این که ساعت [قیامت] بر پا نمی شود، مگر بر اشرار خلق و مانند آن است، بلکه بر آن بعضی از آیات قرآن، مانند آیه دابه ارض، بعد از این که ما می دانیم که آن در خود زمان امام مهدی علیه السلام خروج نمی کند، دلالت دارند.

پس زندگی بشریت و نظم آن، بعد از امام مهدی علیه السلام نیز استمرار خواهد یافت و مقصود از این کلام که: بعد از قائم علیه السلام، دولتی برای هیچ یک از کافران و منحرفان که قبل از ظهور بودند، نخواهد بود.

می گوید: (و کلام او و در بیشتر روایات آمده که ایشان فقط تا چهل روز قبل از قیامت زنده می مانند... و این روایات را خواهیم شنید، که موضوع آن این است که حجت از زمین - یعنی وفات - چهل روز قبل از قیامت، مرتفع می شود. و خواهیم دید که مقصود از حجت، شخص امام مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه شخص دیگری است، که بعد از مدت زمان طولانی بعد از مهدی علیه السلام وفات می یابد). (۱۲۶)

می گویم: سید صدر، به مضمون آن چه که در روایت آمده، اشاره می کند: ابا عبد الله علیه السلام فرمود: (زمین باقی نمی ماند، مگر این که برای خداوند حجتی در آن باشد، که بواسطه ی او حلال و حرام شناخته شود و بسوی پروردگارش دعوت کند و حجت بر زمین، منقطع نمی گردد مگر چهل روز قبل از قیامت و آن هنگام که حجت، عروج یابد؛ درب توبه بسته می شود و ایمان هیچ کسی قبول نمی شود مگر این که قبل از آن به وی ایمان آورده است...).

(آنان شرورترین خلق خدایند، که قیامت بر آنان برپا می‌شود). (۱۲۷)

و چیزی که در آن موجود است، انقطاع حجت از زمین می‌باشد و هرگز نام مهدی و مهدیین حجج نیز، ذکر نشده است.

علامه مجلسی می‌گوید: (اگر چه نیز، اوصیای انبیاء و اوصیای ائمه، حجج الهی باشند). (۱۲۸) ثابت شد، به این که آنان نیز حجج الهی هستند و بخاطر ورود لفظ حجت در روایات حر عاملی، در کتاب خود (الایقاظ من الهجعه)، حجت را به عقل تفسیر نمود و آن در دومین وجه از وجوه جمعی که آن‌ها را ذکر نمود، که بین عدم خالی نبودن زمین از حجت، بین روایاتی که به خالی شدن زمین از آن، به مدت چهل روز که بعد از آن، قیامت برپا می‌شود، سخن می‌گویند و می‌گوید: و شاید حجت در آن، همان امام به طور عام و یا عقل، حمل شود؛ چیزی که کلینی و غیره که از ایشان علیه السلام روایت کرده‌اند: (إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حَاجِتِينَ: ظاهره و باطنه، والظاهره: الأنبياء والأئمة، والباطنة: العقل). (۱۲۹)

(همانا برای خداوند، دو حجت بر بندگان است؛ یکی ظاهر و دیگری باطن؛ اما ظاهر انبیاء و ائمه؛ و باطن، عقل آدمی است).

فرزندان عزیزم، تا این جا، گفتگویمان را به پایان می‌رسانیم و فردا شب ان شاء الله با یکدیگر ملاقات می‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً.



۱۲۷- کمال الدین: ص ۳۳۹.

۱۲۸- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۹.

۱۲۹- الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة: ص ۳۶۷.

## قسمت ششم :

### رد آن چه در مورد وصیت و اخبار مهدین، گفته شد:

فرزندان نشسته و منتظر آمدن پدر بودند؛ تا سخنان امشب او را نیز بشنوند که چگونه اشکال سوم را دفع می‌کند، پدر آمد و به فرزندان سلام نمود و فرزندان نیز با ادب و احترام جواب سلام پدر را دادند، و پدر در جای خود نشست و گفت: ای فرزندان عزیزم، سؤالی دارید؟

فرزندان: خیر پدر؛ هر چند که کلام بسیار دقیق و نکته‌دار است، اما الحمدلله واضح است.

پدر: پس در مورد رفع اشکال سوم، می‌پردازیم.

فرزندان: بفرمایید پدر.

پدر: خلاصه‌ی اشکال سوم همان (بعد از آنان)، در فرموده‌اش (من بعدهم)،<sup>(۱۳۰)</sup> که مقصود بعد زمانی نیست، بلکه می‌تواند مصادق این آیه باشد: ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾، (و چه کسی بعد از خداوند، او را هدایت می‌کند؟) و بر اساس آن، آنان می‌توانند در زمان امام مهدی علیه السلام حضور داشته باشند و نواب ایشان علیهم السلام هستند.

سپس بعد از آن، اشکال می‌گیرد و می‌گوید: اگر بگویید: در روایت گفته شده: (فإذا حضرته يعني المهدي الوفاة فليسلمها إلى ابنه)، (هرگاه زمان وفاتش [امام مهدی علیه السلام] فرا رسد، آن را (امر امامت) به فرزندش، تسلیم نماید) این تأویل و تفسیر را نفی می‌کند، می‌گویم: دلیلی بر وجود ماندن بعد از ایشان، وجود ندارد، و شاید ممکن است، به خاطر ادای وظیفه وصیت باشد، تا به مرگ جاهلیت نگیرد، و می‌تواند کسی بعد از وی باقی بماند تا مردم را به امامتش، دعوت نماید و آن به حصر دوازده امام در وی و پدرانش، ضرری نمی‌رساند).

ما در مورد آن، چند نکته داریم:

نکته‌ی اول: این که (بعد از وی)، بر دو قسم است:

اول: (بعد زمانی): که آن از لحاظ زمان، نوعی تأخیر در آن دیده می‌شود؛ همان طور که

اگر بگویید: (علی بعد از محمد آمد) و این که مفهوم آن، از لحاظ عرفی، بعد زمانی است،

یعنی: زمان آمدن علی، بعد از زمان آمدن محمد، تحقق یافته است.

دوم: (بُعد رتبه (ترتیب)): که در آن از لحاظ رتبه (ترتیب)، تأخیر خواهد بود، همان گونه در فرموده خداوند: ﴿مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾، (و بعد از آن وصیت است که در مورد قرض یا چیز دیگر وصیت می کند)؛ یعنی: این که مرتبه‌ی ارث از وصیت و قرض متأخیر است. و ادای قرض و آن چه که فرد مُرده وصیت کند، مقدم می شود؛ سپس مرتبه ارث فرا می رسد.

به همین خاطر، سید خوئی در بحث خارج کردن خمس، بعد از زمان مرگ، می گوید: (اما در ظاهر این که مقصود از بعدیت، نمی تواند بعد زمانی باشد، که دلیل آن واقع شدن در آوردن خمس متأخر، از اخراج مورد خواسته شده، می باشد، بلکه مقصود، بُعد مرتبه (ترتیب) می باشد، که مانند فرموده خداوند که می فرماید: ﴿مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾، (و بعد از آن، وصیت است که در مورد قرض یا چیز دیگر، وصیت می کند)؛ یعنی این که مرتبه‌ی خمس نسبت به مورد خواسته شده، متأخر است، همان طور که مرتبه ارث و میراث نسبت به وصیت و ادای قرض، به تأخیر افتاده است). (۱۳۱)

و بعد از این که مقصود از دو بُعد را دریافتیم، می گویم:

اولاً: به این که بُعدی که در آیه شریفه، ذکر کرده، در آن اشکال وجود دارد و آن همان فرموده خدای متعال که فرمود: ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾، (و چه کسی بعد از خداوند، او را هدایت می کند)؛ منظور آن زمان نیست، به خاطر این که خداوند خارج از زمان و زمان‌هاست، بلکه از همه صفاتی که مخصوص مخلوق است، مبرا است و اوست که خداوند ابتدای بی انتها و اول و آخر همه چیز است.

و در قیاس فرموده‌ی حضرت صلی الله علیه و آله: (بعد از او، دوازده مهدی می باشد)، قیاسی تو خالی است؛ و در آیه تأویل بُعد جایز است، چرا که خداوند از هر گونه محدوده زمانی و مکانی منزّه است، اما برای فرموده‌ی حضرت (بعد از او دوازده مهدی)، تأویلی واجب نکرده است؟!  
دوماً: به این که دلیل بر خلاف این تأویل استوار است، و خود صاحب اشکال بوجود قرینه ای از خود روایت وصیت، که این تأویل و تفسیر را باطل می کند، چرا که ایشان نیز اول آن

را به آخرش تأویل نمود، نیز دلیلی بر آن وجود ندارد، و آن فقط یک احتمال است و دین مجموعه‌ای از احتمالات نیست که یک شخص یا فرد دیگر، به آن معتقد باشد، و گفت: (اگر بگویند: در روایت گفته شده: **فإذا حضرته يعني المهدي الوفاة فليسلمها إلى ابنه**)، **هر گاه زمان وفاتش [امام مهدی علیهما السلام] فرا رسد، آن را (امر امامت)، به فرزندش تسلیم نماید**)، این تأویل را نفی می‌کنند و الی آخر...

سوماً: این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **(و آنان دوازده امام می باشند، سپس بعد از او، دوازده مهدی خواهند بود)**.

در حدیث از حرف **(ثُمَّ)** -سپس-، استفاده شده، که خود این حرف در زبان عربی، حرف عطف خوانده می‌شود و بر شریک بودن در حکم و ترتیب دلالت می‌کند. جوهری می‌گوید: **ثُمَّ** حرف عطفی است که بر ترتیب و تراخی دلالت می‌کند، <sup>(۱۳۲)</sup> که این امر گویای دو امر است:

امر اول: رتبه بندی بین ائمه علیهم السلام و بین مهدیین علیهم السلام، به معنی آن است که ائمه علیهم السلام، مرتبه‌ی اول را دارند و بعد از آنان علیهم السلام، مرتبه مهدیین می‌آید.

امر دوم: شریک دادن مهدیین، بعنوان حجج الهی همانند ائمه علیهم السلام. این معنا در روایات دیگر آمده است و امکان ندارد آنها را بر بُعد رتبه بندی، حمل نمود. از ابی عبد الله علیه السلام در حدیثی طولانی آمده است که ایشان فرمود: **(یا أبا حمزة، إنَّ منَّا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين علیه السلام)**. <sup>(۱۳۳)</sup>

**(ای ابا حمزه، برای ما بعد از قائم، یازده مهدی از فرزند حسین علیه السلام می‌باشد)**.

و از ایشان که فرمود: **(إنَّ منَّا بعد القائم علیه السلام اثني عشر مهدياً من ولد الحسين علیه السلام)**. <sup>(۱۳۴)</sup>

**(برای ما بعد از قائم علیه السلام، دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام است)**.

ابی بصیر می‌گوید: **(قلت للصادق جعفر بن محمد علیه السلام: یا بن رسول الله، سمعت من أبيك أنه قال: يكون بعد القائم اثني عشر إماماً، فقال: إنما قال: اثني عشر مهدياً ولم يقل إثنا عشر**

۱۳۲- تاج العروس: ج ۱۶ ص ۸۹.

۱۳۳- غیبت شیخ طوسی: ص ۴۷۸، مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۸، و ص ۱۵۸، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵، معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام: ج ۴ ص ۷۷، الإيقاظ من المهجعة بالبرهان علی الرجعة: ص ۳۶۲.

۱۳۴- مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۹، و: ص ۱۸۲، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۸.

إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا). (۱۳۰)

(به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله از پدرتان شنیدم که فرمود: بعد از قائم، دوازده امام خواهند بود. حضرت فرمود: پدرم فرمود: دوازده مهدی و نفرمود: دوازده امام، اما آنان قومی از شیعیان ما هستند، که مردم را به مودت و معرفت حق ما، دعوت می کنند).

آیا با وجود این همه روایات، شایسته است از بُعد رتبه بندی سخن گفت؟! و آنها را با فرموده خداوند متعال که فرمود: ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾، (و چه کسی بعد از خداوند، او را هدایت می کند) قیاس کرد؟ و آیا انسان عرب زبان، از این روایات در می یابد که منظور آنها بعد رتبه بندی است، نه بُعد زمانی؟!

امر چهارم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام، امر کرد که آن را به فرزندش امام حسن، تسلیم کند و امام حسن به امام حسین و این چنین هر امام به امام بعد از خود تسلیم نماید، و اگر در امام دیگر، بُعد زمانی بوده، در مورد مهدیین نیز چنین خواهد بود، و اگر بُعد مرتبه ای بوده، آن نیز در مورد مهدیین خواهد بود، و آن به خاطر سیاق کلمات، است.

امر پنجم: بُعد، چه زمانی باشد و چه مرتبه ای، مطلوب ثابت می شود؛ همان طور که در فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: (من سرّه أن یحیا حیاتی، ویموت ممّاتی، ویسکن حنة عدن غرسها ربی، فلیوال علیّ من بعدی، ولیقتد بالأئمة من بعدی، فإیهم عترتی خلّقوا من طینتی). (۱۳۱) (هر کس می خواهد، همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و در بهشت هایی که پروردگارم آفریده سکنی گزیند، بعد از من علی را پیروی کند و به ائمه ای بعد از من، اقتداء کند، آنان عترتم هستند و از سرشت و گیل من خلق شدند).

علامه امینی می گوید: (این تعابیر به ما خبر می دهند که ولایت، برای امیر المؤمنین علیه السلام همانند مرتبه ای صاحب رسالت، همراه با حفظ تفاوت بین دو مرتبه اولویت و اولویات ثابت شده است، چه بخواهیم از لفظ (بعدی): (بعد از من)، بُعد زمانی یا بُعد مرتبه، دریافت کنیم). (۱۳۲)

۱۳۰- کمال الدین: ص ۳۸۵، مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱۲، مستدرک سفینه بحار: ج ۱۰ ص ۵۱۶.

۱۳۱- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۵.

۱۳۲- الغدير: ج ۱ ص ۳۷۷.

سید علی میلانی می‌گوید: به خاطر وجود کلمه‌ی (بعد از من)، در همه الفاظ حدیث یا بیشتر آن، و کلمه (بعدی) در این معنی تصریح شده؛ به این که بعدی، یا بُعد زمانی و یا بُعد مرتبه‌ای باشد: و شاید در درجه اول در بعد مرتبه‌ای ظاهر می‌شود، (علی ولیکم بعدی)، (علی بعد از من، ولی شماست). یعنی غیر من، یعنی در مرتبه کمتر از من، علی ولی شماست. اما اگر کلمه (بعدی) به معنی زمان و مکان باشد، علی بعد از من، ولی شماست، این کلمه بر این امر دلالت می‌کند، که امیر المؤمنین بعد از رسول الله، بلا فاصله ولی مؤمنان می‌باشد و اگر چنین نبود چرا برخی‌ها کلمه‌ی (بعد از من) موجود در حدیث، را ساقط کرده و آن را تحریف کردند). (۱۳۸)

هم چنین فرموده‌ی حضرت که فرمود: (یا علی، إنه سیکون بعدی اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدیاً).

(ای علی، بعد از من دوازده امام و بعد از آنان، دوازده مهدی خواهد بود).

در هر بعدی که باشد، چه زمانی و چه مرتبه‌ای، ثابت می‌کند که مهدیین بعد از ائمه (علیهم السلام)، حجج الهی می‌باشند.

همان طور که علی بن ابی طالب (علیه السلام)، چه در بعد زمانی و چه در بعدی ترتیبی، اگر بخواهیم تفسیر کنیم، خلیفه و جانشین رسول الله می‌باشد؛ این امر در مورد سید احمد الحسن وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) نیز جاری می‌باشد. و از آن جایی که علی بن ابی طالب (علیه السلام) بعد از رسول الله، از لحاظ زمانی و مرتبه‌ای می‌باشد، هم چنین مهدی اول احمد الحسن (علیه السلام) نیز خواهد بود، و از همین جا باطل بودن گفته اش واضح می‌شود: (اگر بگویید: در روایت گفته شده: (هر گاه زمان وفاتش [امام مهدی (علیه السلام)] فرا رسد، آن را (امر امامت)، به فرزندش تسلیم نماید). این تأویل را نفی می‌کند. می‌گوییم: دلیلی بر این مانند بعد از ایشان وجود ندارد...).

و چیزی که در مقام گفته شیخ حر عاملی، عجیب است گفته اش: (من بعد)، باید در آن تقدیر مضاف باشد، و ممکن است در مورد بعد از ولادتش باشد، یا بعد از غیبتش باشد و یا اشاره به سفیران و وکیلان بر جن و انس، و یا خاصان علمای شیعه در مدت غیبتش باشد، و

یا ممکن است بعد از خروجش باشند که نایبانش خواهند بود). (۱۳۹)

و تقدیر مضاف تا ابد نخواهد بود که بماند، اما بعد از ولادتش، اشاره به سفر او و کیلان خواهد بود، و اما تقدیر بعد از غیبتش، اشاره به سفیران و اعیان علمای شیعه، در مدت غیبتش خواهد بود، و اما تقدیر بعد از خروجش، نواب ایشان خواهند بود.

گویا ایشان روایتی که می‌گوید: مهدیین قومی از شیعیان ما هستند، را شاهی برای احتمال سوم قرار می‌دهد و آن وقتی که ایشان، آن را بعد از گفته‌اش، وارد کرده است.

و نتیجه: این که هر عاملی گمان کرده که روایات مهدیین از یک جهت، با روایات رجعت منافات دارند، و از جهت دیگر، گمان کرده که امام مهدی علیه السلام هیچ ذریه‌ای ندارد، همان طور که ذکر شد و نیز به آن اشاره خواهیم کرد.

ششم: گفته او و شاید ممکن است به خاطر ادای وظیفه وصیت باشد، تا به مرگ جاهلیت نگیرد! در حقیقت هیچ وجه علمی برای این کلام نمی‌فهمم، که در این صورت وصیتی که امام مهدی علیه السلام به خصوص شخصی که حجت نباشد، وصیت کند، چه فایده‌ای خواهد داشت؟! و آن وقتی که آنان می‌گویند به این که بعد از امام مهدی، به مدت چهل روز هرج و مرج می‌شود، سپس قیامت بر پا می‌شود؟

و همان طور که معلوم است، به این که وصی به وصی بعد از خود، وصیت می‌کند، و باید بگوییم به این که آن کسی که امام مهدی علیه السلام، به وی وصیت کرده، وصی می‌باشد، و این سنت اوصیاء بوده که نزد همگان معروف است، پس چرا باید امام مهدی علیه السلام از این سنت مستثنی شوند؟! و چه دلیلی بر منفرد شدنش، به این که ایشان به شخصی که وصی وی نیست، وصیت کند؟

هم چنین من از این گفته‌ی شیخ، سخت در تعجبم که گفته: (تا این که به مرگ جاهلیت نگیرد!)، یعنی این که: امام مهدی علیه السلام در هنگام وفات، بدون وصیت نگیرد، که در این صورت مرگش به مرگ جاهلیت خواهد بود، و نیز می‌گوید: شخصی که امام مهدی علیه السلام به او وصیت کرده، وصی ایشان نیست، بلکه این امر فقط به معنای دفع ضرر مرگ جاهلیت است!!! و نیز در همان وقت می‌گویند که رسول الله صلی الله علیه و آله در هنگام وفات، وصیتی نکردند!؟



و چه کسی سزاوارتر است، به این که به مرگ جاهلیت نمیرد، و آیا امام مهدی علیه السلام برتر از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گشته؟ یا این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به مرگ بدون وصیت، که مرگ جاهلیت، خواهد داشت، غافل بوده است؟ و یا دلیل خاصی بوده که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از نوشتن وصیت، مستثنی ساخته است؟!

فرزنداتم، جواب این سؤالات را به شما واگذار می کنم.

وائق: اعتقاد ندارم به این که عاقلی بگوید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امت را بدون وصیت، ترک کردند.

محمود: پدر، من از این گفته که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام وفات وصیتی نکردند، تعجب می کنم، و آن وقتی که ایشان همواره به ائمه سفارش می کردند، که هنگام وفاتشان به تعیین وصی بعد از خود اقدام کنند، و چگونه خود وصیت نکنند؟

احمد: پدر، قبلاً زندگی نامه‌ی ابی بکر را مطالعه کرده‌ام، که ایشان در هنگام مرگ به عمر وصیت کرده‌اند، و عمر به عقد شورا در میانشان امر کرد، که از میان آنان، امام علی علیه السلام بودند، پس هنگامی که ابوبکر و عمر در وصیت خود کوتاهی نکرده‌اند، چگونه می توان گفت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سرور مخلوقات وصیتی نکرده است، در حقیقت این بهتان عظیمی است، که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته می شود، و استغفر الله از کسی که چنین سخنی بگوید و آن را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهد.

پدر: استغفر الله از ظلمی که در حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می کنند.

هفتم: می گوید: (جایز است، کسی بعد از ایشان باقی بماند و به امامت ایشان دعوت کند و این امر، در مورد حصر دوازده گانه‌ی به ایشان و پدران، ضرری نمی زند).

می گویم: تصور می شود کسی که بعد از امام مهدی علیه السلام باقی می ماند و به امامت ایشان دعوت کند، بر دو نحو است:

اول: این شخص، انسان عادی باشد و همانند نواب اربعه که در غیبت صغری بودند. و این امری است، که شیخ حر عاملی احتمال داده و می گوید: (و جایز می شود، آنانی که ذکر شده‌اند (مهدیین در وصیت)، به عنوان نواب ایشان باشند، و هر یک از آنان، از یک

جهت و یا مدت معینی نائب باشند). (۱۴۰)

و این سخنی است که نمی‌توان آن را پذیرفت، هنگامی که روایات از زمان بعد از وفات امام مهدی علیه السلام سخن می‌گویند، و نیابت بعد از وفاتشان، چه معنی خواهد داشت؟ و نیابت در حیات است، نه بعد از وفات.

دوم: کسی که بعد از ایشان باقی می‌ماند، وصی ایشان باشد، و اگر چنین باشد، پس باید معصوم باشد.

اما در طریق اول هیچ دلیلی وجود ندارد.

اما در طریق دوم: دلیل بر آن استوار است، پس روایت وصیت و روایات مهدیین، بر این امر دلالت می‌کنند، که آنان علیهم السلام اوصیای امام مهدی علیه السلام و والیان عهد و آنان ائمه بعد از ایشان، می‌باشند.

پس چگونه احتمالی که خالی از دلیل باشد، بلکه شواهد خلاف آن را اثبات می‌کنند، مقدم‌تر می‌گردد؟ و اما گفته ایشان: (و این امر، در مورد حصر دوازده‌گانه‌ی به ایشان و پدرانش، ضرری نمی‌زند)، که در این امر هیچ خلافتی نیست، و ایشان یعنی امام مهدی علیه السلام خاتم ائمه علیهم السلام می‌باشد و سخن به وجود مهدیین، آن را نفی نمی‌کند. و این چیزی است که صاحب اشکال از سید مرتضی، در گفته خود نقل کرده است: (مرتضی می‌گوید: در هنگام وفات مهدی علیه السلام تکلیف به پایان نمی‌رسد، بلکه جایز می‌شود که دوازده امام در ایشان محصور شود، و بعد از آن، ائمه‌ای برای حفظ دین و مصالح آن، به پا می‌خیزند؛ و این سخن، ما را از نامیدن به دوازده امامی، خارج نمی‌کند، زیرا بر ما تکلیف شده به این که امامت آنان را بدانیم، پس آن موضع خلاف است، که ما آن را به طور شفاف بیان کرده ایم، و ما موافق آنان نیستیم؛ و ما به خاطر این اسم از غیر ما، یعنی مخالفان منفرد و جدا شده‌ایم). (۱۴۱)

و تا همین جا، فرزندان عزیزم، گفتگوی امشب‌مان را به پایان می‌رسانیم و فردا به امید خدا، به گفتگوی خود، ادامه خواهیم داد.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهدیین و سلم تسليماً  
کثیراً.

۱۴۰- الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة: ص ۳۶۹.

۱۴۱- الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۵۲، الايقاظ من الهجعة: ص ۳۶۸.

## قسمت هفتم :

### رد آن چه در مورد وصیت و اخبار مهدین گفته شد:

مانند شب‌های گذشته وعده گرد هم آمدن سه برادر برای شنیدن شنیده‌ها، در مورد دعوت مبارک یمانی فرا رسید، آنان حریصانه در مورد دلایل آن، با هم بحث و گفتگو می‌کردند، و در همین هنگام پدر آمد و به آنان سلام کرد و جواب پدر را با سلام و بهترین تحیات، پاسخ دادند.

احمد گفت: پدر جان، قبل از این که گفتگو را آغاز کنیم، اجازه دهید تا فنجان قهوه خود را بنوشیم.

پدر گفت: احمد، امروز تو را چه شده، به نظر خسته می‌رسی؟!!

احمد: نه پدر جان؛ ولی به هنگام دفع اشکالات از طرف شما، به دقت و هوشیاری بسیار نیازمندیم! و قهوه‌ی خود را نوشیدند، و بعد از اتمام آن، پدر به بیان موضوع گفتگوی امشب‌شان پرداخت، و گفت: فرزندانم؛ به اشکال چهارم؛ از اشکالات صاحب کتاب صراط مستقیم رسیدیم و خلاصه‌ی اشکال این است: روایتی که وصیت رسول الله ﷺ را بیان کرده؛ یک روایت می‌باشد و مورد ظن و گمان است؛ و مس‌الهی امامت علمی است و جز با قطع و یقین؛ ثابت نمی‌شود.

و از همین جا ای فرزندانم، در مورد این سخن؛ توقف می‌کنیم و آن را به صورت یک بررسی موضوعی بررسی می‌کنیم؛ تا این که با یک نتیجه علمی خارج شویم، و ببینیم آیا ممکن است این اشکال در برابر نقد علمی؛ می‌تواند مقاومت کند؟

او ادعاء کرده که وصیت رسول الله ﷺ، از جمله خبرهای واحد است و خبر واحد مورد ظن و گمان است، و مسأله امامت باید از طریق علم یقین و قطعی ثابت گردد، نه از طریق شک و گمان، و روایت وصیت، نمی‌تواند امامت را برای کسانی که بعد از امام مهدی ﷺ می‌آیند، ثابت کند؛ زیرا از آن حالت قطع و یقین حاصل نمی‌شود؛ بلکه حالت ظنی و گمان دارد.

پاسخ به این سخنان، چند نکته دارد:

نکته‌ی اول: این که شیخ طوسی بعد از ذکر روایت وصیت و مجموعه‌ای از روایات

می گوید:

و اگر گفته شود: بر صحت این اخبار، استدلال نموده و ثابت کنید که اخبارتان صحیح است، چرا که تمام این اخبار که روایت کردید، خبر واحد هستند، و در اموری که اثباتشان نیازمند به علم است، خبر واحد قابل اعتماد نیست؛ (چون خبر واحد، علم آور نیست؛ بلکه حداکثر ظن آور است) و این مسأله، هم یک مسأله علمی است.

ثانیا: استدلال کرده و دلیل بیاورید، مبنی بر این که معنای این اخبار، همان کسی است که شما به امامتش معتقد هستید، چون اخباری که از مخالفان تان روایت کردید و نیز بیشتر روایاتی که از شیعه روایت کردید، با فرض این که آنها را بپذیریم، در آنها، دلیلی بر صحت اعتقاد شما نیست، چون این اخبار فقط بیانگر عدد هستند و چیزی غیر این را نمی گویند، پس شما از کجا می گویند که امامتان همان دوازده عدد روایات است و امام دیگر را شامل نمی شود؟

می گوئیم: اما آن چه که بر صحت این اخبار دلالت می کند، این است که شیعه امامیه، این موضوع و روایات آن را نسل به نسل، به صورت تواتر نقل و روایت کرده اند و طریقه تصحیح این دسته از اخبار، در کتب امامیه و نصوص و تصریحات بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام موجود می باشد و طریقه این روایات هم یکی است (بنا بر این اخبار این باب، خبر واحد نیستند، بلکه متواتر می باشند).<sup>(۱۴۲)</sup>

نکته‌ی دوم: این که روایت وصیت را شیخ طوسی، روایت کرده است، و ایشان معروف تر از آن است که باید شناخته شود و ممکن نیست روایتی که بر آن اعتماد ندارد نقل کند، چرا که آن از جمله امور مورد اشکال است که نمی توان به شیخ طایفه نسبت داد، شیخ حر می گوید: بلکه از طریق بررسی سیر و تواریخ معلوم است که: آنان از کتب غیر معتمد، نقل نمی کنند، با وجودی که آنها می توانند از کتب قابل اعتماد نقل کنند؛ پس چگونه می توان به سرور محدثین و ثقه اسلام و شیخ طایفه گمان بد داشت؟<sup>(۱۴۳)</sup>

نکته‌ی سوم: چیزی که معلوم است، این که اخبار خبر واحد اگر با قرائن دیگر، پشتیبانی شده باشد، از دایره‌ی تقسیمات رباعی که حدیث را طبق آن تقسیم می کنند، خارج می شود و

۱۴۲- غیبت شیخ طوسی: ص ۱۵۶.

۱۴۳- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۳۰ ص ۲۵۳.

این مفهوم را شیخ عاملی، ذکر کرده است و می‌گوید: (آنان توافق نظر کردند به این که خبر مورد تقسیم، یعنی تقسیم خبر واحد به ضعیف و صحیح و موثق و حسن؛ زمانی که خالی از قرینه و قرائن باشد. و قبلاً بیان کرده‌ام: این که اخبار کتب مشهور ما، با قرائن پشتیبانی شده‌اند، که اصحاب مصححان امروزی، در جاهای مختلف به آن اعتراف کرده‌اند، که ما بعضی از آن‌ها را نقل کرده ایم. و ضعف تقسیم ذکر شده و عدم وجود موارد اضافه شده، در کتب مورد اعتماد واضح گردید. و صاحب (المنتقی)، ذکر کرده که: بیشتر انواع حدیث ذکر شده در درایة الحدیث، بین متأخرین از مستخرجات عامه، بعد از وقوع معانی‌اش در احادیث‌شان و این که بیشترشان در احادیث ما وجود ندارند، و اگر تأمل کنید، تقسیم مذکور از این قبیل را خواهیم یافت). (۱۴۴)

و ذکر کردیم به این که روایت وصیت، با بسیاری از قرائن که دلیلی بر صحت آن است، همراه می‌باشد، پس ضرورتی برای بیان مجدد آن وجود ندارد.

نکته‌ی چهارم: و گفته‌ی او (مسئله امامت، یک مسئله علمی است، که مگر از طریق علم یقین ثابت نمی‌گردد).

در جواب ایشان می‌گویم:

اولاً: اگر مسئله امامت، یک مسئله علمی بود و فقط با علم و یقین ثابت می‌گردد، پس چرا به گفته‌ی خود مبنی بر عدم روئیت صاحب العصر و الزمان علیه السلام، آن هم به سبب توقیع سمری، اعتماد کردند؛ در حالی که آن یک خبر واحد در نزد آنان است، بلکه سند آن مخدوش می‌باشد، اما در ارسال، و یا در مجهولیت روایت کننده آن، و طبق قواعدشان، هیچ ارزش قطع و یقینی ندارد؟ و مسئله مشاهده‌ی امام و ادعای سفارت از سوی ایشان، نیز مسأله علمی می‌باشد.

دوماً: به این که قطع و یقین حاصل شده است؛ زیرا روایت وصیت با قرائن بسیاری که آن را واجب کرده، همراه است که ذکر کردیم و بر اساس آن می‌توان بوسیله‌ی آن‌ها بر امامت استدلال نمود.

و تا این جا، پاسخ رد اشکال چهارم به پایان می‌رسد و اشکال پنجم را، برایتان بیان

خواهم کرد، و سپس در مورد آن گفتگو می‌کنیم، که آیا در برابر نقد علمی پاسخی دارد یا فقط آن توجیهی از سوی صاحبش، آن هم برای خلاص کردن خود از توهم، می‌باشد؟  
و خلاصه‌ی اشکال این است که: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هرگز متأخران را با تمام نام‌هایشان ذکر نکردند و حتی با وجود لزوم معرفت آنان، صفاتشان را بیان نکردند، که در این صورت تأخیر هنگام حاجت لازم می‌شود.

و توضیح در مورد این گمان، مستلزم چند نکته است:

نکته‌ی اول: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام ملزم به بیان همه چیز نیستند، بلکه برای هر چیز، زمان و اهل آن لازم است، و آنان از زمان آن، از ما آگاه‌ترند؛ بلکه در آن جا، اسرار زیادی مربوط به امام مهدی علیه السلام وجود دارند که اهل بیت علیهم السلام سعی در مخفی نگه داشتن آن‌ها داشتند و فقط به برخی مسائل اصلی و مادر، که امت به وسیله آن‌ها می‌توانند، امام خود را بشناسند، اکتفاء کرده‌اند، و این همان چیزی است که از بیشتر روایات، معلوم و آشکار می‌شود، و برخی از این روایات را برای شما فرزندام، بیان می‌کنم:

شیخ صدوق روایت می‌کند: (... وهكذا يكون سبيل القائم عليه السلام له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه...). (۱۴۵)

(... و این چنین روش قائم علیه السلام خواهد بود و برای او علمی است؛ که اگر زمان انتشار آن، فرا رسد، آن را از خود منتشر می‌کند).

و این همان اقتضای حکمت است؛ زیرا برای هر وقت و زمانی علمی وجود دارد، که در زمان غیر از زمان دیگری پخش و منتشر می‌شود، که از جمله آن‌ها، این روایت:

ابی عبد الله علیه السلام فرمود: (العلم سبعة وعشرون حرفاً، فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يثبتها سبعة وعشرين حرفاً). (۱۴۶)

(علم، بیست و هفت حرف است و تمام آن چه که رسولان با خود آوردند، تنها دو حرف از علم می‌باشد و مردم تا به امروز، فقط دو حرف از علم را می‌دانند؛ پس هنگامی که قائم ما

۱۴۵- کمال الدین و تمام النعمة: ص ۱۵۵، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۰۸.

۱۴۶- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۷.

قیام کند، بیست و پنج حرف از علم را خارج ساخته و بین مردم منتشر می‌کند و دو حرف دیگر را ضمیمه می‌کند، تا این که بیست و هفت حرف علم را منتشر کند).

و آن به صراحت بیان می‌کند: که علم ذخیره شده ای وجود دارد، که حضرت قائم علیه السلام با آن خواهد آمد، به همین جهت سید خوئی رحمته الله می‌گوید: (و از همین جا، در برخی روایات وارد شده، به این که احکامی در نزد صاحب امر علیه السلام باقی مانده، که بعد از ظهور خویش، آن احکام را برای مردم آشکار می‌سازند).<sup>(۱۴۷)</sup>

و به خاطر این، بعضی روایات را می‌بینیم که بیان می‌کنند: به این که عدم نام‌گذاری امام مهدی علیه السلام توسط امام علی علیه السلام، وجود عهدی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از امام علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته است.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: (سأل عمر بن الخطاب امیر المؤمنین علیه السلام فقال: أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ فقال علیه السلام: أما اسمه فإن حبيبي عهد إلي أن لا أحدث به حتى يبعثه الله).<sup>(۱۴۸)</sup>

(عمر بن الخطاب از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید: مرا از نام مهدی خبر ساز؟ حضرت فرمود: اما نامش، حبیبم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از من عهد و پیمان گرفته‌اند، که از نام او سخن نگویم، تا زمانی که خداوند او را بر انگیزد).

و نیز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (وأشهد علی رجل من ولد الحسين لا یسمى ولا یکنی حتی یظهر أمره فیملاًها عدلاً کما ملئت جوراً...).<sup>(۱۴۹)</sup>

(شهادت می‌دهم، در مورد مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام که نام برده و کنیه‌اش گفته نمی‌شود، تا این که امرش ظاهر گردد و زمین را پر از عدل و داد کند؛ همان طور که پر از ظلم و ستم، گشته است).

همان طور که در روایات یافت می‌شود، به این که اهل بیت علیهم السلام سعی در کتمان شخصیت صاحب امر داشتند، چرا که آن از جمله اسرار می‌باشد.

احمد بن محمد بن ابی بصیر می‌گوید: از ابا الحسن الرضا علیه السلام در مورد مسئله ای پرسیدم،

۱۴۷- محاضرات فی أصول الفقه: ج ۵ ص ۳۲۰.

۱۴۸- الامامة و التبصرة: ص ۱۱۷، کمال الدین: ص ۶۳۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۶.

۱۴۹- غیبت نعمانی: ص ۶۸، و در وسایل از ابی جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است: وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۱۶ ص ۲۳۸.

حضرت از پاسخ دادن به آن، امتناع ورزیده و سپس فرمود: (لو أعطیناکم کلما تریدون کان شراً لکم وأخذ برقبۃ صاحب هذا الأمر...). (۱۵۰)

(اگر آن چه را می خواستید، به شما می دادیم؛ برای شما شر شده و گردن صاحب این امر، را می برد).

همه‌ی این روایات و غیره، تأکید می‌کنند که آل محمد علیهم السلام این شخصیت را به خاطر اهمیتش، مخفی نگه داشتند، و در بسیاری از امور مربوط به آن را، مبهم نگه داشتند، و در همان وقت آنان علیهم السلام را می‌یابیم که امر ایشان را با بیانی شفاف و واضح، مانند خورشید در وسط روز روشن کرده‌اند، و در همین جا، حکمت خاندان محمد تجلی می‌یابد، به خاطر این که آنان، امر را محکم نگه داشتند و مانع مدعیان آن شدند، و آن وقتی که ایشان را با بیانی شفاف و واضح بیان کردند.

شیخ مفید می‌گوید: (به این که سخنان ائمه اطهار، بر ظاهر آن اطلاق می‌شد، که باطن آن موافق امر، برای نگه داشتن عواقب آن بود و از ظاهر آن چیزی که به خاطر تقیه و اضطراب بود، بر خلاف باطن آن دریافت می‌گردید. چیزی که در ظاهر آن امری واجب و لازم بود، و در همان وقت در خود آن امر به مباح و ثناء و بخشش و مباح بودن می‌شد. و از آن‌ها چیزی بود که در ظاهر آن بخشش و ثناء بود، در حالی که آن امری واجب است؛ و از آن‌ها روایاتی بودند که منظور از عام امر خاص، و روایاتی که منظور از خاص امر عام مد نظر می‌باشد، و در ظاهر کلام امر مستعار در غیر از جایگاه حقیقت کلام است، و تعرض در گفته برای اصلاح و مدارات و جلوگیری از خون ریزی بوده است و آن امر عجیب و یک چیز نوآوری از آنان نیست، و خود قرآن که یک کلام خداست و در آن شفا و بیان هر چیز است، در ظاهر آن اختلاف کرده‌اند، و از تبیان مردم در اعتقاد معانی آن معلوم است). (۱۵۱)

و بعد از پی بردن به جهل ما به حقیقت مقاصد ائمه دین علیهم السلام همان طور که شیخ مفید ذکر کرده از یک جهت، و شناخت ما به این که اهل بیت علیهم السلام در امور مربوط به عصر ظهور، سعی در مخفی ساختن امور از جهت دیگر، صحیح نیست که بگوییم: چرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

۱۵۰- کافی: ج ۲ ص ۲۲۴، بحار الأنوار: ج ۷۲ ص ۷۷.

۱۵۱- مسائل السرویه: ص ۷۶.



متأخرین را با نام‌ها و اوصافشان ذکر نکرده است، در حالی که روایات بیان کردند که آن رازی از اسرار آل محمد (علیهم‌السلام) می‌باشد، که به خاطر علت‌های فراوان، خواهان آشکار شدن آن برای مردم نیستند.

از آن‌ها: آن چه که ذکر شد، به این که برای هر علمی اهل و زمانی است، و ایشان (علیهم‌السلام) به زمان آن آگاه‌ترند.

و از آن‌ها: هراس از فاش شدن رازشان.

به همین خاطر می‌بینیم که اهل بیت (علیهم‌السلام) در مسئله پنهان کردن اسرارشان، تأکید بسیاری داشتند.

ابی حمزه از امام سجاد (علیه‌السلام) نقل می‌کند، که حضرت فرمود: (وددت والله إني اقتديت خصلتين في الشيعة لنا ببعض لحم ساعدي: النزق وقلة الكتمان).<sup>(۱۰۲)</sup>

(بخدا دوست دارم که برای دو خصلت بد که در شیعیان ما هست، گوشت استخوان دستم را عوض بدهم؛ تا رفع شوند: کج خلقی و کمی راز نگهداری).

و ابی جعفر (علیه‌السلام) فرمود: (ولایة الله أسرها إلى جبرئيل (عليه السلام)، وأسرها جبرئيل إلى محمد، و أسرها محمد إلى علي، وأسرها علي إلى من شاء الله، ثم انتم تذيعون ذلك، من الذي أمسك حرفاً سمعه؟ قال أبو جعفر (عليه السلام): في حكمة آل داود ينبغي للمسلم أن يكون مالكا لنفسه، مقبلاً على شأنه، عارفاً بأهل زمانه، فاتقوا الله ولا تذيعوا حديثنا).<sup>(۱۰۳)</sup>

(خداوند سرّ ولایت را به جبرئیل داد و جبرئیل آن را به محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به علی (علیه‌السلام) و علی (علیه‌السلام) به کسانی که خداوند اراده کرده سپرد؛ سپس شما آن را تباه می‌کنید، کدام یک از شما می‌تواند حرفی را که می‌شنود پنهان کند؟ ابو جعفر (علیه‌السلام) فرمود: در حکمت آل داوود است، که برای مسلمان شایسته است که مالک نفس خویش باشد، و به کار خود مشغول شود و آگاه به اهل زمان خویش باشد و تقوای الهی را پیشه کنید و حدیث ما را تباه نکنید).

ابی عبد الله (علیه‌السلام) فرمود: (إن أمرنا مستور مقنع بالميثاق، فمن هتك علينا أذله الله).<sup>(۱۰۴)</sup>

۱۰۲- کافی: ج ۲ ص ۲۲۱.

۱۰۳- کافی: ج ۲ ص ۲۲۴.

۱۰۴- کافی: ج ۲ ص ۲۲۶.

(همانا امر ما پوشیده و در میثاق حفاظت شده و هر کس پرده‌ی اسرار ما را بدرَد، خداوند او را ذلیل می‌گرداند).

عیسی بن منصور می‌گوید: از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمود: (نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح و همه لأمرنا عبادة و کتمانہ لسرنا جهاد فی سبیل الله).<sup>(۱۵۵)</sup>

(کسی که برای ما اندوهناک باشد و بخاطر ستمی که بر ما رفته غمگین باشد، نفس کشیدنش تسبیح است و همت او برای امر ما عبادت و کتمان او در مورد سر ما، جهاد در راه خداست).

نقطه دوم: به این زشتی تأخیر بیان در زمان نیاز به آن، در آن اختلاف است، و بر آن اشکال وارد شده است، بعضی از آنان، قائل به گفته آن هستند و بعضی آن را رد کرده‌اند، و بر اساس آن اشکال گفته شده، رد می‌شود و اگر به آن ایمان ندارند، آن وقت گفتگو در مورد آن لازم می‌شود.

و از میان کسانی که به زشتی آن قائل‌اند، علامه حلی صاحب معالم می‌باشد، آن وقت که ایشان اول می‌گوید: (... تأخیر بیان در زمان نیاز به آن جایز نیست، و گر نه تکلیف که غیر قابل تحمل است لازم می‌شود...).<sup>(۱۵۶)</sup>

و گفته دوم وی: (و بدان: این که در میان اهل عدل، در عدم جایز بودن تأخیر بیان در وقت نیاز خلافی نیست. و اما تأخیر آن از زمان بیان تا زمان نیاز به آن، قوم آن را به طور مطلق اجازه داده‌اند و دیگران به طور مطلق، منع کرده‌اند...).<sup>(۱۵۷)</sup>

و از جمله کسانی که به عدم صحیح بودن این قاعده قائل بودند؛ محقق نائینی بود که می‌گوید: (اما تحقیق اگر گفته شود، به این عقلا در حینی که در مقام بیان باشند و اگر چه بیان آن‌ها بیان کاملی باشد، هیچ گونه دخالتی به آن چه که به احکام آن‌ها و عدم تأخیرش از مقام مخاطب جدا از مقام نیاز و حاجت، ندارد. مگر این که آن عادت، متکلم را به سمتی سوق ندهد که تمام مقصود و مرادش با تمام قرائن منفصل آن، به خاطر مصلحتی که مقتضای آن است، را آشکار کند، ولی آن چه که ضروری است، این است که با وجود مصلحت اقتضاء

۱۵۵- کافی: ج ۲ ص ۲۲۶.

۱۵۶- مبادئ الوصول: ص ۱۶۱.

۱۵۷- معالم الدین و ملاذ المجتهدین: ص ۱۵۷.

شده تأخیر در آن هیچ گونه زشتی و بدی در تأخیر بیان در زمان حاجت جدا از زمان مخاطب، باید باشد، و اگر فرض شود به این که متکلم فرد حکیمی باشد و ایشان مراعات حکمت و مصلحت در بیان مقصودش در همه زمان می‌کند، به خصوص اگر تأخیر بعضی از مقصودش در زمان حاجت زشت نباشد). (۱۰۸)

و شاگرد وی سید خوئی می‌گوید: (و تحقیق در مقام این که گفته شود: این که زشتی و بدی تأخیر بیان در وقت حاجت شاید خود برای دوم امر باشد که امر سومی ندارد.

اول: آن موجب ایجاد زحمت و رنج و عذاب در شخص مکلف بدون اقتضای آن در واقع است، همان طور که اگر فرض کنیم، به این که عام مشمول حکم لازم در ظاهر است، اما بعضی از افراد آن در واقع مشمول حکم ترخیصی هستند، و آن محال نیست که فرد مکلف را در سختی‌ها گرفتار نکند، علاوه بر آن افرادی را در مشقت و سختی بدون واجب بودن مقتضای آن، قرار می‌دهد، و این از فرد حکیم به دور است.

دوم: آن سبب گرفتار شدن مکلف در مفسده و یا سبب از دست دادن مصلحت وی می‌شود، همان طور که اگر فرض کنیم به این که علم شامل حکم ترخیصی در ظاهر است، اما بعضی از افراد آن در واقع در واجب و حرام بودن آن گرفتارند، و آن بر فرد اول موجب از دست دادن مصلحت لازم شده، بر فرد مکلف می‌شود، و بر دومی موجب گرفتاریش در مفسده می‌شود، و هر دوی آنها برای آقای حکیم، زشت خواهد بود.

اما چیزی که معلوم است، این زشتی قابل رفع می‌باشد، و ضرورت آن این که مصلحت قوی باشد، اگر اقتضای آن گرفتار شدن مکلف در امر مفسده و یا از دست دادن مصلحت در وی و یا القای وی در سختی و مشقت که در آن اصلاً بدی نیست. و اگر بدی تأخیر بیان در وقت حاجت، مانند بدی ظلمی که موجب جدا شدن آن می‌شود، نباشد، بلکه آن مانند بدی دروغ باشد، یعنی آن خود به خود بد است، جدا از عنوان نیکی که به آن اضافه کنند.

و اگر فرض کنیم به این که مصلحت سبب مقتضای تأخیر بیان در وقت حاجت و آن قوی تر از مفسده تأخیر و یا در تقدیم بیان مفسده ای قوی‌تر از آن باشد، که در عین حال تأخیر بودنش بد و زشت نخواهد بود، بلکه آن نیک و لازم است، و در نتیجه بدی تأخیر بیان در

وقت حاجت از آن جایی که آن امری ذاتی به معنی اقتضاء بدون علت تامه است و هیچ مانعی در تأخیر در وقت حاجت اگر مصلحت لازمی که قوی تر از مفسده تأخیر مقتضی آن شد، وجود ندارد.

و به عبارت دیگر این که حال تأخیر بیان در وقت حاجت در خود سخن مانند حال تأخیرش در اصل شریعت مقدس می باشد و آن وقتی که بیان احکام در آن به صورت تدریجی یکی بعد از دیگری، جهت مصلحت تسهیل بر مردم است، جدا از بیان یک دفعه آن عرفی است که سبب مشقت آنهاست که طبعاً موجب نفرت و روی گردانی از دین و عدم رغبت به آن می شود. و در طبیعت حال این مفسده اقتضاء می کند که به صورت تدریجی بیان شود تا سبب رغبت مردم به آن با توجه به این که متعلقات آن مشمول مصالح و مفاصد از اول می باشد و تأخیر بیان و تدریج بودنش شاید به خاطر مصلحتی که لازمه آن است - و آن سبب تسهیل برای مردم و رغبتشان به دین است - و چیزی که واضح است این که این مصلحت، قوی تر از مصلحت واقعی که از دست مکلف خارج می شود.

و از همین جاست که در بعضی از روایات آمده است که: احکامی در نزد صاحب امر علیه السلام باقی مانده که ایشان علیه السلام بعد از ظهورش آن احکام را برای مردم بیان می کند، و چیزی که معلوم است، این که این تأخیر شاید به خاطر مصلحتی که در آن است و یا مفسده ای که در بیان باشد، و بر اساس آن اشکالی در تخصیص عمومیات کتاب و سنت وارده شده، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با مختصات وارد شده در زمان ائمه اطهار علیهم السلام وجود ندارد، و آن وقتی که این مصلحت است که مقتضای تأخیر آن در وقت حاجت و عمل و یا در تقدیم آن، مفسده ای موجب منع آن شده است). (۱۵۹)

و طبق سخنانی که نائینی و خوئی بیان کرده اند، حتی اگر نام مهدیین ذکر نشده باشد، و آن از قبیل مواردی که تأخیر در بیان آن در وقت حاجت است، و زشت و بد نخواهد بود، اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر مصلحتی که قوی تر از بیان آن است، مخفی نگه داشتند.

نکته ی سوم: عدم ذکر نام های مهدیین علیهم السلام از قبیل تأخیر بیان در هنگام حاجت نیست، بلکه از قبیل تأخیر بیان از زمان خطاب می باشد و بطور اجماع جایز است:

اما جایز بودن تأخیر بیان از زمان خطاب غیر از یک نفر از علماء، به جواز تأخیر بیان از زمان خطاب تصریح کرده است و شیخ طوسی می‌گوید: (در نزد ما بیان در هنگام خطاب جایز است؛ اما در هنگام حاجت، جایز نمی‌باشد).<sup>(۱۶۰)</sup>

اما وجود تأخیر بیان در هنگام خطاب در مورد حال حاضر ما، آن چیزی است که در نکته‌ی اول ذکر شده است. علاوه بر آن، روایتی است که شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود روایت می‌کند: معاذ بن کثیر از عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام روایت می‌کنند که حضرت فرمود: (الوصیة نزلت من السماء علی رسول الله کتاباً محتوماً، ولم ينزل علی رسول الله کتاباً محتوم إلا الوصیة، فقال جبرئیل علیه السلام: یا محمد، هذه وصیتک فی أمتک إلى أهل بیتک. فقال رسول الله: أي أهل بیتی، یا جبرئیل؟ فقال: نجیب الله منهم وذریته لیورثک فی علم النبوة قبل إبراهیم، وکان علیها خواتیم، ففتح علی علیه السلام الخاتم الأول ومضى لما أمر فيه، ثم فتح الحسن علیه السلام الخاتم الثاني ومضى لما أمر به، ثم فتح الحسین علیه السلام الخاتم الثالث فوجد فيه: أن قاتل واقتل وتقتل واخرج بقوم للشهادة، لا شهادة لهم إلا معک، ففعل، ثم دفعها إلى علی بن الحسین علیه السلام ومضى، ففتح علی بن الحسین الخاتم الرابع فوجد فيه: أن أطرق واصمت لما حجب العلم، ثم دفعها إلى محمد بن علی علیه السلام ففتح الخاتم الخامس فوجد فيه: أن فسر کتاب الله تعالی وصدق أباک وورث ابنک العلم واصطنع الأمة، وقل الحق فی الخوف والأمن ولا تخش إلا الله، ففعل، ثم دفعها إلى الذی یلیه، فقال معاذ بن کثیر: فقلت له: وانت هو؟ فقال: ما بک فی هذا إلا أن تذهب - یا معاذ - فترویه عني، نعم، أنا هو، حتی عدد علی اثنا عشر اسماً، ثم سکت، فقلت: ثم من؟ فقال: حسبک).<sup>(۱۶۱)</sup>

(وصیت از آسمان بر رسول الله صلی الله علیه و آله به صورت نوشته سر به مهر نازل شد و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله هیچ نامه سر به مهر جز وصیت نازل نشد، پس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای محمد صلی الله علیه و آله این وصیت تو در امت تو است. راجع به اهل بیتت، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟ فرمود: بزرگوارشان پیش خدا و فرزندان او تا وارث علم نبوت تو پیش از ابراهیم باشد، و بر آن وصیت چندین مهر بود، و امام علی علیه السلام مهر اول را گشود و به تمام اوامر موجود در آن عمل کرد و در گذشت؛ سپس امام حسن علیه السلام مهر دوم را گشود و به آن چه در آن

۱۶۰- تعدادی از اصول (ط . ق): ج ۳ ص ۱۱.

۱۶۱- غیبت نعمانی: ص ۶۰، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۱۰.

موجود بود عمل کرده و در گذشت؛ و سپس امام حسین علیه السلام مهر سوم را گشود و در آن چنین یافت "مبارزه کن و به قتل برسان و کشته می‌شوی و برای شهادت با گروهی خارج شو که برای آنان شهادتی جز در رکاب تو نیست"، پس حضرت انجام داد؛ سپس آن را به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام داد و حضرت مهر چهارم را گشود و در آن یافت که سر به زیر افکن و خاموش باش، زیرا چهره علم در حجاب رفته، و سپس آنان را به فرزندش محمد بن علی داد، حضرت محمد بن علی مهر پنجم را گشود و در آن یافت، کتاب خدا را تفسیر و پدرت را تصدیق کن و فرزندان را وارث علم گردان و به سازندگی امت پرداز و حق را در حال نگرانی و ایمنی بگو و از کسی جز خدا هراسی نداشته باش، ایشان نیز چنین کردند؛ سپس آن را به صاحبش داد. معاذ بن کثیر می‌گوید: و او شما هستید؟ فرمود: تو را با این سخن چه کار؟ غیر از این که بروی، ای معاذ و آن را از من بازگو کنی. آری من او هستم. تا این که آن حضرت، دوازده نام را برایم برشمرد و سپس سکوت فرمود. من پرسیدم: بعد از ایشان، چه کسی است؟ فرمود: همین قدر برایت کافی است).

در این روایت ملاحظه می‌کنیم که برای هر امامی مَهْری است، که به آن چه در آن است، عمل می‌کند، زیرا آنان علیهم السلام از سوی خداوند مکلف هستند که به آن چه که در مَهْر است بر حسب زمان و وقت خاصش عمل نمایند، و این مستلزم تأخیر بیان در هنگام حاجت نیست بلکه این امر به اقتضای تدریج بودن در امر تبلیغ و فرماندهی امت می‌باشد، سپس این که فرموده‌اش: (همین قدر برایت کافی است)، اشاره به این دارد که بعد از کلامشان، کلامی است که وقت آن در زمان پرسنده سؤال، فرا نرسیده است.

هم چنین ما به شناخت مهدیین علیهم السلام مکلف نیستیم، مگر در زمان ظهور اولین آنان علیهم السلام، پس چگونه تأخیر بیان در عدم ذکر نام‌هایشان، می‌تواند از قبیل تأخیر بیان در هنگام حاجت تلقی شود؟! و اگر چنین بود، مستلزم تأخیر ذکر اسمای ائمه معصومین علیهم السلام در شرایع گذشته، از قبیل تأخیر بیان در هنگام حاجت می‌شد، که این سخنی است که ممکن نیست کسی آن را به زبان آورد.

سید مرتضی می‌گوید: (به هنگام رحلت امام مهدی علیه السلام نمی‌توان به زوال تکلیف سخن گفت، بلکه جایز می‌شود که بعد از ایشان ائمه‌ای باقی بمانند که به حفظ دین و مصالح اهل آن عمل نمایند، و گر نه ما را از نامیدن به اثنی عشری خارج می‌کند؛ زیرا که ما مکلف شدیم که

امامت آن‌ها را یاد بگیریم، که ما قبلاً آن را به طور شفاف و واضح بیان کرده ایم). (۱۶۲)

چیزی که مورد توجه است، این که صاحب اشکال در جایی از همین کتاب به آن پاسخ داده است و هنگامی که می‌گوید، اگر گفته شود: به این که امامت رکنی از دین باشد، خدا و رسولش، قبل از غدیر خم به آن اهمال کرده‌اند، اگر در حق آن نازل کرده: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ و کسی که قبل از آن وفات کرده است، را ملزم کرده است، و به خاطر نبودن این رکن و ایمان به آن مؤمن نبوده است، و در آن تأخیر بیان در "زمان" حاجت است، و اگر رکن نباشد، ترک کردن آن ضرری ندارد. می‌گوییم: آن، بعد از وفات پیامبر رکن می‌باشد، تا این که جایگاهش (یعنی پیامبر) را بگیرد، و نه تأخیر از حاجت است و شکی نیست که دین حضرت محمد ﷺ به طور تدریجی و بر حسب حوادث تکمیل شده است، و یا این که آن قبل از فرض تکلیف کامل شده است، و مردگان قبل از غدیر دینشان با پیامبر ﷺ و خطاب به حاضرین کامل شده است، و در آن کامل شدن دین برای غیرشان وجود ندارد، مگر این که پیامبر ﷺ بر حضرت علی العلیه السلام در جاهای مختلف، در ابتدای امر نص نموده است... (۱۶۳).

می‌گوییم: این کلامی که وی گفته دقیقاً در مورد مهدیین (علیهم السلام) صدق می‌کند.

نکته‌ی چهارم: به این که پیامبر اکرم و خاندان پاکش، امر مهدیین (علیهم السلام) را بعنوان خلفای بعد از امام مهدی العلیه السلام بیان کردند، اما آنان نام‌های مهدیین که بعد از مهدی اول می‌آیند را، ذکر نکردند، و بگذارید ما آن را بیان اجمالی بنامیم، همان طور که در بسیاری از امور که شرع آن‌ها را بیان کرده، بیان اجمالی می‌باشد، مانند عالم برزخ و بهشت و جهنم؛ مگر این که شایسته نیست که ما آن عوالم را انکار کنیم، اگر ملاک در عدم انکار، همان علم تفصیلی نباشد، و گر نه انکار بسیاری از حقایقی که خداوند و انبیاء و اوصیائش خیر داده‌اند لازم می‌شد، و ما به مسئله رجعت به خاطر اقامه دلیل بر آن ایمان داریم، نه این که به طور واضح و کامل بیان شده است.

و در مورد حال حاضر سخن ما همین خواهد بود، اهل بیت (علیهم السلام) مهدیین را اوصیای امام مهدی محمد بن حسن عسکری العلیه السلام و قائمان بعد از ایشان وصف کردند و روایات نقش آنان

۱۶۲- الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۵۲.

۱۶۳- الصراط المستقیم: ج ۱ ص ۳۱۴.

علیه السلام را بسیار واضح بیان کردند، اما در نهایت امر نامی از آنان علیهم السلام نبردند، - و اگر چه معتقد هستیم، که آنان علیهم السلام ایشان را در روایات بیان کرده‌اند، اما خود به آن جهل داریم - اما آن دلیلی بر رد همه احادیثی که در مورد آنها علیهم السلام سخن گفته، نیست و ذکر آن در گذشته بیان شد.

فرزندان عزیزم، گفتگوی ما امشب تا این جا به پایان می رسد و در شب آینده به توفیق الهی به گفتگو خواهیم پرداخت.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم  
تسليماً كثيراً.





### قسمت هشتم :

#### رد آن چه که در مورد روایت وصیت و روایات مهدیین علیهم السلام گفته شد:

و مانند هر شب، فرزندان گرد هم آمدند و در مورد دعوت حق، به بحث و گفتگو پرداختند، و در انتظار پدر بودند، تا سخنان او را بشنوند، و پدر آمد و با آنان تبادل سلام نمود. پدر گفت: دیشب تا کجا گفتگویمان را پایان دادیم؟ واثق گفت: اشکال پنجم را ذکر کردیم و به اشکال ششم رسیدیم.

پدر: خلاصه‌ی اشکال ششم این است: که در روایت وصیت نوعی اضافه وجود دارد، و این اضافه‌ها شاذه هستند و با شایعه گمشده تعارضی ندارد و آن اضافه‌ها همان ذکر مهدیین علیهم السلام توسط رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد، و این امر متعارض آن چه بین دو گروه طائفه است، مبنی بر این که بعد از دولت قائم علیه السلام برای کسی دولتی وجود ندارد، بلکه بعد از شهادت امام مهدی علیه السلام مسئله رجعت آغاز می‌گردد و این تعارض رفع نمی‌شود مگر با رد وصیت).

این اشکال ششم می‌باشد، که با چند نقطه آن را روشن می‌کنم:

نکته اول: ادعای این که در روایت وصیت اضافه‌های شاذه وجود دارد، و این شاذه مخالف شایعه گم شده نیست.

می‌گویم: مقصود او از اضافه‌های موجود در وصیت این است که وصیت می‌گوید: (پس هنگامی که وفات ایشان -مهدی علیه السلام- رسید، آن را به فرزندش تسلیم کند که سه نام دارد؛ نامی همنام من و همنام پدرم و او عبد الله و احمد و نام سوم او مهدی می‌باشد و او اولین ایمان آورندگان است).

و در گذشته ذکر کردیم، که اضافه‌های مذکور تنها منحصر به وصیت نیست، بلکه در روایات بسیاری آمده که به آن اشاره کردیم. از جمله: روایت حذیفه بن الیمان که همان سه نام مذکور در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است.

و از جمله: روایتی که بیان کرده؛ برای امام مهدی علیه السلام فرزندی وجود دارد، که در عصر غیبت کبری با وی، در ارتباط است.

و از جمله: روایاتی که بیان کردند، مبنی بر این که درفش‌ها به فرزند صاحب وصایا اهداء می‌شوند، و صاحب وصایا، همان امام مهدی علیه السلام می‌باشند و درفش‌ها به فرزند ایشان اهداء

می‌شوند و ایشان در وصیت ذکر شده است.

و از جمله: روایاتی که بر وجود دوازده مهدی، که بعد از امام مهدی علیه السلام می‌آیند؛ دلالت می‌کنند.

و از جمله: روایاتی که بر وجود جوانی، که از سوی مشرق خروج می‌کند و از اهل بیت حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد، دلالت می‌کنند.

و از جمله: روایاتی که بر وجود ذریه‌ای برای امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کنند، و این ذریه مگر دوازده مهدیین، نمی‌توانند باشند.

و از جمله: روایاتی که بر وجود قائمان بعد از امام مهدی علیه السلام دلالت می‌کنند، که همه این روایات در قسمت‌های گذشته ذکر کردیم.

فرزندان: آری پدر جان.

پدر: بعد از این همه روایات، آن چه که وی بعنوان اضافه تلقی کرده؛ را تأکید می‌کنند، که یا با نص بر آنان، مانند روایت حدیفه بن الیمان، که به آن اشاره شده، و یا با اشاره بقیه روایات دیگر، که در آن وقت چگونه آن اضافه‌ها، شاذه به حساب می‌آیند؟

اما به نسبت مخالفت اضافه‌ها—همان طور که گفته شد— با روایات شایع و معروف، و این امر فقط یک توهم و خیال بدون دلیل می‌باشد. در گذشته ثابت کردیم که روایات مهدیین هیچ تعارضی با روایات ائمه اثنا عشر ندارند، همان طور که با روایات رجعت تعارض ندارد، و هم چنین با روایاتی که از رفع حجت از زمین در مدت چهل روز، سخن گفته‌اند، نیز تعارضی ندارند، همان طور که قبلاً گفتیم و باز هم سخن خواهیم گفت.

و سخن گفتن از تعارض بین آنها، گمان و توهم محض می‌باشد، و مثلی از مثل‌های اجتهاد ظنی که بدون دلیل می‌باشد.

نقطه‌ی دوم: این اضافه‌های شاذه با آن چه که بین دو گروه رواج یافته، تعارض دارد؛ کسانی که می‌گویند: بعد از دولت قائم علیه السلام برای هیچ کس دولتی نیست.

در پاسخ به آن، اولاً: بسیاری از علماء روایات مهدیین را بیان کرده‌اند، اما سعی در نفی آنها بر نیامدند، همان طور که استمرار تکلیف بعد از امام مهدی علیه السلام را نفی نکردند، پس چرا از آنها وجود تعارض را نفهمیدند.

سید مرتضی می‌گوید: به هنگام وفات امام مهدی علیه السلام تکلیف از بین نمی‌رود، بلکه جایز

است در حصر ائمه اثنا عشر بماند، که بعد از ائمه، برای حفظ دین و مصالح اهل آن قیام می‌کنند، و این سخن ما را از نامیدن به اثنی عشری، خارج نمی‌کند، زیرا بر ما تکلیف شده به این که امامت آنان را بدانیم و آن موضع خلاف است که ما آن را به طور شفاف بیان کرده‌ایم، و ما موافق آنان نیستیم، و ما به خاطر این اسم از غیر ما یعنی مخالفانمان منفرد و جدا شده‌ایم. (۱۶۴)

و شیخ طبرسی می‌گوید: (در روایت صحیح آمده است: به این که بعد از دولت قائم برای هیچ کس دولتی نیست، مگر آن چه که ان شاء الله از قیام فرزندش روایت شده، و با آن روایت با قطع و یقین رد نمی‌شود، و در بیشتر روایات آمده که ایشان هرگز از دنیا نمی‌روند تا چهل روز قبل از قیامت، که در آن دنیا هرج و مرج می‌شود و نشانه‌ی خروج اموات و قیام ساعت است و خداوند داناتر است). (۱۶۵)

از کلام سید مرتضی، بسیار معلوم است که وی در صدد محاججه با خصم (دشمن) خود می‌باشد. و آن هم به خاطر محافظت از نام‌گذاری به فرقه اثنی عشری می‌باشد، لذا خود می‌گوید ما به قطع و یقین در مورد زوال تکلیف بعد از شهادت امام مهدی علیه السلام نرسیدیم، بلکه جایز است بعد از شهادت ایشان علیه السلام کسی باقی بماند، تا به حفظ دین و مصالح مسلمانان پردازد، و این امر ما را خارج نمی‌کند به این که ما اثنا عشری هستیم، و برای این امر علت قرار می‌دهد و می‌گوید که ما مکلف به شناخت امامت ائمه اثنا عشر هستیم، و این همان چیزی است که مایه اختلاف ما و غیر ما شده است، چرا که غیر ما به امامت ائمه علیهم السلام اعتقاد ندارند و ما به آن اعتقاد داریم و ما با این نام از آنان منفرد شویم).

و کلام وی واضح است که می‌گوید:

اول: عدم قطع و زوال تکلیف، بعد از شهادت امام مهدی علیه السلام.

دوم: جایز است که بعد از شهادت امام مهدی علیه السلام کسی باقی بماند که به محافظت از دین و مصالح مسلمانان پردازد.

اما سید مرتضی می‌گوید: به این که التزام به این دو امر ما را به عنوان این که اثنا عشری

۱۶۴- الصراط مستقیم: ج ۲ ص ۱۵۲، الايقاظ من المهجعة بالبرهان علی الرجعة: ص ۳۶۸.

۱۶۵- إعلام الوری بأعلام الهدی: ج ۲ ص ۲۹۵.

هستیم، خارج نمی‌سازد. (زیرا بر ما تکلیف شده که به این که امامت آنان را بدانیم و آن موضع خلاف است که ما آن را به طور شفاف بیان کرده ایم، و ما موافق آنان نیستیم، و ما به خاطر این اسم از غیر ما یعنی مخالفانمان منفرد و جدا شده ایم).

و کلام سید مرتضی رحمته الله در صدد بیان منفرد شدن شیعه، با نام‌گذاری اثنی عشریه بوده و هدف او فقط دفاع و محافظت از این نام‌گذاری اثنی عشری می‌باشد.

بلکه این امر حتی از صاحب اشکال ظاهر می‌شود، و آن هنگامی که وی برای تأیید کلام خود عبارت سید مرتضی می‌آورد و می‌گوید: اگر بگویید: در روایت گفته شده (پس هنگامی که وفات ایشان - مهدی - فرا رسید، آن را به فرزندش تسلیم کند). این تأویل را نفی می‌کند، می‌گویم: این دلیلی برای بقاء بعد از ایشان نمی‌باشد و شاید فقط برای ادای وظیفه وصیت باشد، تا به مرگ جاهلیت نگیرد و شاید کسی بعد از ایشان، باقی بماند؛ بلکه به امامتش دعوت کند و آن ضرری به حصر بودن اثنی عشری، در وی و پدراناش نمی‌رساند.

سید مرتضی می‌گوید: به هنگام وفات امام مهدی علیه السلام تکلیف از بین نمی‌رود، بلکه جایز است، در حصر ائمه اثنی عشری بماند، که بعد از ائمه برای حفظ دین و مصالح اهل آن قیام می‌کنند، و این سخن ما را از نامیدن به اثنی عشری خارج نمی‌کند، زیرا بر ما تکلیف شده به این که امامت آنان را بدانیم و آن موضع خلاف است که ما آن را به طور شفاف بیان کرده ایم، و ما موافق آنان نیستیم، و ما به خاطر این اسم، از غیر ما یعنی مخالفانمان، منفرد و جدا شده ایم.

و هم چنین کلام طبرسی که او هرگز وجود مهدیین، کسانی که از فرزندان امام مهدی علیه السلام می‌باشند، را نفی نمی‌کند، و شاید این امر در نزد وی به درجه قطع و یقین ثابت نشده است، و شاید علت و سبب توهم او تعارض بین روایاتی که می‌گویند (حجت چهل روز قبل از قیامت، وفات می‌یابد) و بین روایات مهدیین باشد، و چیزی که مؤید آن است، این که ایشان بعد از ذکر عدم وجود قطع و یقین از روایاتی که بر قیام فرزند امام بعد از ایشان؛ می‌گوید: (و بیشتر روایات بیان کرده‌اند که ایشان هرگز از دنیا نمی‌روند، مگر چهل روز قبل

از قیامت می باشد). (۱۶۶)

دوماً: در گفتگوی گذشته، به عدم وجود تعارض بین گفتن به وجود دولت مهدیین و بین گفتن رجعت اشاره کردیم، و نیازی به شرح دوباره‌ی آن نیست.

نقطه‌ی سوم: این که بعد از وفات امام مهدی علیه السلام رجعت آغاز می‌گردد.

و پاسخ به این نقطه در شب‌های گذشته بیان کرده‌ام، و این که مسئله رجعت، بعد از امام محمد بن الحسن المهدی علیه السلام نخواهد بود، بلکه بعد از دوازدهمین مهدی از مهدیین می‌باشد، و ایشان همان مهدی هستند، که امام حسین علیه السلام بر ایشان خروج می‌کند، و مقصود از مهدی همان کسی که در روایات برای وی ذریه‌ای نیست.

نقطه‌ی چهارم: (تعارض رفع نمی‌شود، مگر با ردّ روایت وصیت).

و پاسخ به این نقطه واضح است، بعد از این که برای شما واضح گردید که بین روایات مهدیین و روایات رجعت، هیچ گونه تعارضی وجود ندارد و فرض تعارض فقط یک توهم و خیال خالی از برهان و حجیت می‌باشد، بلکه برهان و حجیت، بر خلاف آن سخن می‌گوید.

سپس از گفته‌اش تعجبم تمامی ندارد، که می‌گوید: (جز با ردّ روایت وصیت)، و آن در

حالی که روایات اهل بیت علیهم السلام در نصوص و متون فراوان، به عدم ردّ روایات خود سفارش و تأکید می‌کنند، برخی از این روایات را برای شما ای فرزندانم، بیان می‌کنم:

ابی عبیده الخدّاء می‌گوید، از ابی جعفر علیه السلام شنیدم که فرمود: (أما والله إن أحب أصحابي

إلى أورعهم وأفقههم وأكتمهم لحديثنا، وإن أسوأهم عندي حالاً وامقتهم إلى الذي إذا سمع

۱۶۶- آن را نیز شیخ مفید در ارشاد گفته است: ج ۲ ص ۳۸۶، و هم چنین فرزند ابی فتح اربلی در کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۶۶.

و شیخ صدوق، در کمال الدین و تمام النعمة ص ۷۷ گفته است: (... همانا که تعداد ائمة، دوازده تا هستند که دوازدهم آنان همان کسی است که زمین را بر از عدل و داد می‌کند، سپس بعد از وی آن چه که ذکر می‌کند، مبنی بر این که امامی و یا قیام قیامت، خواهد بود و ما از آن امر در تعجب نیستیم، جز به اقرار به دوازده امام اعتقادی که ذکر می‌شود که بعد از وی علیه السلام دوازده نفر دیگر باشند...).

و از جمله کسانی که بر وجود مهدیین بعد از امام مهدی علیه السلام اشاره نمود، شیخ علی نمازی شاهرودی است که می‌گوید: (اشکالی بر آن وجود ندارد و بر آن در روایات نص شده است). به کتاب مستدرک سفینة بحار: ج ۱۰ ص ۵۱۶ مراجعه فرمایید.

الحديث ينسب إلينا ويروى عنا فلم يعقله ولم يقبله قلبه، اشمأز منه وجحده، وكفر بمن دان به، وهو لا يدري لعل الحديث من عندنا خرج، وإلينا أسند، فيكون بذلك خارجاً من ولايتنا). (۱۶۷)

(به خداوند سوگند، دوست‌دارترین اصحابم کسی است که نسبت به حدیث ما زیرک، دانا و خیره و رازدار باشد و بدترین آنان نزد من کسانی هست که، هرگاه حدیثی بشنود به ما نسبت می‌دهند و از طرف ما روایت می‌کنند و هرگز در مورد آن تعقل نمی‌کند و قلبش آن را نمی‌پذیرد و از آن هراسان می‌شود و انکارش می‌کند و به صدق آن کفر می‌ورزد و او نمی‌داند که شاید حدیث از ما باشد و سند آن از ماست؛ پس به همین سبب از ولایت ما خارج می‌شود).

و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (من رد حديثاً بلغه عني فأنا مخاصمه يوم القيامة، فإذا بلغكم عني حديث لم تعرفوا فقولوا: الله أعلم). (۱۶۸)

(هر کس حدیثی که از ما ابلاغ شده را رد نماید؛ من در روز قیامت با وی مخاصمت و دشمنی خواهم داشت، پس هنگامی که حدیثی از من بسوی شما ابلاغ شد و آن را درک نکردید، بگویید: خداوند داناتر است).

ابی بصیر از یکی از ائمه، روایت می‌کند که ایشان فرمود: (لا تكذبوا بحديث آتاكم مرجئي ولا قدري ولا خارجي نسبة إلينا فإنكم لا تدرون لعله شيء من الحق فتكذبوا الله وَعَلَىٰ فَوْق عَرْشِهِ). (۱۶۹)

(حدیثی که آن را فرد مرجئی و یا قدری و یا خارجی آورد و یا به ما نسبت داد دروغ نپندارید؛ زیرا شما نمی‌دانید که آن شاید چیزی از حق باشد، که در آن وقت خداوند را در بالای عرشش، تکذیب خواهید نمود).

و تا این جا شرح خود را در مورد اشکال ششم، به پایان می‌رسانیم.  
اما خلاصه‌ی اشکال هفتم این است: بیشتر روایات بیان کردند (و هفت تن از فرزند حسین علیه السلام) که ادات حصر مبتدا، در خبر واجب است.

۱۶۷- بصائر الدرجات: ص ۵۵۷.

۱۶۸- میزان الحکمة: ج ۱ ص ۵۴۹.

۱۶۹- میزان الحکمة: ج ۱ ص ۵۴۹.

و پاسخ آن:

اول: آن روایات بر ائمه (علیهم السلام) نظر دارند، و با روایات مهدیین (علیهم السلام) هیچ منافاتی ندارند.  
دوم: به این که بعضی‌ها منکر طرح این قاعده هستند، و همیشه لازم نیست که مبتدا در خبر محصور شود، و محدث بزرگ آقای بحرانی در کتاب حدائق خود، در مورد برخی صیغه‌ها که اطلاق در آن‌ها رخ می‌دهد، می‌گوید: (و بر این حصر مبتدا در خبرش حصر و محدودیتی وجود ندارد، زیرا که آن مطرح نشده، همان طور که در محل خود، محقق شده است).<sup>(۱۷۰)</sup>

و از همین جا در حاشیه‌ی سوقی آمده است: (بدانید که اگر مبتدا معرف به جنس و خبرش ظرف و یا جار و مجرور باشد، حصر لازم می‌شود؛ یعنی حصر مبتداء در خبر مانند کرم و بخشش در عربی است و ائمه (علیهم السلام) از قریش می‌باشند، یعنی هیچ کرم و بخششی جز در عرب نیست، و ائمه‌ای جز در قریش نیست).<sup>(۱۷۱)</sup>

و مبتدا در این جا (نُه‌تاست) و آن غیر محلی مبنی بر جنس است.

سوم: اگر به طور جدلی تسلیم این قاعده شویم، این قاعده بیگانه و اجنبی است و به آن چه که مورد بحث ماست ارتباطی ندارد، اگر آن با عدم وجود نص صحیح باشد، و وجوب مورد نظر آشکار می‌شود - مقصودم وجوب حصر مبتدا در خبر - در حالی که روایات و نصوص بسیاری بر وجود مهدیین (علیهم السلام) از فرزندان حسین (علیه السلام) دلالت کرده‌اند، و این روایات معلوم شدن حصر مورد نظر را باطل می‌کند.

چهارم: از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده که ایشان (علیهم السلام) شیعیان خویش را به عمل کردن به فرموده آخر خود سفارش کرده‌اند. ابی عبد الله (علیه السلام) فرمود: (أرأيتك لو حدثتك بحديث - العام - ثم جئتني من قابل فحدثتك بخلافه، بایهما كنت تأخذ؟ قال: قلت: كنت آخذ بالخیر. فقال لي: رحمك الله).<sup>(۱۷۲)</sup>

(هنگامی که امروز، شما را حدیثی بگویم - عام - سپس روز بعد از آن، نزد من بیایید و حدیثی را بر خلاف آن به شما بگویم، شما به کدام یک عمل می‌کنید؟ گفت: عرض کردم: کلام آخر شما را بر می‌گیریم. فرمود: خداوند شما را رحمت کند).

۱۷۰- الحدائق الناضرة: ج ۲۵ ص ۲۰۳.

۱۷۱- حاشیه الدسوقي: ج ۴ ص ۴۱۵.

۱۷۲- کافی: ج ۱ ص ۶۷.

و معلی بن خنیس از ابی عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: به ابی عبد الله علیه السلام عرض کردم: (إذا جاء حدیث عن أولکم و حدیث عن آخرکم بایهما نأخذ؟ قال: خذوا به حتی يبلغکم عن الحی فإن بلغکم عن الحی فخذوا بقوله. قال: ثم قال ابو عبد الله علیه السلام: إنا والله لا ندخلکم إلا فیما یسعکم).

(اگر حدیثی از اولین شما و حدیثی از آخرین شما به ما برسد، به کدام یک عمل کنیم؟ فرمود: آن را بگیرید، تا خبری که از فرد زنده (معصوم) برسد؛ پس هنگامی که از معصوم با خبر شدید، سخن او را بگیرید. سپس فرمود: به خداوند سوگند، که ما چیزی را که قدرت درک آن را ندارید؛ بر شما عرضه نمی کنیم).

در کافی، بعد از نقل این خبر، گفته است: و در حدیث دیگر فرمود: (خذوا بالأحدث).<sup>(۱۷۳)</sup> (به خبر جدید (اخیر)، عمل کنید).

و بسیار واضح است به این که روایت وصیت، آخرین و جدیدترین فرموده های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین ساعات وفاتش را روشن می کند، پس طبق روایات گفته شده در صفحه قبل، عمل به آن از همه، سزاوارتر است.

سپس آن چه در فقه حوزه علمیه، در حال حاضر معروف است، در صورت این که فتوای مجتهد تغییر نماید، عمل کردن به فتوای آخر واجب می شود، و اگر تصور کنند به این که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مفتی (فتوا دهنده) باشد؛ - همان طور که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاکش علیهم السلام را مردمی عارف به حساب می آورند و سخنان آنان را حمل بر مفاهیم عرفی می نمایند؛ حال آن که بیشتر کلمات آنان علیهم السلام بر اساس آن چه که عرف آن را می فهمد، نمی آیند؛ - نه رسولی که از طرف خداوند آمده است، و بر آنها لازم و واجب می شود؛ که با وی صلی الله علیه و آله و سلم همانند فقیه که گاهی در مسأله ای رأیش عوض می شود، معامله نمایند؛ و بر آنها واجب است که به فتوای متأخر عمل نمایند، و این وصیت؛ آخرین چیزی بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در شب وفاتش؛ سخن فرمود، و این همه اصرار بر رد آن؛ برای چیست؟

جدا از این که ائمه ای که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده اند؛ بر مفاهیم و مضامین موجود در وصیت، در بسیاری از روایات خویش که به آنها اشاره شده است، تأکید کرده اند.



آیا با وجود این همه دلایلی از قرآن و سنت، صحیح است که این وصیت قبول نشود؟! جز این که آن‌ها، از وجود ثقل سومی سخن بگویند، که رسول الله ﷺ آن را ذکر نکرده‌اند، و آن از جمله معاییر و میزانی است، که روایات را با آن می‌سنجند، و به وسیله آن با فرموده‌ی پیامبر ﷺ که هدایت را فقط محصور به قرآن و عترت کردند، مخالفت می‌کنند؛ در حقیقت همانند حال کسانی خواهند بود که گفتند: (کتاب خدا، برای ما کافی است).

در نهایت امر آن کسی که گفت: (کتاب خدا، برای ما کافی است) و تنها به یکی از ثقلین اکتفاء کرد و آن همان قرآن است، در حالی که آن‌ها، ثقل سوم را اضافه کردند و آن همان رأی فقهاء است، تبدیل به کسانی شدند که سخنان فقهاء در همه چیز حتی در عقاید و ضروریاتی که در نزد خود فقهاء، تقلید در آن‌ها جایز نیست، آن را قبول و عبادت می‌کردند. در نتیجه کسی که به قرآن اکتفاء کرده، مصیبت زده شد و کسی که به ثقل سوم چنگ زده و به ثقلین اکتفاء نکرده، هم مصیبت زده شده است.

و از همین جا، اگر دقت کنید، در می‌یابید کسی که فقط به قرآن، اکتفاء نمود و وصیت را رد کرد، و به رسول الله ﷺ همت هذیان زد، — رسول ﷺ از آن پاک و منزّه است — و هم چنین کسی که بر ثقلین، ثقل سوم اضافه کرده است، هم به همان نتیجه رسیده است و وجود وصیت برای رسول الله ﷺ را رد نمود و قبولش نکرد.

اما اشکال هشتم، که خلاصه‌ی آن: این مهدیین هرگز در تورات و غیره ذکر نشدند و نیز پیامبر ﷺ در شب معراجی که داشتند، به دیدن آن‌ها خبر ندادند. و از آن جایی که در تورات و غیر آن ذکر نشده‌اند، و نه پیامبر ﷺ به هنگام معراج خود، به آنان خبر داده است؛ پس نمی‌توان به روایت وصیت و روایاتی که مهدیین را ذکر کردند، عمل نمود.

و در پاسخ این توهّم:

اول: به این که به عدم ذکر مهدیین در کتب گذشته، گفته شود؛ شاید بر جهل گوینده‌ی این سخن دلالت کند، حال آن که متنهایی که در کتب گذشتگان وجود دارد، بر ائمه و مهدیین اشاره شده است، و برای شما، چند نمونه از متن‌های کتب گذشتگان، را ذکر می‌کنم. در اصحاح چهارم آمده است: (۱- بعد از این نگاه کردم، و دیدم که در آسمان، دری باز می‌باشد و صدای اولی که مانند بوق سخن می‌گوید (صدایش مانند بوق است)، شنیدم که به من سخن می‌گوید: به این جا بالا بیا؛ تا آن چه بعد از آن اتفاق می‌افتد، را به شما نشان دهم.

۲- که ناگهان مانند روحی شدم و آن هنگام تختی بر آسمان قرار گرفت؛ و بر آن تخت کسی نشسته بود. ۳- و کسی که نشسته بود، شبیه سنگ یشب و عقیق می‌باشد و رنگین کمان در اطراف تخت، در نگاه شبیه زمرد است. ۴- و در اطراف تخت، بیست و چهار تخت بود. و دیدم که بر روی تخت‌ها، بیست و چهار مرد بزرگ نشسته بودند، که لباس سفیده پوشیده‌اند و بر سر آنان تاج‌هایی از طلا بود. ۵- و از تخت رعد و برق‌ها و صداهایی خارج می‌شد... (۱۷۴)

و این بیست و چهار تن، ائمه و مهدیین علیهم السلام می‌باشند؛ همان طور که سید احمد الحسن علیه السلام آن را در نامه هدایت، بیان کردند.

و ملاحظه می‌کنید، فرزندانم که این متن با تمام مفهوم وصیت، موافق می‌باشد.

دوم: اما گفته‌ی او (و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج که به سوی خدا رفتند، به دیدن آن‌ها خبر نداده است).

در ردّ وی می‌گویم:

۱- در گذشته ذکر کردیم، که تأخیر بیان در وقت حاجت، امری برای مصلحت می‌باشد، که در آن هیچ گونه قبح و بدی دیده نمی‌شود؛ جدا از تأخیر از زمان خطاب و این امری است که کسی از قبیح و بد بودنش به طور مطلق، سخن نگفته است، و مورد ما نیز از این قبیل می‌باشد، همان طور که مرتضی و طبرسی، بر آن شرح دادند و آن وقتی که گفتند: ما مکلف به شناخت ائمه دوازده گانه هستیم، و آن مانع نمی‌شود، کسی بعد از امام مهدی علیه السلام بیاید که بعد از ایشان در زمین خلیفه شود، و سخنانشان را برای شما قبلاً بیان کردم؛ و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنان خبر ندادند، که ممکن است مصلحت کتمان آن مهم‌تر باشد، و یا نیاز ندیدند خبر دادن به آنان، در آن زمان باشد، همان طور که از وی تدریج بودن احکام و کشف حقائق بر اهل آن که تاب تحملش را دارند، عهد کرده است؛ زیرا که امر آن‌ها، سخت و سخت‌گیر است، همان

طور که امیر المومنین علیه السلام فرمود: (إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَعِيبٌ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صَدُورٌ أَمِينَةٌ وَأَحْلَامٌ رَزِينَةٌ). (۱۷۵)

(همانا که امر ما سخت و سخت گیر است؛ و کسی آن را تحمل نمی کند، مگر بنده ای که خداوند قلب او را به ایمان امتحان کرده باشد و حدیث ما را، تنها سینه های راز دار و اهل صبر حمل می کنند).

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرد حکیمی است، و اقتضای تدریجی در بیان حقائق را، به خوبی می داند؛ چرا که به آنان علیهم السلام امر شده، که با مردم به اندازه ای درک و فهمشان سخن بگویند؛ همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نَكَلِمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ). (۱۷۶)

(ما انبیاء مأمور شدیم، که با مردم به اندازه ای عقلشان سخن گوئیم).

همان طور که آنان به زمان اعلم ترند. همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود، (۱۷۷) و ما در جایگاهی نیستیم، که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را محکوم کنیم، که چرا مهدیین را جز در شب وفات

---

۱۷۵- فحج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۲۹.

۱۷۶- کافی: ج ۱ ص ۲۳. با این سند روایت نمود: جماعتی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی ابن الفضال، از بعضی اصحاب ما، از ابی عبد الله علیه السلام.

۱۷۷- ابن شهر آشوب، در مناقب روایت می کند: ابراهیم از ابی حمزه از مأمون رقی حدیث نمود و گفت: (در نزد آقایم، امام صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد و سلام نمود و سپس نشست و به ایشان عرض کرد: ای فرزند رسول الله، رأفت و رحمت برای شماست و شما اهل بیت به امامت سزاوارتر هستید؛ چه عاملی مانع شده که شما بنشینید در حالی که در میان شیعیان خود به تعداد صد هزار نفر را می یابید، که پیش روی شما شمشیر بزند؟ امام علیه السلام به ایشان فرمود: ای خراسانی، بنشینید که خدا شما را حفظ نماید، سپس فرمود: ای حنفیه، تنور را روشن کن. تنور را روشن نمود، تا گداخته گردید و سفیدی بر آن قرار گرفت، سپس فرمود: ای خراسانی، بلند شو و در تنور بنشین، خراسانی گفت: ای آقایم، ای فرزند رسول الله، مرا با آتش عذاب نکن؛ از من بگذر، که خدا از شما در گذرد. فرمود: از شما گذشتم. هنگامی که ما در چنین احوال بودیم که در آن وقت هارون مکی در حالی که پای پوش (نعل) در دستش بود، تشریف آورد و گفت: سلام علیکم ای فرزند رسول الله. امام صادق به ایشان فرمود: نعل خود را کنار بگذار و در تنور بنشین. گفت: نعل خود را کنار گذاشت و سپس در تنور نشست، و امام شروع به گفتگو با خراسانی نمود که گویی که ایشان آن را مشاهده می نمود؛ سپس فرمود: ای خراسانی برخیز و در تنور نگاه کن. گفت: برخوایم و به درون تنور نگاه کردم و دیدم که وی در درون تنور نشسته بود و از آن جا

ذکر نکردند، و اگر آنان این چنین هستند، از هر چه انجام می دهند، مورد سؤال قرار نمی گیرند، بلکه خداوند ما را به عمل کردن به آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، امر می کند و می فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. (۱۷۸)

(آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آورده، بگیریید (و اجرا کنید)، و از آن چه نمی کرده، خودداری نمایید؛ و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است!).

عدم اخبار رؤیت مهدیین، در شب اسراء و معراج به معنی عدم جایز بودن خبر دادن از ایشان، در هنگام وفاتش نمی باشد، و آیا کسی بر رسول الله صلی الله علیه و آله ولایت دارد، که بتواند به انجام کارهایش اقدام نماید، یا این که ایشان صلی الله علیه و آله سزاوارترین مردم به خودشان است، و ایشان صلی الله علیه و آله به طور طبیعی مصلحت اسلام را مراعات می کند، و از همین جا آشکار می کنیم که عدم اطلاع دادن از مهدیین، در آن زمان به خاطر هدف مهم و مصلحتی که عائد اسلام است، می باشد. خداوند می فرماید: ﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مِّنْشَرَّةٍ﴾. (۱۷۹)

(بلکه هر کدام از آنها، انتظار دارد، نامه جداگانه‌ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود!).

و امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: (كأهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم). (۱۸۰)

(گویا آنان ائمه کتاب هستند، که کتاب پیش روی آنان نیست).

و تا همین جا، پاسخ به اشکال هشتم به پایان می رسد و به وسیله آن، سخن امشبمان ای عزیزان من، تمام می شود. و الحمد لله رب العالمین.

خارج شد و بر ما سلام نمود و امام به ایشان فرمود: در خراسان مانند این چند نفر می یابی؟ عرض کردم: به خدا قسم، نفری را نمی یابم. فرمود: نه به خدا، یک نفر را نمی یابید؛ ما در زمانی خارج نمی شویم که در آن پنج نفر که همدست ما باشند را نمی یابیم، ما به زمان آن آگاه تریم). مناقب آل ابی طالب: ج ۳ ص ۳۶۲.

۱۷۸- الحشر: ۷.

۱۷۹- المدثر: ۵۲.

۱۸۰- نهج البلاغة: ج ۲ ص ۳۱.

## قسمت نهم:

### دفع آن چه که در مورد روایات وصیت و روایات مهدین علیهم السلام گفته شد:

فرزندان حاضر شدند و منتظر آمدن پدر بودند؛ تا سخنان او را در مورد دعوت مبارک یمانی بشنوند، و پدر آمد و بر آنان سلام کرد و با هم تبادل سلام نمودند، و پدر گفت: فرزندانم سخن ما تا به کجا رسید؟

وائق: پدر، تا اشکال فهم رسیدیم.

پدر: و خلاصه‌ی اشکال فهم این است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله تعداد دوازده ائمه را بر شمرد، به امام حسن علیه السلام فرمود: زمین از آنان، خالی و تهی نمی‌گردد؛ و مقصود ایشان زمان تکلیف بوده است، و اگر ائمه‌ای بعد از ایشان بود؛ زمین از آنان خالی می‌گشت، حمل شدن خالی شدن زمین به این که منظور فرزندان آنان است، دور از واقع می‌باشد، زیرا آن از مجاز می‌باشد و ضرورتی ندارد که بر آنان تعبیر شود.

در پاسخ آن می‌گویم:

روایاتی که بر تهی بودن زمین، از آنان علیهم السلام سخن گفته‌اند، با سه لفظ آمده است:

اول: "لفظ حجت"، همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة. إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله و بیناته). (۱۸۱)

(زمین از قائم به حجت خدا خالی نمی‌گردد. چه ظاهر و مشهور باشد و چه پنهان و مغمور باشد، تا این که باعث بطلان حجج و بینات الهی نشود).

و ابی عبد الله علیه السلام می‌فرمایند: (لو لم یبق فی الأرض إلا اثنان لکان أحدهما الحجة علی صاحبه). (۱۸۲)

(اگر بر روی زمین، فقط دو نفر باقی بمانند، یکی حجت خدا بر دیگری خواهد بود).

۱۸۱- فحج البلاغة بشرح محمد عبده: ج ۴ ص ۳۷.

۱۸۲- بحار الأنوار: ج ۳۲ ص ۵۲.

و نیز فرمود: (لن تخلو الأرض من حجة عالم يحيي فيها ما يميتون من الحق، ثم تلا هذه الآية: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾. (۱۸۳) (۱۸۴)  
 (زمین، هرگز از حجتی که بواسطه‌ی او حقی مُرده، زنده می‌شود خالی نمی‌ماند) سپس این آیه را تلاوت کردند: (آن‌ها می‌خواهند نور خدا، را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند، کافران ناخشنود باشند!).

و نیز می‌فرمایند: (ما زالت الأرض إلا والله تعالى فيها حجة يعرف الحلال من الحرام، ويدعو إلى سبيل الله، ولا تنقطع الحجة من الأرض إلا أربعين يوماً قبل القيامة، وإذا رفعت الحجة، أغلق باب التوبة فلا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل الآية. أولئك شرار خلق الله وهم الذين يقوم عليهم القيامة). (۱۸۵)

(زمین هرگز استوار باقی نمی‌ماند؛ جز این که در آن، برای خدا، حجتی باشد، که حلال را از حرام بشناساند و بسوی خدا دعوت کند و حجت از زمین، جز چهل روز قبل از قیامت، قطع نمی‌گردد، و هنگامی که حجت رفع گردد، درب توبه بسته می‌شود و دیگر ایمان کسی به حالش سودی ندارد، اگر قبل از آن ایمان نیاورده باشد. آنان شرورترین خلق خدا هستند، کسانی که قیامت بر آنان، بر پا می‌شود).

دوم: "لفظ امام"، ابی حمزه ثمالی می‌گوید: به ابا عبد الله علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: (لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت). (۱۸۶)  
 (اگر زمین بدون امام باقی بماند، با اهلش ویران می‌گردید).

سوم: "لفظ دوازده"، ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدش، نقل می‌کند، که حضرت فرمود: (قال رسول الله: إني واثنا عشر من أهل بيتي أولهم علي ابن أبي

۱۸۳- التوبة: ۳۲.

۱۸۴- بصائر الدرجات: ص ۵۰۷.

۱۸۵- کمال الدین: ص ۳۳۹.

۱۸۶- بصائر الدرجات: ص ۵۰۸.

طالب أوتاد الأرض التي أمسكها الله بها أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهبت الإثنا عشر من أهلي ساخت الأرض بأهلها ولم تنظروا). (۱۸۷)

(رسول الله ﷺ می فرمایند: به راستی که من و دوازده تن از اهل بیتم، که اولشان علی بن ابی طالب است، کوه‌های استوار زمین هستیم؛ که خداوند بواسطه‌ی کوه‌ها زمین را محکم نگه داشته، تا بر مردمش نریزد، و هنگامی که این دوازده تن بروند، زمین با اهلهش فرو می‌رود و لحظه‌ای به آنان مهلت داده نمی‌شود).

و به این خاطر، در روایتی که صاحب اشکال، به وسیله آن اشکال گرفته را مشاهده می‌کنیم، که اولاً آن عترت هدایت‌گر ﷺ را ذکر می‌کند، که آل محمد ﷺ هستند و سپس لفظ حجت بر امام عطف کرده و دیگری لفظ حجت را معطوف به امام علی ﷺ ساخته است؛ (گفتم: یا رسول الله ﷺ، فرموده‌ی شما: به این که زمین از حجت خالی نمی‌ماند؟ فرمود: آری، علی امام و حجت بعد از من است و تو امام و حجت بعد از او هستی). چیزی که دلالت می‌کند: بر این که آنان به عنوان حجج بر زمین قرار گرفته‌اند، همان طور که رسول الله ﷺ در خود روایت تصریح نموده‌اند: (و شما زمین را از حجتی بر خلقت، خالی نمی‌گذارید، کسی که در میان مردم، آشکار است که مورد اطاعت قرار نمی‌گیرد و یا ترسیده که پنهان شده است).

و برای شما خود روایت را نقل می‌کنم: حسن بن علی ﷺ فرمود: (خطبنا رسول الله ﷺ يوماً، فقال بعد ما حمد الله وأثنى عليه: معاشر الناس، كأني ادعي فأجيب، واني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، فتعلموا منهم ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم، لا تخلو الأرض منهم، ولو خلت إذا لساخت بأهلها، ثم قال: اللهم إني أعلم أن العلم لا يبید ولا ينقطع، وأنت لا تخلو أرضك من حجة لك على خلقك، ظاهر ليس بالمطاع، أو خائف مغمور، لكيلا يبطل حجتك، ولا يضل أولياؤك بعد إذ هديتهم، أولئك الأقلون عدداً الأعظمون قدراً عند الله. فلما نزل عن منبره قلت: يا رسول الله، أما أنت الحجة على الخلق كلهم؟ قال: يا

حسن، إنَّ الله يقول: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(١٨٨)</sup> فأنا المنذر وعلي الهادي، قلت: يا رسول الله، فقولك: إنَّ الأرض لا تخلو من حجة؟ قال: نعم، علي هو الإمام والحجة بعدي، و أنت الحجة والإمام بعده، والحسين هو الإمام والحجة بعدك، ولقد نبأني اللطيف الخبير أنه يخرج من صلب الحسين ولد يقال: له علي سمي جدّه علي، فإذا مضى الحسين قام بالأمر بعده علي ابنه، وهو الحجة والإمام، ويخرج الله من صلب علي ولداً سمي وأشبهه الناس بي، علمه علمي وحكمه حكمي، وهو الإمام والحجة بعد أبيه، ويخرج الله من صلبه مولوداً يقال له جعفر أصدق الناس قولاً وفعلاً، وهو الإمام والحجة بعد أبيه.

ويخرج الله تعالى من صلب جعفر مولوداً سمي موسى بن عمران، أشد الناس تعبدًا، فهو الإمام والحجة بعد أبيه، ويخرج الله تعالى من صلب موسى ولداً يقال له: علي، معدن علم الله وموضع حكمه، فهو الإمام والحجة بعد أبيه.

ويخرج الله تعالى من صلب علي مولوداً يقال له: محمد، فهو الإمام والحجة بعد أبيه، ويخرج الله تعالى من صلب محمد مولوداً يقال له علي، فهو الإمام والحجة بعد أبيه، ويخرج الله تعالى من صلب علي مولوداً يقال له: الحسن، فهو الإمام والحجة بعد أبيه، ويخرج الله تعالى من صلب الحسن الحجة القائم إمام زمانه ومنقذ أوليائه، يغيب حتى لا يرى يرجع عن أمره قوم ويثبت عليه آخرون ﴿ويقولون مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>(١٨٩)</sup> ولو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عَجَلُكَ ذلك اليوم حتى يخرج قائمنا فيملاها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، فلا يخلو الأرض منكم، أعطاكم الله علمي وفهمي، ولقد دعوت الله تبارك وتعالى أن يجعل العلم والفقّه في عقي وعقب عقي ومن زرعى و زرع زرعى).<sup>(١٩٠)</sup>

(روزی رسول الله ﷺ ما را مورد خطاب قرار داد و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم گویى که من مورد دعوت قرار گرفتم، که باید اجابت کنم (یعنی زمان مرگم فرا رسیده است)؛ و من در میان شما دو چیز گران بهاء به جای می گذارم، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، مادامی که به آنها، متمسک می شوید، هرگز گمراه نمی شوید، و از آنان بیاموزید و به

١٨٨- الرعد: ٧.

١٨٩- یونس: ٤٨.

١٩٠- كفاية الأثر: ص ١٦٥، بحار الأنوار: ج ٣٦ ص ٣٣٨.



آنها یاد ندهید، چرا که آنها از شما داناترند، و زمین از آنها خالی نمی‌گردد، و اگر خالی می‌گشت، با اهلش ویران می‌شد، سپس فرمود: خداوندا، من می‌دانم که علم هرگز کهنه نمی‌شود و زایل نمی‌گردد و تو هرگز زمین خود را بدون حجت، بر خلق رها نمی‌کنی؛ کسی که در میان مردم آشکار است، که مورد اطاعت قرار نمی‌گیرد و یا ترسیده که پنهان شده است، تا این که حجت باطل نشود، و اولیای خود بعد از هدایتشان گمراه نشوند، آنان کسانی هستند که تعدادشان اندک، اما نزد خداوند قدر و منزلت بزرگی دارند؛ و هنگامی که از منبر پایین آمدند، عرض کردم: یا رسول الله ﷺ شما بر همه‌ی خلق حجت هستید؟ فرمود: ای حسن؛ خداوند می‌فرماید: (همان که تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است)، و انذار دهنده من هستم و علی هدایتگر می‌باشد. عرض کردم: یا رسول الله ﷺ و فرموده شما: زمین از حجت؛ خالی نمی‌گردد؟ فرمود: آری، علی همان امام و حجت بعد من است و شما؛ حجت و امام بعد از او هستید؛ و حسین حجت و امام بعد از شماست، و خداوند لطیف و دانا، به من خبر داده که از صلب امام حسین علیه السلام فرزندی خروج می‌کند، که نامش علی و همنام جدش می‌باشد، و هنگامی که امام حسین وفات می‌یابد، فرزندش بعد از او به امرش قیام می‌کند و او حجت و امام می‌باشد، و خداوند از صلب علی، فرزندی خارج می‌کند که همنام من و شبیه‌ترین مردم به من می‌باشد، که علم و حکمت وی علم و حکمت من می‌باشد، و او امام و حجت بعد از پدرش است و خداوند از صلب او فرزندی خارج می‌کند، که به وی جعفر گفته می‌شود که صادق‌ترین مردم در قول و عمل می‌باشد، و او امام و حجت بعد از پدرش است، خداوند از صلب جعفر، فرزندی خارج می‌کند، که همنام موسی بن عمران است، که در عبادت از مردم برتری یافته و او امام و حجت بعد از پدرش می‌باشد و خداوند از صلب موسی، فرزندی خارج می‌کند که به وی علی گفته می‌شود، او معدن علم خدا و موضع حکمت اوست و او امام و حجت بعد از پدرش می‌باشد.

و خداوند از صلب علی، فرزندی خارج می کند که به او محمد گفته می شود و او حجت و امام بعد از پدرش می باشد، و خداوند از صلب محمد، فرزندی خارج می کند که به او علی گفته می شود و او حجت و امام بعد از پدرش می باشد، و خداوند از صلب علی، فرزندی خارج می کند که به او حسن گفته می شود و او حجت و امام بعد از پدرش می باشد، و خداوند از صلب حسن، مولودی خروج می کند که حجت قائم، امام زمانش و نجات بخش اولیائش می باشد، او غیبت می کند، تا دیده نشود و گروهی از امرش خارج می شوند و افراد دیگر بر امر وی ثابت و استوار می مانند. (و می گویند: اگر راست می گوئی، این وعده (مجازات) کی خواهد بود؟) و اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند؛ خداوند آن را آن قدر طولانی می کند تا قائم ما خروج کند و زمین را پر از عدل و داد کند، همان گونه که پر از ظلم و ستم گشته است، و زمین از شما تهی و خالی نمی گردد، خداوند علم و فهم مرا به شما داده است، و از خداوند تبارک و تعالی طلب کردم، که علم و فقه را در فرزندانم و فرزند فرزندانم و در کشتم و کشت کشتم قرار دهد).

همان طور که ائمه علیهم السلام حجج خدا هستند، مهدیین نیز حجج الهی هستند، و همان طور به این که ائمه علیهم السلام قوام هستند، همان طور که این روایت بیان می کند: (و هنگامی که حسین وفات می یابد؛ فرزندش بعد از او قیام به امرش می کند و او حجت و امام می باشد)، مهدیین نیز چنین هستند، و مهدیین نیز همان گونه که قبلاً ثابت شده، ائمه می باشند، ولی در نهایت امر مهدیین در درجه و مرتبه ای پایین تر از اهل بیت قرار می گیرند؛ همان طور که در گذشته بیان کردیم.

اما گفته ی او: حمل شدن خالی شدن زمین، به این که منظور فرزندان آنان است، دور از واقع می باشد، زیرا آن از مجاز می باشد و ضرورتی ندارد که بر آنان تعبیر شود).

باطل بودن آن، بعد از این که فهمیدیم، این که مقصود از دوازده ائمه که حجج الهی می باشند و زمین از آنان نه در گذشته و نه در آینده تهی نمی گردد، آشکار می شود.

و نام‌های ائمه علیهم‌السلام که توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر شدند؛ به خاطر این که آنان علیهم‌السلام عترت هدایت کننده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند؛ و آنان حجج الهی و ائمه بر خلق هستند، نه به خاطر چیز دیگر! تا گفته شود: حمل بر فرزندان، مجازی خواهد بود.

سپس علاوه بر آن، اهل بیت علیهم‌السلام در روایات خود بیان کردند به این که امامت در فرزند فرزندان، خواهد بود.

حماد بن عیسی، نزد عبد الأعلى بن اعین بود و می‌گوید: از ابا عبد الله علیه‌السلام شنیدم که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ وَكَرَّمَكَ عَلَيَّ بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَمَا يَصِيْبُهُ لَهُ فَأَقْرَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ علیهم‌السلام لَهُ بِذَلِكَ، ثُمَّ وَصِيَّةٌ لِلْحَسَنِ وَتَسْلِيمٌ لِلْحُسَيْنِ لِلْحَسَنِ ذَلِكَ حَتَّى أَفْضَى الْأَمْرَ إِلَى الْحُسَيْنِ لَا يَنْزَعُهُ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ السَّابِقَةِ مِثْلَ مَالِهِ وَاسْتَحَقَّهَا عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ لِقَوْلِ اللَّهِ وَعَلَيْكَ: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾، <sup>(۱۹۱)</sup> فلا تكون بعد علي بن الحسين إلا في الأعقاب، وفي أعقاب الأعقاب). <sup>(۱۹۲)</sup>

(همانا که خداوند امام علی علیه‌السلام را با وصیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مختص نمود، و آن چه که مختص وی بود که امام حسن و حسین علیهم‌السلام به آن اقرار نمودند، سپس به امام حسن و مطیع بودن امام حسین علیه‌السلام را وصیت نمود؛ تا این که امر به امام حسین علیه‌السلام رسید و کسی از نزدیکان، با وی مجادله نمی‌کند و بعد از امام حسین علیه‌السلام علی بن الحسین، مستحق آن گردید، و آن فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید: (و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) سزاوارترند)، و بعد از امام علی بن الحسین علیه‌السلام جز در فرزندان، و فرزند فرزندان نخواهد بود).

و قول حضرت: (در فرزندان) به ائمه علیهم‌السلام اشاره دارد، و فرموده‌ی حضرت: (فرزند فرزندان) به دوازده مهدی اشاره دارد؛ زیرا آنان، فرزندان مستقیم برای ائمه علیهم‌السلام نیستند، و از

۱۹۱- الأنفال: ۷۵.

۱۹۲- امامت و بصیرت: ص ۴۸، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۲۵۷. و کلینی در کافی، بابی در این مورد ذکر کرده است با نام: باب اثبات امامت در فرزندان، که آن به برادر و عمو بر نمی‌گردد: ج ۱ ص ۲۸۵.

همین جا ای فرزندانم، به شما گفتم که مهدی اول از نسل امام مهدی علیه السلام یعنی از فرزند فرزندان، می باشد.

و این مهدیین از عترت هدایت گر هستند، به همین خاطر در روایات، از آنان با لفظ (از ما)، یعنی از اهل بیت علیهم السلام آمده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: (إِنَّ مَنَا بَعْدَ الْقَائِمِ علیه السلام اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام). (۱۹۳)

(همانا برای ما، بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزند حسین، می باشند).

و از همین جا، مضمون روایت اصبع بن نباته را در می یابید: ایشان می گوید: (أتيت امير المؤمنين علیه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض، فقلت: ما لي أراك متفكراً تنكت في الأرض، أرغبة منك فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قط، ولكني فكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي، هو المهدي الذي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً، كما ملئت جوراً وظلماً، تكون له غيبة وحيرة، يضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون. فقلت: وكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستة أيام أو ستة أشهر أو ست سنين! فقلت: و ان هذا لكائن؟ فقال: نعم، كما أنه مخلوق، وأنى لك بهذا الأمر يا أصبع، أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة. فقلت: ثم ما يكون بعد ذلك؟ فقال: ثم يفعل الله ما يشاء، فإن له بداءات وإرادات وغايات ونهايات). (۱۹۴)

خدمت امیر المؤمنین رسیدم و ایشان را در اندیشه دیدم و به زمین می کوبید؛ (با سر عصا یا انگشت، بر زمین خط می کشید). عرض کردم: یا امیر المؤمنین، چرا شما را متفکر می بینم و به زمین می کوبید، آیا به خاطر درک از خلافت است؟ فرمود: به خداوند سوگند، که لحظه ای به آن و دنیا رغبتی نداشتم، اما در مورد مولودی که از فرزند یازدهمین من است، می اندیشم، او همان مهدی است؛ که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که پر از ظلم و ستم گشته، که برای او حیرت و غیبتی خواهد بود؛ که بسیاری در آن زمان گمراه شده و برخی

هدایت می‌شوند. عرض کردم: این سرگردانی و غیبت چقدر طول می‌کشد؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال. عرض کردم: این امر حتمی است؟ فرمود: آری، چنان چه آن مقدر شده است؛ ولی آن روز را نخواهی دید ای اصیغ! آنان برگزیدگان این امت و همراه نیکان و ابرار این عترت هستند؛ عرض کردم: سپس بعد از آن چه خواهد بود؟ فرمود: سپس خداوند آن چه را که اراده کرده انجام می‌دهد؛ که تمام اراده‌ها و اهداف و غایت‌ها، از آن اوست).

و این روایت، با لفظ دیگر آمده است:

اول: (من ظهر) (از پشت یعنی از نسل) و این لفظ در کافی و دلائل الإمامة و الإختصاص مفید و غیبت طوسی و الهدایة الکبری، اثر خصیبی و معجم احادیث امام مهدی علیه السلام و طریق السعادة اثر محمودی و مکیال المکارم، آمده است. (۱۹۵)

دوم: (من ظهري) (از پشتم یعنی از نسلم)، این عبارت هم چنین در برخی نسخه‌های کافی، وارد شده و می‌بینیم که محقق کلمه‌ی "یاء" را بین دو پرانتز، قرار داده است؛ همان طور که در تحقیق این امر معروف است.

و برای این که مطلب، بیشتر برای شما آشکار شود، می‌گویم:

اول: چیزی که معلوم است، در کتب قدیم و در روش نوشتن آنها، برای محقق در بسیاری از اموری به خاطر طبیعت نوشتن کتب قدیمی، مسئله‌ای مشتبه می‌شود، و محقق به وجود حرف یاء شک می‌کند، در حالی که در حقیقت این گونه نیست و ممکن است خطاء در نقطه یا فاصله باشد، یا یک حرف دیگری، مشابه حرفی که مد نظر مؤلف باشد و آن به سبب طبیعت حال نوشتن کتاب‌های قدیمی و وسایل و قلم و امور دیگر که با آنها می‌نویسند، می‌باشد.

و آن چه که این امر را تأیید می‌کند:

اول: اختلاف نسخه‌ها و احتمال وقوع تصحیف در آن‌ها، و این امر برای کسی که دارای کمتر اطلاع در مورد طبیعت کتب و تحقیق دارد، پوشیده نیست.

دوم: علماء لفظ اول را نقل می‌کنند، اما لفظ دوم را نقل نمی‌کنند، و از خلال آن برای انسان از عدم وجود یاء، که محقق به روایت نسخه کافی، اضافه کرده، اطمینان حاصل می‌شود، و آن چه که در برخی نسخه‌ها وجود دارد، از خطاهای مؤلفان سرچشمه می‌گیرد، و شیخ طوسی و مفید به طبیعت نوشتن و خطی که قدما به آن عادت کردند، شناخت بیشتری دارند، و آنان این اضافه را نقل نکردند، مقصودم از اضافه همان حرف "یاء" ذکر شده بعد از کلمه‌ی ظهر (ذریه) می‌باشد.

و بر اساس آن لفظ صحیح همان: (من ظهر الحادي عشر) (از نسل فرزند یازدهم)، نه (من ظهري الحادي عشر) (از نسلم یازده)، خواهد بود.

سوم: این که روایت در کافی و دلائل الإمامة، با یک سند آمده است،<sup>(۱۹۶)</sup> و شیخ مفید در اخصاص، آن را روایت کرده و شیخ طوسی ذکر کرده که روایت با دو سند نقل شده است.<sup>(۱۹۷)</sup>

و علاوه بر آن کلینی و طبری و طوسی، این اضافه را —یاء اضافه شدن به کلمه‌ی ظهر— روایت نکردند.

**۱۹۶-** و ایشان: مرا خبر نمود ابو حسین محمد بن هارون، از پدرش، از ابی علی محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر، از حسن بن علی زبیری، از عبد الله بن محمد بن خالد کوفی، از منذر بن محمد بن قابوس، از نصر بن سندی، از ابی داود، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصیغ بن نباته.

**۱۹۷-** و گفت: و عبد الله بن محمد بن خالد کوفی، از منذر بن محمد بن قابوس، از نصر بن سندی، از ابی داود سلیمان بن سفیان مسترق، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از حارث بن مغیره، از اصیغ بن نباته روایت نمود. و سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از مالک جهنی، از الأصیغ بن نباته روایت نمود. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۶۴.

دوم: این که مفاد روایت، دلالت بر این دارد، که ائمه سیزده نفر هستند، به همین خاطر در صدد تأویل آن بر آمدند، و برخی در مورد این روایت که در آن لفظ (الحادی عشر من ولدی) آمده، تعلیق نموده و می گوید: (فرموده اش (من ولدی)، بیانی برای یازدهم نمی باشد، و این که امام مهدی علیه السلام فرزند نهم از فرزندش می باشد، بلکه (من) از حروف تبعیضی می باشد، یعنی امام یازدهم از فرزند من می باشد). (۱۹۸)

و این تعلیق، به خاطر غیاب تفکر به وجود مهدی اول علیه السلام می باشد، و لذا آنان سعی نمودند که تأویل روایات را بر اساس اعتقادشان که مبنی بر نفی وجود مهدیین، بعد از امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام می باشد، انجام دهند؛ همان طور که روایات که بر سیزده ائمه دلالت می کنند، تأویل کرده اند، و سخن در باب آن روایات، خواهد آمد.

با توجه به این که گفته به این که (من) بر تبعیض، دلالت دارد و از آن چه که مورد نظر ماست، خیلی دور است، همان طور که اضافه "یا" موجب متزلزل شدن تعبیر می شود، و این بر اهل علم، مخفی نیست.

و بر اساس آن؛ آن چه که درست است، همان لفظ اول می باشد، یعنی: (من ظهر الحادی عشر). (عشر).

سوم: قرینه ای در متن روایت می باشد، که باعث می شود که آن بر امام محمد بن الحسن علیه السلام دلالت نکند و این قرینه همان فرموده اش: (برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که بسیاری در آن زمان گمراه شده و برخی هدایت می شوند. گفتم: این سرگردانی و غیبت چقدر طول می کشد؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال). و چیزی که واضح است، این که

---

۱۹۸- این تعلیق در حاشیه (زیر نویس) کتاب اختصاص آمده است: ص ۲۰۹، (هم چنین در حاشیه کتاب غیبت طوسی و در بعضی نسخه های حدیث (یکون من ظهري الحادي عشر من ولدي). و در حاشیه غیبت طوسی آمده است: ص ۳۳۶: قوله: (من ولدي)، صفتی برای مولود؛ نه این که آن به یازدهم متعلق باشد؛ یعنی مولود از فرزندم از پشت یازدهم از ائمه علیهم السلام می باشد.

غیبت امام مهدی علیه السلام شش روز یا شش ماه و شش سال نبوده است، و بر اساس آن لازم می‌شود که منظور آن شخص دیگری باشد؛ و این همان حق می‌باشد، و این شخص دیگر، همان مهدی اول می‌باشد که از نسل امام دوازدهم، و یا یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام می‌باشد.

و ایشان همان احمد هستند، که در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده است.  
و تا همین جا، ای فرزندان عزیزم، گفتگوی امشب ما به پایان می‌رسد و به امید خدا، فردا شب به کامل نمودن گفتگوی خود می‌پردازیم.

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم  
تسليماً كثيراً.





## قسمت دهم:

### رد آن چه که در مورد روایت وصیت و روایات مهدیبن علیه السلام گفته شد:

فرزندان، جهت شنیدن آن چه که پدر می‌خواهد بگوید، آمدند، و نشستند و با هم شروع به بحث و گفتگو نمودند، احمد به برادران خود گفت: این همه حقائق کجا بودند که این همه مدت از ما پوشیده و مخفی بودند و آن چه که از پدر خود شنیدیم، هرگز از علماء و خطبای مجالس، نشنیده بودیم؟!

وائق: بله؛ درست است، اما این علم، همان علم آل محمد علیهم السلام می‌باشد، و کسی نمی‌تواند آن را کشف کند، جز خودشان که درود خداوند بر آنان باد. به خصوص به این که ظاهر روایات همان طور که پدرم، برایم بیان کرد، آنها معنی و مفهوم این معنی را پنهان داشتند، و پدرمان برایمان روایاتی که بر این امر دلالت می‌کند، را ذکر کرد از جمله این دو روایت:

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (... له علم إذا حان وقته انتشر ذلك العلم من نفسه). (۱۹۹)

(... برای او علمی است، که اگر زمانش فرا رسد، آن علم را از خود، منتشر می‌کند).

و مالک جهنی می‌گوید: (قلت لأبي جعفر علیه السلام: إنا نصف صاحب هذا الأمر بالصفة التي ليس بها أحد من الناس. فقال: لا والله، لا يكون ذلك أبداً حتى يكون هو الذي يحتج عليكم بذلك، ويدعوكم إليه). (۲۰۰)

(به ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: ما صاحب این امر را به گونه‌ای وصف می‌کنیم، که احدی از مردم در این صفت، شریک او نباشند. حضرت فرمود: نه بخدا سوگند این نخواهد شد، تا این که خود بر شما بدان احتجاج کند و شما را به سوی خود، بخواند).

پس چگونه برای مردم عادی امکان دارد، که به این حقائق برسند؟!

در حالی که آنان سرگرم گفتگو بودند، پدر آمد و به آنان سلام نمود و پاسخ سلام شنید، و در جایگاه خود نشست و گفت: آیا سئوالی در مورد آنچه ذکر کردیم، دارید؟

فرزندان: نه پدر.

پدر: امروز می‌خواهم، آن چه که شیخ حر عاملی، در مورد وصیت گفته را برای شما ذکر کنم، و آن وقتی که می‌گوید به این که وصیت از طُرُق عامه (از طریق اهل سنت)، نه از طریق شیعه روایت شده است، و گویی ایشان خواهان تضعیف سند روایت است.

می‌گوید: (و شیخ در کتاب غیبت - در جمله احادیثی که از طریق عامه، در نص بر ائمه علیهم السلام روایت کرده - می‌گوید: جماعتی به ما خبر داده‌اند، از حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش، و از پدرانش، از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان فرمود: در شبی که وفاتش صلی الله علیه و آله و سلم بود فرمود: یا ابا الحسن أحضر دواة وصحيفة - فأملى رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: - یا ابا الحسن.... الخ). (۲۰۱)

(ای ابا الحسن، قلم و صحیفه‌ای بیاور، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصیت خود را املاء نمود، تا این که به این جا رسید و فرمود: - یا ابا حسن علیه السلام...).

شیخ عاملی، در نفی حجیت از روایت وصیت، در جایی دیگر تصریح نمود، و ادعا کرده که آن از طرق عامه می‌باشد.

می‌گوید: (و پوشیده نیست به این که حدیث نقل شده، اولاً از کتاب غیبت از طُرُق عامه (اهل سنت) می‌باشد، و در این معنی هیچ حجتی در آن نیست، بلکه آن همان حجیت در نص بر ائمه اثنا عشر می‌باشد، و آن به دلیل موافقت با روایات خاصه می‌باشد، و شیخ بعد از آن و

بعد از تعدادی احادیث، ذکر می‌کند که آنها از طرق عامه روایت شده، و بقیه صریح نیستند). (۲۰۲)

و مقصود او از حدیث نقل شده: اولاً همان روایت وصیت می‌باشد، و حجیت خود را در اثبات مهدیین نفی نمود، و حجیت خود در نص بر ائمه اثنا عشر، ثابت نمود، و علت آن را، موافقت ایشان، با روایات خاصه که وجود ائمه اثنا عشر را اثبات می‌کند، قرار داد.

همان طور که مقصود او از روایاتی که شیخ بعد از نقل وصیت، ذکر کرده همان روایات مهدیین و روایات ذریه‌ی امام مهدی علیه السلام می‌باشد.

و از همین جا، ای فرزندان عزیزم لازم است بر کلام شیخ حر عاملی، توفقی داشته باشیم؛ تا ببینیم که آیا می‌تواند در برابر نقد علمی، ثابت بماند یا خیر؟

بحث ما چند نکته خواهد داشت:

نکته‌ی اول: مسئله توثیق و تضعیف و این که روایت کننده، سنی یا شیعی باید باشد، یک مسئله اجتهادی است، که مخالف چیزهای دیگر است، و سید خوئی در توضیحی بر علی بن سنان موصلی عدل، به سنی بودن او تمایل داشته است.

می‌گوید: علی بن سنان موصلی عدل: از احمد بن خلیل روایت می‌کند و حسین بن علی از او روایت کرده، شیخ در کتاب غیبت خود، در سخن بر واقعه او را ذکر کرده است. می‌گویم: حسین بن علی همان بزوفری است؛ همان طور که در ص ۹۶، به آن تصریح کرده است. سپس از کلمه‌ی عدل، بر اساس آن چه که در مشایخ صدوق ذکر شده، دریافت می‌شود که این کلمه توصیفی برای برخی از علمای عامه بوده است، پس بعید نیست که او (علی بن سنان) یکی از علمای اهل سنت باشد. (۲۰۳)

۲۰۲- الإیقاظ من الهجعة: ص ۳۶۸.

۲۰۳- معجم رجال الحدیث: ج ۱۳ ص ۴۹.

و محمد جواهری، در کتاب مفید از معجم رجال حدیث می‌گوید: علی بن سنان موصلی عدل از احمد بن خلیل روایت می‌کند و حسین بن علی از او روایت کرده، شیخ در کتاب غیبت خود در سخن بر واقفه، ایشان را ذکر کرده است، می‌گویم: کلمه عدل، توصیفی برای برخی از علمای عامه بوده، پس بعید نیست که او (علی بن سنان) هم در مقام جزء آنان باشد؛ یعنی مجهول باشد. (۲۰۴)

در حالی که در مستدرکات علم رجال حدیث او را مدح گفته و از کمال و حسنات او سخن گفته است. (۲۰۵)

پس از آن جایی که مسئله در مورد شیعه یا سنی بودن راوی مورد اختلاف است، و چگونه ممکن است روایت وصیت را طبق میزانی که بر حسب آراء و نظرات، که خود مورد اختلاف است، ردّ نمود؟

نکته‌ی دوم: کتب رجالی که در جهت بیان راویان و مدح آنان و یا توثیق و تضعیفشان بر آمده‌اند، خود دارای مضامینی متناقض می‌باشند و در آنها، تناقضات زیادی وارده شده که انسان را مجبور می‌کند، بر آنها نتواند اعتماد داشته باشد، بلکه تناقض را در آرای یکی از علماء هم می‌یابیم، همان طور که آن تناقض را در نزد شیخ طوسی و غیره هم می‌یابیم، و شیخ طوسی در کتاب رجال خود، سهل بن زیاد را موثق معرفی می‌کند و می‌گوید: (کنیه‌ی سهل بن زیاد آدمی؛ ابا سعید است و او موثق و رازی می‌باشد). (۲۰۶) در حالی که در کتاب دوم ایشان که همان کتاب الفهرست می‌باشد، می‌یابیم که ایشان، او را تضعیف کرده و می‌گوید: (سهل بن زیاد آدمی رازی که کنیه اش ابا سعید است، ضعیف می‌باشد). (۲۰۷)

۲۰۴- مفید من معجم رجال الحدیث: ص ۳۹۸.

۲۰۵- مستدرکات علم رجال حدیث: ج ۵ ص ۳۸۳، و به کتاب دفاع از وصیت، نوشته شیخ ناظم العقیلبی حفظه الله مراجعه نمایید.

۲۰۶- ص ۳۸۱، رقم ۵۶۹۹.

۲۰۷- ص ۱۴۰، رقم ۳۳۹.

و بر اساس آن برای ما امکان ندارد، که به کلام اجتهادی متناقض و مختلف بر حسب اجتهادات ظنی و گمانی و قرائن احتمالی اعتماد کنیم، و به پیروی از آرای رجال، میراث اهل بیت را نابود و ساقط کنیم.

نکته‌ی سوم: به این که توثیقات و تضعیفاتی که علمای رجال ذکر کردند، در برخی اوقات متعارض هستند، و لذا می‌بینیم که آنان در بیشتر موارد، با هم اختلاف پیدا کردند؛ در مورد داود بن کثیر رقی دچار اختلاف شدند: در حالی که شیخ طوسی او را موثق نمود و در مورد ایشان می‌گوید (مولی بنی اسد، موثق است).<sup>(۲۰۸)</sup> در حالی که شیخ نجاشی، را می‌بینیم که در رجال خود در توضیحی بر داود بن کثیر رقی، او را تضعیف نموده و می‌گوید: (داود بن کثیر الرقی... خیلی ضعیف است و اندکی از او روایت می‌کنند. و احمد بن عبد الواحد در مورد او می‌گوید: از او حدیثی محکم ندیده‌ام...)<sup>(۲۰۹)</sup> همان طور که حر عاملی را می‌یابیم که ایشان، محمد بن سنان را موثق نموده و آن هنگامی که اقوال زیادی، مبنی بر تضعیف صادر شده است، در حالی که شیخ حر عاملی می‌گوید: (گفته شده به این که تضعیف وی بر اساس اعتماد بر رأی ابن عقده زیدی جاوردی آمده است).<sup>(۲۱۰)</sup>

اگر گفته شود: به این که مسئله توثیق و تضعیف، یک مسئله اجتهادی است و به خاطر همین سخن در مورد آن همانند سایر مسائل اجتهادی، متعدد می‌باشد.

می‌گوییم: دلیل شرعی که اصل اجتهاد را به شکل عام مباح کرده، چیست؟ هم چنین چه دلیلی وجود دارد که اجتهاد در مسائل رجالیه گفته شده را مباح دانسته است؟!

بطور طبیعی، دلیلی در آن وجود ندارد!

---

۲۰۸- ص ۳۲۹، رقم ۵۰۰۳.

۲۰۹- ص ۱۵۶، رقم ۴۱۰.

۲۱۰- وسائل الشیعة چاپ آل البیت: ج ۳۰ ص ۴۷۳ (خاتمه).

نکته‌ی چهارم: با چشم پوشی از آن چه که در سه نکته ذکر شد، به این که شیخ حر عاملی ادعای کرده که وصیت از طُرُق عامه، ذکر شده است، و آیا به درستی آن از طرق عامه، ذکر شده یا این که شیخ دچار اشتباه شده است؟

در حقیقت ای فرزندانم! شیخ طوسی رحمته الله قبل از ذکر روایت وصیت، با یازده روایت تصریح کرده، به این که وصیت از طرق خاصه یعنی شیعه می‌باشد، و قبل از نقل روایات گفته شده، می‌گوید: (و اما آن چه که از طریق خاصه روایت شده، تعدادشان غیر قابل شمارش است...<sup>(۲۱۱)</sup>).

سپس روایت وصیت مبارکه، را نقل می‌کند، و بعد از آن پنج روایت نقل می‌کند، سپس می‌گوید: (آن چه که ذکر شده، فقط بخشی از اخبار بوده، و اگر بخواهیم تمام روایاتی که از طریق خاصه (شیعه) در این باب آمده است، را بیان کنیم؛ حتما کتابی بزرگ می‌شود. و فقط همین مقدار روایات را از مجموع اخبار این باب، بیان نمودیم، تا بر گفته ما مبنی بر نقل روایات این باب توسط هر دو طائفه شیعه و سنی صحه بگذارد و اگر کسی بخواهد بر همه اخبار دسترسی پیدا کند، می‌بایست به کتبی که در این مورد نوشته شده است، مراجعه کند که در این صورت روایات زیادی بر حقانیت گفته ما، پیدا می‌کند).<sup>(۲۱۲)</sup>

و شیخ طوسی به صراحت بیان می‌کند، به این که روایت وصیت از طریق خاصه می‌باشد، در حالی که شیخ حر عاملی ادعای می‌کند شیخ طوسی آن را از طرق عامه (اهل سنت) روایت کرده است؛ و اگر به نسخه‌های کتاب غیبت مراجعه کنیم، در می‌یابیم که شیخ طوسی آن را، از طرق خاصه روایت کرده نه از طریق عامه، و گفته‌ی شیخ عاملی، مبنی بر این که شیخ طوسی آن را از طرق عامه روایت کرده، اشتباهی از شیخ عاملی می‌باشد، و آن با مراجعه نمودن به کتاب غیبت همان طور که گفته شده، شناخته می‌شود.

۲۱۱- غیبت شیخ طوسی: ص ۱۳۷.

۲۱۲- غیبت شیخ طوسی: ص ۱۵۶.

و بر اساس آن، روایت از طرق عامه نخواهد بود.

نکته‌ی پنجم: و اگر به صورت جدلی کوتاه بیاییم و بگوییم به این که روایت از طریق عامه می‌باشد، باز هم به آن خدشه‌ای وارد نمی‌شود، و علت آن نبود ادعاهای دروغ می‌باشد، پس چه عاملی موجود است که باعث می‌شود عامه خبری را که مخالف اعتقادشان باشد، روایت کنند؟

بلکه بعضی این نظر را دارند، که اگر اهل عامه (سنت) روایتی را که موافق مذهب شیعه باشد، را روایت نماید، آن را به نشانه صدقش، به حساب می‌آورند، و آن هنگامی که به عدم وجود ادعاهای دروغ در نزد روای قبلاً ذکر کردیم، همان گونه که حر عاملی وقتی که می‌گوید: (از آن جایی که روایت کننده در آن روایت متهم نیست، به خاطر عدم موافق بودن آن با اعتقادش و یا غیر آن که در این باب روایت عامه بر نصوص بر ائمه و معجزات و فضایل‌شان که آن‌ها به نسبت این روایات موثق هستند، اما به نسبت غیر آن افراد ضعیف هستند). (۲۱۳)

و بر اساس این معنی سید محمد باقر صدر، آن را از ویژگی‌های نسبی که مؤثر بر حساب احتمالاتی که از آن‌ها در متواتر بودن استفاده می‌شود، قرار داد، و می‌گوید: (... و منظور از ویژگی‌های نسبی همه خصوصیت در معنی شکل گرفتن بر حسب احتمال عاملی است که بر صدق خبر و یا کذب آن، اگر هنگامی که به شخصی که خبر را می‌آورد توجه نمایند، مانند آن: اگر فرد غیر شیعی چیزی را نقل نماید، که بر امامت اهل بیت دلالت نماید، و مفهوم این خبر خود بیانگر خصوصیت نقل کننده خبر و عاملی که کمک می‌کند که صدق بودنش بر حسب احتمال را ثابت می‌کند، زیرا که اگر یک مصلحت خاص که وی را مجبور به افتراء کرده است را فرض نماییم، که آن دور از ذهن خواهد بود. و خصوصیت عامه و خصوصیت نسبی به خاطر صدق خبر با هم جمع می‌شوند، همان طور که در مثال ذکر شده است، اگر فرض کنیم که خبر در سایه حکومت بنی امیه و امثال آن‌ها، که سعی می‌کردند مانع گفتن

چنین اخباری، به صورت تهدید و تشویق شوند، صادر شده است؛ و این خصوصیت مفهوم جدا از مذهب خبر رسان گواهی و شاهد قوی بر صدق و خصوصیت مفهوم جدا از مذهب خبر رسان که گواه و شاهدهی قوی بر آن خواهد بود). (۲۱۴)

و بر اساس آن اگر تسلیم حر عاملی شویم، مبنی بر این که روایت از طریق عامه روایت شده است، خود به خاطر این که عامه می باشد، گواه و شاهد قوی بر صدق آن، خواهد بود. همان طور که میرزا نوری در نقطه هفتم از مقدمه تحقیق، متن را یکی از دلایل قرار می دهد، بر این که راوی شیعه باشد و می گوید: (اثبات وثاقت از سند، و تشیع از متن، اگر روایت کننده از بزرگان، همان طور که در مطالبی که قبلاً گفتیم باشد، و اگر راوی در وی فضیلت یا منزلتی باشد، که روایت کننده آن را بر صدور کینه بر خاندان اهل بیت را دشوار می کنند، همان طور که در (۲۰۲۵) و غیر که بیشتر است). (۲۱۵)

همان طور که شیخ علی نمازی شاهرودی، در مستدرکات علم رجال حدیث متن را دلیلی بر حُسن عقیده راوی قرار داد، و این همان چیزی است که در ذکر وی برای بعضی رجال می یابیم). (۲۱۶)

۲۱۴- دروس فی علم الاصول: ج ۱ ص ۲۴۳.

۲۱۵- خاتمة المستدرک: میرزا النوری: ج ۱ ص ۷۲، مقدمه تحقیق.

۲۱۶- ایوب بن عبد الرحمن: آنرا ذکر نمی کند. کامل زیارات در راه ماند ص ۶۹ از محمد بن عیسی بن عبید، از زکریا مؤمن، از ایشان و زید بن حسن و عباد، از سعد اسکاف، روایت شریف است و برای حُسن عقیده اش مفید است.

تغلب پدر ابان: آنرا ذکر نمی کند. از ایشان، فرزندش ابان روایت می کند و روایت شریفی است که حُسن و کمالش را فایده ای دارد. به: ج ۱۰/ ۱۵۹، وجد: ج ۴۴/ ۲۵۷ مراجعه شود.

خالد بن مختار: آنرا ذکر نمی کند. و شیخ در امالیش در راه ماند: ج ۲/ ۲۳۷ از حسن بن حسین، از او، از حارث بن حصیرة حدیث فضائل کمبا: ج ۹/ ۲۶۶، و جد: ج ۳۸/ ۳۰. و مفید در امالی روایت می کند ص ۳۶ از اسحاق بن یزید، از ایشان، از اعمش روایت شریفی است که حسن و کمالش را فایده است. مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۷۱۲ - ۷۱۵.

علی بن سنان موصلی ابو حسن معدل: از پدرش روایت می کند همان طور که صدوق در اکمال روایت می کند: ج ۲/ ۱۵۲ از احمد بن الحسین بن عبد الله، از حسین بن زید بن عبد الله بغدادی، از ایشان، از پدرش که می گوید: هنگامی که زمان رحلت سرور ما ابو محمد حسن عسکری علیه السلام فرا رسید - الخ. و از ایشان در بحار نقل نمود، از زید بن عبد الله بغدادی، از ایشان، از پدرش - الخ. کمبا: ج ۱۳/ ۱۱۶، وجد: ج ۵۲/ ۴۷. مقتضب اثر احمد بن محمد بن عیاش:



و این علاوه بر آن چیزی است که شیخ طوسی در جواز عمل به اخبار عامه، اگر چیزی معارضی در طریق خاصه نداشته باشد، تصریح نموده است، می‌گوید: (اما اگر در اعتقاد، مخالف اصل مذهب باشد، و با توجه به آن از ائمه روایت کند، باید به آن چه که روایت کند توجه نمود، و اگر در آن جا چیزهایی مؤثق باشد، که خود مخالف آن است، باشد، طرح خبره واجب می‌شود. و اگر در آن چیزی که طرح خبره واجب کند نباشد، و در آن چیزی که موافق آن باشد، عمل کردن به آن واجب می‌شود، و اگر در آن فرقه‌ای که خبر را گفته باشد که موافق آن باشد و با آن مخالفت نکنند، و سخنی در مورد وی وجود ندارد، عمل کردن به آن نیز، واجب می‌گردد). (۲۱۷)

بلکه از شیخ طوسی رحمته الله نقل شده عمل طائفه به مراسیل، اگر اسناد معارض آن نشود، محیی الدین غریفی می‌گوید: (شیخ طوسی عمل طائفه به مراسیل اگر اسناد صحیح معارض آن نشود، همانند عمل به اسناد آن را ادعاء نمود. و مقتضی آن حجیت مرسل مطلق به شرطی که معارض سند صحیح نباشد). (۲۱۸)

همان طور که شهید دوم به جواز عمل حتی به خیر ضعیف، اگر مضمون آن معروف و مشهور باشد، داده است، و می‌گوید: (جماعت زیادی، اجازه عمل به خیر ضعیف، اگر متضمن به شهرت مضمونش در کتب فقه باشد، داده‌اند و علت آن واجب بودن قوی ظن و گمان به صدق روایت، گر چه طبق آن ضعیف باشد، و این که طریق ضعیف، اگر مضمون آن واضح و معلوم باشد، خبر آن ثابت می‌شود). (۲۱۹)

و به کدام میزان روایت وصیت، صحیح باید باشد.

نکته‌ی ششم: حر عاملی از نصف دوم به آن چه که بر امامت ائمه اثنی عشری دلالت می‌کند، عمل نمود و قسمت دوم روایت را ترک نمود، و آن همان: (ثم یکون من بعده اثنا عشر

ص ۱۰ از ایشان، از احمد بن محمد خلیلی روایت شریفی است که حُسن و کمالش را فایده است، و کمبا: ج ۹ / ۱۲۵. و روایت آخرش درباره آن مهم است: ص ۱۳۵، وجد: ج ۳۶/۲۱۶ و ۲۶۰. مستدرکات علم الرجال حدیث: ج ۵ ص ۳۸۳.

۲۱۷- عده اصول (ط.ق): ج ۱ ص ۳۷۹.

۲۱۸- قواعد الحدیث: ص ۷۳.

۲۱۹- الدرایة: ص ۲۷.

مهدیاً، (فإذا حضرته الوفاة) فليسلمها إلى ابنه أول المقرين له ثلاثة أسامي: اسم كاسمي واسم أبي و هو عبد الله وأحمد، والإسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين). (۲۲۰)

(سپس بعد از وی دوازده مهدی می‌باشد، (و اگر وفاتش رسید)، آن را به فرزندش اولین نزدیکان وی که سه نام دارد تسلیم نماید: نامی همنام من و نام پدرم و آن عبد الله و احمد و نام سوم وی مهدی می‌باشد؛ که ایشان اولین مؤمنین است تسلیم کند).

و علت این امر را عمل کردن به چیزی که موافق روایات شیعه باشد، بدون آن اضافاتی که خیال نموده، به این که آن موافق روایاتشان نیست.

در حالی که این ادعای محض است، بلکه دلیل بر خلاف آن ثابت می‌کند و آن وقتی که روایاتی که وجود ذریه‌ی را ثابت می‌کند و روایات مهدیین و روایاتی که مهدی اول علیه السلام را ذکر می‌کنند و غیره که اغلب از روایات شیعه می‌باشند، پس چگونه گمان می‌کند که شاهدی بر آن اضافاتی که در وصیت آمده، از روایات شیعه وجود ندارد؟

و آن چه آن را تأیید می‌کند، قبلاً بیان کردیم و نیاز به بیان مجدد وجود ندارد.

نکته‌ی هفتم: حر عاملی و غیره، مجموع قرائنی که بر صحت خبر دلالت می‌کنند، را ذکر

کرده که برخی از آنها را بیان می‌کنیم:

اولاً: موافقت آن با کتاب خدا و موافقت روایت با کتاب خداوند، مبنی بر ضرورت وجوب وصیت، به هنگام وفات بر هیچ کس پوشیده نیست و خداوند می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾. (۲۲۱)

(به شما دستور داده شده، که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد برای پدر و مادر و

خویشاوندان به چیزی شایسته عدل وصیت کند، این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است).

دوم: عدم وجود تناقض، در گذشته ذکر کردیم، به این که روایت وصیت هیچ گونه معارضی ندارد، بلکه خود تنها شاهدی بر جمع بودن بین روایاتی که دلالت می‌کنند، مبنی بر این که ائمه دوازده نفرند و بین روایاتی که دلالت بر سیزده نفر و بین روایات مهدیین که

دلالت می‌کنند، مبنی بر این که مهدیین دوازده نفرند و روایتی که بر یازده نفر دارد، می‌باشد. و آن چه که سبب توهم بین روایات مهدیین و بین روایات رجعت، به عنوان تعارض شده که در آن صورت روایت وصیت مخالف روایات رجعت خواهد بود، زیرا آن بر وجود مهدیین دلالت دارد و آن چیزی نیست، جز گمان و توهم محض تمرکز اشتباه می‌باشد! و این علاوه بر چیزی که سید محمد صادق صدر رحمته الله علیه در مقدم نمودن روایات مهدیین، بر روایات رجعت بناء نمود و آن با وجود مخالفتی که بین آنها وجود دارد.

سوم: محتمل نبودن خبر برای تقیه: و روایت وصیت ممکن نیست که بگوییم در آن احتمال تقیه وجود دارد، زیرا هر گونه تقیه، در روایت سبب نابود شدن اساس دو دولت اموی و عباسی می‌شود، همان گونه که بنای که بر اساس آن مذاهبی که طرفدار مذهب اهل بیت علیهم السلام هستند، را نیز نابود می‌کند، و ادعای تقیه، موجب کتمان وصیت می‌شود و نه نقل و کشف آن است.

نقطه هشتم: به این که حجیت خبر، فقط به صحت سند، منحصر نمی‌شود، بلکه می‌تواند از متن نیز به صحت آن پی برد، و آن همان چیزی که علمای متأخرین، به آن رسیده‌اند.

شیخ سبحانی در کتاب کلیات، در علم رجال خود می‌گوید: ( و در آن جا، وجه سومی در توثیقات متأخرین وجود دارد، و آن این که حجت همان خبر موثق شده به این که از معصوم صادر شده و نه در خصوص خبر موثق، که بین آنها، فرق واضحی می‌باشد، لذا اگر گفتم به این که سخن موثق حجیت می‌باشد، روال کار وثاقت مرد خواهد بود، اگر چه خود خبر صادر کننده آن موثق نباشد.

ملازمه‌ای بین وثاقت راوی و به این که خبر در صدور آن موثق باشد نیست، بلکه شاید راوی موثق باشد، و اما قرائن و نشانه‌ها بر عدم صدور خبر از امام گواهی دهد، و این که فرد موثق، امر بر وی پوشیده گردید، و این بر خلاف چیزی که ما گفتیم، به این روال کار به این که خبر باید از صادر کننده آن موثق باشد، که در این هنگام، وثاقت روایت کننده یکی از نشانه‌ها مبنی بر این که خبر باید از صدور آن موثق باشد، خواهد بود، و حجیت به خبر موثق منحصر نمی‌شود، بلکه اگر وثاقت روایت کننده احراز نشود و قرائن بر صدق خبر و صحت آن دلالت کند، عمل کردن به آن جایز می‌شود.

و این سخن، با نگاه به سیرت عقلا، دور از ذهن نیست، بلکه سیرت آنها بر اخذ به خبر

موثق به صدور آن، جاری شده است، اگر وثاقت خبر احراز نشده است، زیرا وثاقت خبر دهنده راهی برای احراز صدق خبر می‌باشد، و بر اساس آن عمل کردن به مطلق وثوق، به صدور خبر، اگر قرائن بر آن گواهی دهند، جایز می‌شود. (۲۲۲)

و اگر به صورت جدلی تسلیم شویم، مبنی بر این که روایت کننده روایت وصیت، افراد ضعیفی هستند، اما آن به معنی ساقط نمودن آن نیست، بلکه می‌تواند از متن آن به صحت آن پی برد، بلکه صاحب مستدرک معجم رجال حدیث روایت وصیت را به سبب روایت آن‌ها، بر آن مدح و ستایش نموده است. (۲۲۳)

وثاقت رجال نقل کننده خبر — بنا به سخن از اعتبار آن — چیزی نیست مگر قرینه‌ای از قرائنی که صحت حدیث را برای ما کشف می‌کند و آن خود ملاک در قبول و ردّ می‌باشد، و از همین جا به خبری که دارای ضعف سند با وجود معروف و شهرت آن عمل کردند، لذا محقق حلی رحمته الله علیه می‌گوید: (راه میانه درست‌تر می‌باشد؛ و به آن چه که یاران قبول کنند و یا قرائن بر صحت آن دلالت نماید، عمل می‌کنند، و به آن چه یاران از آن اعراض کنند و یا متنفر شوند، بر کنار کردن آن واجب می‌شود (به وی عمل نکنند)، و می‌گوید: (و این هر چند که رسیده باشد، باید فضایل اصحاب به مضمون آن فتوا دهند). (۲۲۴)

و الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم  
تسلیماً کثیراً.



۲۲۲- کلیات فی علم الرجال: ص ۱۵۵.

۲۲۳- به حاشیه عدد (۱۹۱) گفته شده مراجعه کنید.

۲۲۴- قواعد الدراية: ص ۱۱۰.

## فهرست کتاب:

تقدیم به	۴
مقدمه	۵
قسمت اول	۷
امرزش وصیت	۷
قسمت دوم	۱۸
وصیت و مصادر و نشانه های آن	۱۸
قسمت سوم	۳۷
مرد آن چه که در مورد متن وصیت، گفته شده است	۳۷
قسمت چهارم	۵۳
مرد آنچه در مورد وصیت و اخبار مهدین، گفته شد	۵۳
قسمت پنجم	۷۴
مرد آن چه در مورد وصیت و اخبار مهدین گفته شد	۷۴
قسمت ششم	۹۱
مرد آن چه در مورد وصیت و اخبار مهدین، گفته شد	۹۱
قسمت هفتم	۹۹
مرد آن چه در مورد وصیت و اخبار مهدین گفته شد	۹۹
قسمت هشتم	۱۱۳
مرد آن چه که در مورد روایت وصیت و روایات مهدین <small>(علیهم السلام)</small> گفته شد	۱۱۳
قسمت نهم	۱۲۵

دفع آن چه که در مورد روایات وصیت و روایات مهدین علیهم السلام گفته شد ..... ۱۲۵

قسمت دهم ..... ۱۳۷

مرد آن چه که در مورد روایت وصیت و روایات مهدین علیهم السلام گفته شد ..... ۱۳۷